

1338
/ 5

بایاری لطف ناظم کائنات و مونس
مکانات مجموعہ منہطومات و نندی از منشآت

فاضل نحریر و عالم خوش تقریر و تحریر در اشعار فصاحتی پارسی باین
بلوغ التفحص مولانا محمد سعید حسرت تخلص بسط الله طلاله

سیدہ حالہ و مالہ مستثنیٰ از حد

قُطَّاسُ الْبَلَاغَةِ

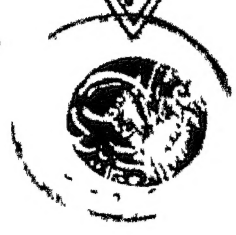
۱۲۹۹ ۱۲

که سنجہ جمع مالیش از ماش پیداست و زین فصاحت بلاغتش بفحوائی کریم
وزنوا بالقطاس المستقیم ازین نام مجسمه فرجام مہویدا بفراش
مصنف مدوح باقیمانہ خوشه چین نرسن علمانی من محمد القادری بن شیخ
حسین جمانہا اللہ عن النسن رسال کثیر از و دو صد نو و نہ آقا طبع
یافتہ آخراہ ذی الحجہ سنہ ۱۲۹۹ کثیر از و صد و ہجری بخجہ شیخ عابد حسین صاحب

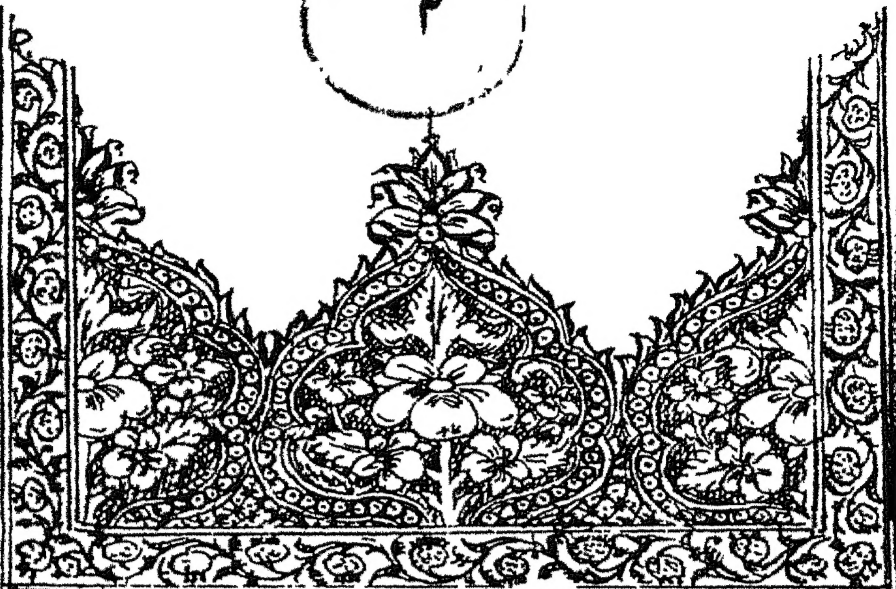
در طبع حسن المطابع واقع بلکہ عظیم آباد

اللہ عن انساہ جلد پوشاقتام کرد و محمد

تقریظ فاضل لوزدعی و کامل بلعی جامع معقول و منقول حاوی
منروع و اصول ادیب البیب آبیار حیمستان
نیکو سیرتے مولوی حافظ محمد سورتی سلمه
تعالیٰ العز و العز از عمدہ اصحاب لانا
محمد سعید بسط المظلمه علی التقریب
البعید یون یون
تت
حفظ الشان



۶۹
۳۳
دو ادب



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد الم. بركة الانسان والهممه البيان وخص
طائفة منهم بمنزلة الشرف حتى بلغوا مبلغ فرز روق
وحنان والصلوة والسلام على سيد الانبياء محمد افصح
من نطق بالضاد وعلى اله واصحابه الامجاد الذين عاينوا
الوحي اوان النزول ففانروا من جنابه بما فازوا وحازوا
من شمائله ما حازوا اما بعد فيقول احقر عبدا لله الصمد
علي محمد بن غلام رسول السورتي بارك الله تعالى فيما منحني

وحماة عما منعه وامطر عارض الطاف عليه على اسلافه
 ان من اعظم القرائح قرائح الشعراء ومن اعجب الطباع
 لطباع السلفاء يغوضون في سبب الافكار فيصادفون
 درر الاسرار ويسبكون اباريز المعاني الدقيقة في
 قوالب المباني الانيقة ويكتفون بجوهر الوجوه الخافية عن
 استار الغموض ويولجون بجوار المعالي في بحور العروض
 فهم فصحاء لسانا وعظماء شانا سوك من يتبهم الغاؤون
 ليجهون المخلصين وهم كافرون وسوك من يجترن ملح
 من يلقى ومن لا يلقى من الشعارين فقد قيل في شأنهم
 احتوا التراب في افواه المداحين والله در الفريض
 ما ارفع شأنه واعذب تبيان حسانه صلى الله عليه
 وآله وسلم لحسان على حسن دليلا وقوله صلى الله عليه
 وآله وسلم ان من الشعر لحكمة على شرف شهيدا
 فهو في ذاته محدوح ليس مذهبوما ولا صاحب ملوما
 بل هو العلماء نور على نور والشعراء سرور على سرور

آباز وجمع ابراهيم
 خاص از زر و نقود

شعري خانقاه دهر
 قاضي شعري

نعم يعاب الفاضل الذي احترفه وعاف علوم الدين
 كلا وجملة واقترافه وكهالك في عظمة شأنه انه
 بحيث توهم منه انشاء الفرقان حيث تثبت اهل الزيف
 في انكاره بان المبلغ شاعر يفتر على مثل هذا
 البيان فردوا بان ما علمناه الشعر وما ينبغي له
 لم لا يقع الاشتباه في نزول الذكر الجميل لا للفتور
 في جملة شأن الشعر الجميل وقطعت ان اصحابه صل
 الله عليه وسلم كانوا يتناشدون رضى الله تعالى
 عنهم وهو جالس بينهم فالشعر مما لا يرب في جملة
 فبشر لمن رغب فيه ورغب واصغى اليه اذنه وراسه
 صوب وطوبى لمن ظفر به خصوصها شيخه واستاذي
 نبرأس العلماء الاعلام قدوة فضلاء الانام لسانه مفتاح
 الكنوز وجنانه معدن الاسرار والرموز قطب
 الواصلين امام السالكين معرب نكات العلوم الطاهرة
 والباطنة وحالب در الكتاب والسنة طراز العظمة

وكره من هذا البيت
 وكره من هذا البيت

في هذا البيت
 في هذا البيت

في هذا البيت
 في هذا البيت

العلوية وثمر الشجر الزكية النبوية شعر
 ما قلت في وصفه شيئاً لا مدح الا وجدت ثناءه فوق ما وصف
 اعني به المنوة باسمه الفاضل المولى محمد سعيد بن الحكيم
 واعظ على العظيم آبادي لانزالت الايام بوجوده باسمه
 النثر وحدائق فضائله يا نعمة الزهر فانه نال منه
 اقصى الاماني له ديوان في الفارسي وفيه نبذ من
 الاشعار العربي وما ادرنا ما هو ديوان ترغيب اليه
 جميع النفوس وتشربه بقرطيهها كل عروس منزلة
 عن اللغو والتأشيم تزمه لكل ذي ذوق سليم
 ما نداه عادت من السماء بعد انقطاعها بل نغاطية
 رايقة تشباق الاذان الى اسماعها لم تر عيننا
 قط من قبله ديوانا حوى بعض ما قد حوى هذا
 كتاب الوياع بوزن ذهبالكان البايغ المغبونا
 كان المباسم ميمامة ولا مات الصدغ لما التوى
 ولما رأيت كما وصفته خفت عين المعيان ولم ار

كتقريظي عليه ما به نشان فعبته بهذا التقريظ
 حباله وصونا و صلى الله تعالى على خير خلقه
 محمد وآله وصحبه اجمعين

إِنَّ السَّعْيَ حِكْمَةٌ وَإِنْ مَنِ السَّعْيَ سَحَرٌ

وَمَنْ سَعَى فِي فَيْضِ الْعَزِيمِ فَضْلُ الْعَزِيمِ وَرَيْنَ وَإِنْ سَعَى



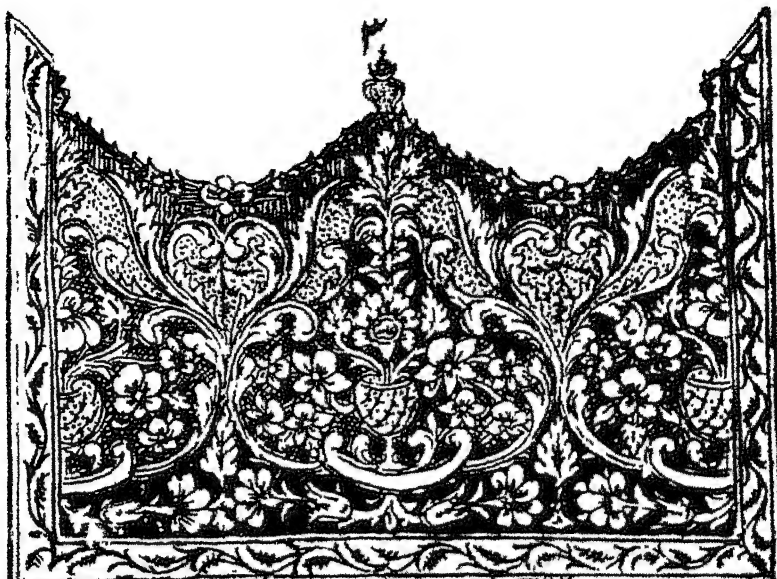
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْمَطَانِعُ بِلَدِّهِ أَبَدُ حَلِهِ طَبْعُ كَرْدِ
دَحْزَنِي عَظِيمِ يُونُسَ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وكفى والصلوة والسلام على سيدنا محمد المصطفى وعلى آله النجباء الثقات
 واصحابه اهل الصفا والوفاء اما بعد اين شكسته بسته چيست از افكار بست
 گنگار اميد وار حمت پرور دگار غفار محمد سعيد بن مرحوم منشی اعظم علی
 غفر له ذنبه انخفي و اجلی خیالاتیست پریشان کج در بدتی از عمر فرا هم آمده
 و کلماتیست از مواهب رحمن که کلک طبع موزون بر صفحه اندیشه رقم زده
 بر صاحب دلان عاشق سخنان روزگار عرض کرده می شود و نزد دوست
 و عالی طبعان اسرار و دیار بارمغان میرد اگر حسن قبولی یابد ز سعادت
 راقم و اگر دعا خیری کنند غایت غنایت برین آثم تخلص در اشعار فارسی
 حسرت من و در نظم شکر وارد و که اقل قلیل است سعید و گاهی فارسی
 هم بقتل قطع شعر من آید ستیا آورد بالیقین ان که فیض سبحانست
 از دم نایست نغمه نه این نه فخرست شکر یزدانست نه مراد عوی
 زبان انیست نه مرالاف علم و عرفانست کرد تا میدین بروج الهی
 از خداوند لطف احسانست از تماشا نمایان این گلزار مدعا یم دعا
 غفرانست و الله الهادی الی سبیل الرشاد و منه المبدأ و الیه المعاد

الحمد لله وكفى والصلوة والسلام
 على سيدنا محمد المصطفى
 و على آله النجباء الثقات
 و اصحابه اهل الصفا
 و الوفاء اما بعد
 اين شكسته بسته
 چيست از افكار بست
 گنگار اميد وار
 حمت پرور دگار
 غفار محمد سعيد
 بن مرحوم منشی
 اعظم علی غفر
 له ذنبه انخفي و
 اجلی خیالاتیست
 پریشان کج در
 بدتی از عمر
 فرا هم آمده
 و کلماتیست
 از مواهب رحمن
 که کلک طبع
 موزون بر صفحه
 اندیشه رقم
 زده بر صاحب
 دلان عاشق
 سخنان روزگار
 عرض کرده می
 شود و نزد
 دوست و عالی
 طبعان اسرار و
 دیار بارمغان
 میرد اگر حسن
 قبولی یابد ز
 سعادت راقم و
 اگر دعا خیری
 کنند غایت
 غنایت برین
 آثم تخلص در
 اشعار فارسی
 حسرت من و در
 نظم شکر وارد
 و که اقل قلیل
 است سعید و
 گاهی فارسی
 هم بقتل قطع
 شعر من آید
 ستیا آورد
 بالیقین ان که
 فیض سبحانست
 از دم نایست
 نغمه نه این
 نه فخرست
 شکر یزدانست
 نه مراد عوی
 زبان انیست
 نه مرالاف
 علم و عرفانست
 کرد تا میدین
 بروج الهی از
 خداوند لطف
 احسانست از
 تماشا نمایان
 این گلزار
 مدعا یم دعا
 غفرانست و
 الله الهادی
 الی سبیل الرشاد
 و منه المبدأ
 و الیه المعاد



بسم الله الرحمن الرحيم

قصیده فی توحید الله سبحانه و تحمیده و ثنا جا

هو الاول هو الآخر له اسمائه الحسنی
چه چشم و لب چه خال و خط چه لب و عارض
نه مجنون میشد مجنون و نه عاشق غدا
نه بلبل از غم گل ناله ها میکرد و شور و فرا
پرستیدی نه بت ابر من بجز آتش را
زمین و آسمان و دشت کوه و وادی و دریا
اگر ناطق و گرسامست و اگر رنگ است گویا
کسی دیگر نیش را کنده است یا یارا

تعالی اسد بر شانش که نه پناهست و نه پید
جمال عالم آرایش تجلی کرده در بر
اگر حسش نبود می شکار از رو و مجبوان
نه پیرانه بجان آتش من و نه از سوز عشق شمع
نکردند ملائک سجده پیش آدم خاکی
تطهر بر هر چه اندازی بود آینه حسش
بتسبیح و ثنائیش نغمه سنج خوش بیانست
چو گوید آنکه در ستایش او اسی حمد و احمی

قصیده
در توحید الله
و تحمیده و ثنا جا

ازینجا گفت ادعوی ازینجا واسئلوا فرمود
 دعا و سئلت ما بندگان را که در آن تعلیم
 از طرف رب بعد است این عید و عداوت
 صاحب لطفش را بار و شوهرش و در
 چکد از آسمان باران و یزد ز زمین
 چه آدم جمله عالم بجز من از رحمت عبادش
 گفتیم بر حقیقت نعمتش را خوان یغما
 کند قسمت بجز کس هر چه خواهد بجز خوا
 هر عمریت کند بر هر سوی حمد او دام
 قریب است محبت او بهر جا حاضر و غایب
 سجود کن فنا کنی نیاز و عجز خویش آ
 خداوند الهای نیاز منم
 بود علم قدیم تو محیط جزئی و کلی
 چه حکمتهاست در ایجاد عالم از زمین و آ
 فلک ساختی روشن بخورشید و ماه و نجم

دعا از ما اجابت و سوال از ما رد
 که ما را افتقار آتی و او راست است تقنا
 و گرنه از گناه و طاعت نیستش و را
 سموم قهر اگر جنبد نماند و جهان مختل
 رساند روزی دشمن و وزارت و با
 ز خوان نعمتش هر شیء بیغما میرود و غما
 چه امکان کس باشد که بی اذنش کند
 نیاید از نقصان زیادت ندان صلا
 نشد ازین ادای حرف و عمر شد بدین سوا
 مشغول از حسرت بباد حضرت ا
 که مولی در نخواهد کرد اگر چه بد بود کلا
 بر حمت کن نظر بر ما گنه بخشا کرم فرما
 ز اول عالم هر شیء آری اجمالاً و تفصیلاً
 چه صنعتهاست در تشریح انسان و همه اعضا
 زمین را آسمان که بی زولده آدم و حوا

مع خضر ابی نعیم
 بنو کرب و بنو
 نبی

بجه تو زبان اکبر و وصف بیان قاصر
 من منچو را اگر وصل ترا جویم نه عدم
 جواب بن ترا یخت چون مهری کلیم
 زارینهای مشتاقان ثبات کی نقصان
 مرا از سر مسلمان کن حجاب از پیش برین
 کجا در حمد تو یارب توانم شاعری کرد
 ندارم شعر من قدر شعیری که چاره هستی
 چه قدرت داشتم تا لفظ و معنی ایبارم
 در نظم اگر حسن قبول در حکمت یابد
 فرستادی بشان عیان چند آیت قرآن
 مرا عاوی کن با دلی کن با هم بهرادی
 مرا کن تابع حکمت که گردد شعر حکمت
 از آن حکمت که شد در پیران مصطفی
 چنان که ز شاعران دخی خوشان نبودند
 قصه جان و طبعان مثل یک سو ریتاوند

له اولی کبریا اصل است
 فارسیان بکون لایزالند
 سلاطین خاندی که سرخ
 ازین کوز شوقان خونی بود
 پیش خانی شاهزادی مجید
 له در افسوس و شوق خاندان
 فرموده را شاعران
 از خداوند عالم که شاعران
 کمال داد و بیعت و استغوا
 مالا یفعلون الا بالقرآن
 یعجزوا الصالحات و کردوا
 الله کلهم آخرون و امین
 با اهل بیت علیهم السلام
 آیت شکر علیهم السلام
 سه اوی سادای جان
 حرف نداشت اند

تبعیفت خرد نادان ادرکت بصیر
 که از شوق جمالت یار بی مهر و اسیر
 تواند که هوسا کی درین ادنی دن با
 تجلی کن که خاکستر شود کوه وجود ما
 مسلمان از کرم کردی گبر و بی سرا
 چسان بالیت شعری شعر حمد تو کنم نشنا
 تو که خواهی کنی شعر مرا بالا ترا شعری
 تو کردی از کرم را سخن سنج سخن آرا
 ملائک یب گوش خود کنند این لولولا
 نمادی قصه شاعر را نیک کردی مگر استنسا
 بده توفیق کاخیر تا با بشیم شسته
 ندان حکمت که باشد اسوه من بوعلی
 بشعرم چون سنا ده قبول خاطر دانا
 که انسان گرچه را آرد بود نفس خود سنا
 کلام پاک تو هر گونه اعجاز است یار با

| | |
|--|--|
| <p>مذرم بعد ازین میلی بحسن لغیرش شعر خیرم کن اسرارش منیرم کن بانوارش بزرگی اتقیا در حریم کوی تو باشد من مسکین سنا آنچه از تو خواست میخوام بهر چا و اولیا گویند وقفی دار فنی دعای ما اجابت کن بجا احمد مسل شفیع ما کنه کاران بدرگاه رفیع تو</p> | <p>جمال شاهد قران مرا از فضل خود بنما نمایم یاربضا دران چون قاضی بیضا مرا هم حرمت ایشان خصمی بخش از تقوی چه باشد گروهی ملکی گدائی راشه نشا زیر چه از انبیا گفتند آسنا و صدقا محمد سید کونین و شاه طیب و طلی صلوٰه از تو سلام از ما بروح پاک و پاوا</p> |
|--|--|

ساجات بدرگاه قاضی حاجات

| | |
|--|---|
| <p>من بنده کمینم یاربنا ترسم مستغرق گناهم شمرنده و سیاهم از کرده ام پشیمان در کار خویش جان انت الکریم فاغفر انت الرحیم فاغفر تردانیم و عاصی در ورطه معاصی لا یسوا پایاست لا تقنطوا کلمات در حالت جیاتم از غم بده نجاتم</p> | <p>داغ تو بر حسینم یاربنا ترسم لطف تو عذر خواهم یاربنا ترسم مغلوب نفس و شیطان یاربنا ترسم انت العظیم فاغفر یاربنا ترسم یا آخذ النواصی یاربنا ترسم ما یم و صد ندامت یاربنا ترسم هم در پس عمامم یاربنا ترسم</p> |
|--|---|

لفظ قاضی نام ازین
 بنفادی صاحب
 نقلی از انبیا
 اسرارنا اول بخش
 علبه و کونین و طوبی
 بن محمد بن علی السیاحی
 بنیادیت بر سر
 توابع شریعت و طلی
 قضا قضا را در دکان
 فاشش بر پیشش
 و شکر و نوح و زین
 و قبل و اجابت
 تله قال السفا
 ان اگر غم اند
 انظروا
 علی ابن فکیر
 کما یمنی عبد الرزاق
 ست کتبنا
 کرده ام

| | |
|---------------------------------|-----------------------------|
| نعم الوکیل ربی یارب انت حبیبی | ای مقرر ذنبی یاربنا ترحم |
| انت القوی فارحم انت العلی فارحم | انت الولی فارحم یاربنا ترحم |
| در دمراد وکن بانویش آشنا کن | ویرا سوار ما کن یاربنا ترحم |
| توفیق طاعتم ده زانش براتم ده | ماو بجنت تم ده یاربنا ترحم |
| دیدار خود بجنت ما را بکن کرامت | در عرصه قیامت یاربنا ترحم |
| یا دافع البلاء یا واسع العطایا | یا غافر الخطایا یاربنا ترحم |
| مایم و قامت خم از بار محنت و غم | یاربنا ترحم یاربنا ترحم |
| بر روح پاک احمد حسرت صلوة بحد | هر خطه میفرستد یاربنا ترحم |
| رویم بطاعتش کن و شفاعت کن | رحمت بر منش کن یاربنا ترحم |

فی التوحید و المناجاة

| | |
|------------------------|--------------------------|
| ای بنجاک درت پناه همه | سرکوتی و سجده گاه همه |
| نور وجه تو شمع راه همه | وز تو روشن شب همه |
| چون خط دست بر کف جود | با سید کرم نگاه همه |
| گم عفت تو زب یاری | ریز و از دامن گناه همه |
| باد شامی ترا مسلم و بس | جمله شانان گداتو شاه همه |

کارمانندگان گناه و خطا کار تو عفوای آتیه هم

جرم حسرت بپوشش روز جزا
ای تو پوشنده گناه هم

قصیده فی نعمت النبی صلی الله علیه وسلم

| | |
|------------------------------|---------------------------|
| چاک و جیب و گریبان سینم | دست سحر را ابدان سینم |
| بر تنم بار دستار و کلاه | گل بس از سنگ طفلان سینم |
| از جنون تا گشته ام کامل فنون | خدا بر عقل نادان سینم |
| دور من شد ثوبت مجنون گذشت | کوس لاغیری بمیدان سینم |
| در شکاف زخمهای پای خویش | بخیه از خار مغیال سینم |
| لا لسان باد انقباسی خونچکان | خیمه در کوه و بیابان سینم |
| سرد هم چون دو دآه سینه سوز | آتش اندر چرخ گردان سینم |
| از گل خود کج یابم نشان | نغمه با چون عندلیبان سینم |
| از صف طاعت بروم کمر عشق | ساغر می پای لغزان سینم |
| حکمت از پیرغان آموختم | طغنه بردانای پوین سینم |
| برده از روی حقائق انگنم | تن ز گفتار پریشان سینم |

بخروج و دو چشم مشهود نیست
 از در الّا بالله چون رسم
 لا تو اخذ ان سینا ربنا
 هست ناپید اکنار این محیط
 مدعی را تا نباشد آگهی
 تانہ پنداری کہ لاف است و گزاف
 نعرہ الفقر فخری بر حصیر
 ناتوان مورم و قسمت نگر
 بردار یوان سلطان رسل
 آب میا پاشم بکومیش از دو چشم
 می نشینم گاه در باب السلام
 بیدین سایم باب جبریل
 میرم مابین قبر و منبر شش
 جان نثار مرقد پاکش کنید
 ہر کہ گردن چپ از فرمان او

تیغ لا فخرق اسکان مینم
 ذکر را بر طاق نسیان مینم
 دست در دامن غفرانی مینم
 دست و پا در و ہر اسان مینم
 باد و توحید پنهان مینم
 حرف با اتقان و ایقان مینم
 همچو شیران ذریستان مینم
 خیمہ در ملک سلیمان مینم
 شبانہ چون گدایان مینم
 و انگہی دامن شرکان مینم
 فال فتح الباب عرفان مینم
 سرگمہ بر باب رحمن مینم
 یا قدم در باغ رضوان مینم
 این سخن با اہل ایمان مینم
 گردن آن نامسلمان مینم

۱۱
میکند در جام درد و درد او
سربازی نخل قدش می نم
میکند صفت لب گلزنک او
چون تبها سکه او یاد او
میکند مردم حدیث آن بان
نسبت دندان او کردم بدر
برند از آسمان شاعری
میکند روح القدس تا پیدا
چرخ میگوید که نقش سکه اش
گفت جو داو صلائی خاص عام
هر چه بینی در وجود از جود است
رحمة للعالمین گفتش خدا
فارس عرش فراز عرش گفت
یانبی اسد بام نعمت تو
گرچه از هندم ولی از پای طبع

چون ابو درد در داور اسان می نم
پشت پارس وستان می نم
سنگ برعل بخشان می نم
شور محشر در دل جان می نم
تشنه ام بر آجیوان می نم
زین سخن دندان بزندان می نم
طلبل مدح او چو حسان می نم
راه دشوار است و جولان می نم
بر سره و خورشید تابان می نم
روز و شب بر خوان احسان می نم
این دهل بر کاخ برمان می نم
فهم کن حرف زقران می نم
گوی گردون را بچوگان می نم
از بلاغت طبل سخنان می نم
گام در شیراز و شروان می نم

| | |
|---|--|
| تا بکف آرم گمشدگی خوش آب سیکنم در یوزۀ دیدار تو بار ده در مجلس قیامت مرا با گریبان کار نادشوانیست که توان گفتن مدیحی لا اقلقت | غوطه در دریای عمان سینم حلقه بر دچشم گریان سینم گرچه هر دم دم رعصیان سینم این نو اچون بنیوایان سینم قفل خاموشی بلب ان سینم |
|---|--|

در سلامی کان بود حیرت پام

نامه رامهری بپایان سینم

ایضاً فی نعتہ صلی اللہ علیہ وسلم

| | |
|--|---|
| هر کسکه عاشق کل دی محبت امروز هر که کرد بنجاک درش مقام محرورم کی گد اسی در خویش را کند بصحف مجید الف لام میم بیت جان بخش مرده شد نفس عیسوی از ان پدایان انکه نیست برنجیر کلام گر صد نزار بست گنایم که فردن | بیشک بهشتی است اگر نیک لک بد است فردا مقیم خنت و قصر زبرد است شاه رسل که بفرلک افکنده مند است رضی از ان دان از ان زلف و آفت است کز حق بسو خلق تشبیه با حمد است عاقل بقید شرع شریفش مقید است دارم و سید که اسیدم کی صد است |
|--|---|

| | |
|-----------------------------------|----------------------------------|
| یعنی بجای اخدم مرسل ز آتش | بخشد هر گناه و خطای که سزاست |
| ای طلعت تو آئینه حسن لم نزل | روی خوش تو مطلع انوار سست |
| حسن تو هر که دید تحقیق دید حق | در رو تو جمال الهی مشاهد است |
| وصف رخ جمیل تو گویم مرا چه حد | جز آنکه لطف خوبی حد تو بحد است |
| نام تو شد محمد و محمود جای تو | باشد لوا می خد محشر ترا بد است |
| گفتار دز نثار تو و وحی کردگار | با هم ز اتحاد چو حرف شد است |
| ناز مآبان زمین که ترا خوا بگاه شد | از عرش برتر است الهی چه مرقد است |
| بلغ مدینه که نرم فیض تو هست سبز | هر برگ آن بقدر فزون از زمرد است |
| دل از طواف کعبه تسلی کجا شود | مارا که طوف کعبه کوی تو مقصد است |

رحمی بجال حسرت دخته غریب

شان تو ای رسول خدا حجت آید

ایضاً فی النعت

| | |
|---------------------------------|---------------------------------|
| چون بگذری آباد بصرای مدینه | یاد آرازمین عاشق شیدا ی مدینه |
| کن عرض سلام بنیازی که تو دانی | بر کوچه و بازار و مکانهای مدینه |
| خواهم که فلک گرد بر آرد ز وجودم | تا با تو شوم بادیه پجای مدینه |

با قافله اشک دل خون شد من
 اسی مردک دیده بردن آبی چشم
 شیرین لب جان بکیدن بودا چه
 حلواست رطبه اش ولی دودندید
 روزی بود آيا که مدینه شودم جا
 خاک است بر آن سر که ندارد طبع
 از سیم طلب مجد و ز دانش طلبین
 اول بدل و دیده بده نور ز نوش
 انوار بلند است را و از در و دیوار
 صد مرتبه در چشم بصیرت بود افزون
 در هفت صدف نیست کی کوکب دی
 تعظیم و شرف مکه اگر یافت رعبه
 خوشید کند سجده بآن قبه که باشد
 از سبز غلافیکه بر آن حجره قدس است
 بر تر بود از عرش زمینی که در آن خوش

هر روز بر آید تمنا سے مدینه
 کن پای ز سر بھر تماشا سے مدینه
 لیکن نہ بشیر نی خرما سے مدینه
 از لطف و دود آمدہ حلوا سی مدینه
 ز انگونه کہ شد در دل با جای مدینه
 سرمایہ سود آمدہ سودا سے مدینه
 وانکہ طلب بیسر کن از یا سے مدینه
 زان بعد ہدایت طلب از مای مدینه
 گوئی ہمہ نورست سرا پا سے مدینه
 از عل و گہر قیمت خارا سے مدینه
 در حسن و بہا چون در کیتا سی مدینه
 کم نیست از ان قبه خضرا سے مدینه
 آرا مگہ سید والا سے مدینه
 تشریف خدا داد بہ بالا سے مدینه
 دار دقن پاکشہ فافرا سی مدینه

| | |
|------------------------------|--------------------------------|
| سلطان رسل فخر اتم شافع محشر | دارای بهشت و چمن آرا مدینه |
| تا خاک مدینه شرف از مقدم ویت | جبریل امین است جبین ساسی مدینه |
| آرین جوار و اثر خلق عظیمش | دارند چه خلق حسن انبای مدینه |
| تا چاه مدینه شده دریا رعطایش | خضرست جگر تشنه دریای مدینه |
| دانی چه بود آب حیات دل مرده | یک شربت آب از کف ستقای مدینه |
| خواهد ز تو حسرت طلب خود بخت | ای داور هر کشور و دارا مدینه |
| تا زمره لغت تو هر خطه سید | در زمره مرغان خوش اوای مدینه |

غزل فی نعتہ صلی اللہ علیہ وسلم

| | |
|-----------------------------|-------------------------|
| فلک آستان رسول خدا | ملک پاسبان رسول خدا |
| چگونه ز شانش که حق گفته است | لعمرك بشان رسول خدا |
| بان شهر نیز قسم یاد کرد | که بود آن مکان رسول خدا |
| بیاع جهان بود نخل مراد | قد دستان رسول خدا |
| چه شورگر دیده عذاب و آفت | ز آب دمان رسول خدا |
| مذاق دل و جان علاوت در | ز شهید بیان رسول خدا |
| خوشا بخت آنکس که پیغام حق | شنید از زبان رسول خدا |

| | |
|--------------------------|-----------------------|
| تو گوئی که بود دست کن کم | کف ز رفشان رسول خدا |
| ز سر خدا گشت آگه کس | که شد ازردان رسول خدا |
| خدا را ازین دوستی یافتند | خوشان دوستان رسول خدا |

رحمت هزاران صلوة و سلام

بر روح و روان رسول خدا

وقال ستولها به صلى الله عليه وسلم بالمدينة

| | |
|----------------------------|------------------------|
| مه غلام روی تو یاسید | مهرشان هند و نخی یاسید |
| همسرت را ب مای عاشقان | گوشه ابروی تو یاسید |
| حلقه ذکر قلوب عارفان | حلقه های معوی تو یاسید |
| که کسی را رو بسو قبله ایست | قبله من کوی تو یاسید |
| نیز پیشک و صندل و کافور را | نسته بابوی تو یاسید |
| مغنت عشاق است با چنین تمام | تاری از گیسوی تو یاسید |
| میکنند دایای شیرانرا شکا | چشم چون آهوی تو یاسید |
| هست بستان جان بخشان | قامت دلبوی تو یاسید |

حسرت دهنسته نکشاید بان

جزیگفت و گوئی با سید

و قال تشفعایه صلی الله علیه وسلم فی المدینه المنوره

| | |
|---|--|
| من از عصیان کنان بار شفاعت یا رسول الله | شفاعت یا طلبگارم شفاعت یا رسول الله |
| صفا را که میباید کبار کرده ام جد | عقوبت یا نر و ارم شفاعت یا رسول الله |
| رسول انس جان هستی شفیع عاصیان هستی | کنه کارم کنه کارم شفاعت یا رسول الله |
| توئی حاجت و اسن توئی شکل کشان | توئی هوش تو یارم شفاعت یا رسول الله |
| بنی الرحمتی آخر شفیع الایمتی آخر | چو فردا رو تو ارم شفاعت یا رسول الله |
| دویدم سید سویت رسیدم سرگوت | شفاعت از دوارم شفاعت یا رسول الله |
| کشیدم سه از خاکت گریتم دهن پات | منش از دست نگذارم شفاعت یا رسول الله |
| چو رو سو تو ارم اگر صبح گنه کردم | گلزار آن رو که بدکارم شفاعت یا رسول الله |

درود از شوق بر قبرت رسید

شوم تسهل دشوارم شفاعت یا رسول الله

وفی نعتہ صلی الله علیه وسلم

| | |
|--------------------------------------|---------------------------------------|
| نور هدایت رو محمد صلی الله علیه وسلم | سایه رحمت کو محمد صلی الله علیه وسلم |
| گرد بهر جانب که اشارت سجد نمودن | قبله جان ابرو محمد صلی الله علیه وسلم |

| | |
|---|--|
| کعبه ایمان کوی محمد صلی الله علیه وسلم | خانه دین را ستعمار است که طوافش در دنیا |
| سرفرد لجوی محمد صلی الله علیه وسلم | گشته بهر کلمه خراشان حقه از او روضه |
| هست رخ نیکوی محمد صلی الله علیه وسلم | جلوه حسن با تنهایی چشم بد از دو دلهی |
| لطف حق آمد خوی محمد صلی الله علیه وسلم | که در خدا برق حرمش اندیشا بر غلغله پیش |
| سلسله گیسوی محمد صلی الله علیه وسلم | عشق خدا را سلسله خندان جان دلایا جان |
| جان بد هم بر بو محمد صلی الله علیه وسلم | گرچه ندیدم رو محمد گشتم اسیر سوی محمد |
| باد رحمت سوی محمد صلی الله علیه وسلم | شام و سحر تسلیم و تحیت از غنچه ثقیف و محبت |

ایضا

| | |
|--------------------------------|----------------------------------|
| زین تحفه بکنش در سوال عسلی را | بفرست درو دار دل و جان و تنی را |
| این تان نهال چمن طلی را | فرمود خدا زین گلستان و دو عالم |
| و اسد بهم کان علیما و خبیرا | بر جمله نبی نزد حق او را شرف آمد |
| بیهوده بهر درچه روی حق طلبی را | حق را بطلب از در آن شاه رسولان |
| دیگر نکشد جام شراب عنبی را | که کسیکه شد از نگر مسنانه است |
| بر نام خوش ناز بود خوش لقی را | ای ختم رسل فخرم شافع محشر |
| از قد ولبت یافته شیرین رطبی را | سرخل که در باغ جنان نشو نمایا |

| | |
|---|--|
| <p> باقد تو بالای فلک عیسی مریم با چون بفراق تو نالیم که آورد سویت کشدم عشق برین بسته بگرد نادیده رخت دیده من چیرت تست گوشی بفغان من دختسته توان دشت </p> | <p> ز انسانکه بگهواره نشاند صبی را در ناله غم چو تو جسم طبعی را ای من مگ تو عفو کن این بی ادرا گفتن نتوان با کسی این بواجعی را چون ساز کنم ز مژه نیم شبی را </p> |
|---|--|

| | |
|---|--|
| <p> جان بیدار تشنگی شوق تو حشر ای ابر کرم چاره کن این تشنه لبی را </p> | |
|---|--|

ایضا

| | |
|---|--|
| <p> نگار دلنریبانا زینا برای دیدن روی نکویت شفای ما علیلان در لب تست شد از فرق میان آن دو ابرو سرم خاک ره چاکب سواست بسوی حسرت مسکین بگاسه لقد ارسلت من ذی العرش حقا </p> | <p> بهار انگذار امه حبسینا خدا فرمود پید چشمینا دوا ای ما چه داند پور سینا وضوح معنی فتحا تبسینا که مرکب بر جھاند از چرخ میسنا ز چشم لطف ختم المرسلینا رسولا رحمة للعالمینا </p> |
|---|--|

ایضا

| | |
|-------------------------------------|------------------------------------|
| زردیدار خدا تا خوش کنم غمیده خود را | بزیر پا احمد فرش سازم دیده خود را |
| بخشد تا کراته جرعه نوشیده خود را | جهانی انس و جان روکش نشوید خود را |
| که فرماید عطا پیر این پوشیده خود را | پیران یوسف و یعقوب سائلین جویش |
| ز خارستان نیاد این برچیده خود را | کندر و زجر ابر از گل امزش است |
| اگر خواهی عزیز یوسف ز دیده خود را | باخوان دولت تادریع عشقش در اندام |
| زارض هند و اهل او تن رنجیده خود را | بود یارب که بر خاک مدینه بنیم آسود |

این غزل مطلع خود
غزل دین شیرینی
لمنوی است مخصوص
غزل سلسله اسدنامه
چون عشق خود را در
جبهه خود را
خامسان شاه بخش
باده نوش خود را
استه مل جلوه

سعید اشعار در نعت نبی میگویند

نثار سرور دین کن در سنجیده خود را

تضمین پتین سعدی علیه الرحمه

دل و دیده مجو جمال کشف الدج بجمال
بنم تو سل آل او صلوا علی و آل

نرسد خبر بکمال او بلغ العلی بکمال
کنم اتباع خصال او حنت جمیع خصال

فی منقبت سید الاولیا علی کریم و حبیب

شد قوی دین نبی از زو باز و علی
بین جمال اسد در آینه روی علی

جو هر نصرت عیان از تیغ ابر و علی
ذات پاکش منظر خاص کبریا

| | |
|---|---|
| <p>گرچه در ظاهر بسوگنده و آورده ام هر سحر چون گل نشینم در ره باد صبا چون نکرده حق پاسبان خاطر او شمس یاد نیران ارضی از بوبکر عثمان و عمر حرمت شیر خدا برین بخش ای کیم</p> | <p>روی دل دارم بیاطن ای کما سولی بر اسید آنکه روز بکشوم بوی علی مصطفی را کینه سربو در انوی علی رضی از ایشان علی ایشان رضای علی میشمارد خویش را حسرت سنگ کوی علی</p> |
|---|---|

ایست

| | |
|---|---|
| <p>از حب علی دلم تباست آباد و لیکه از غم از کم نیست مرا از حوض کوثر ستم زنگاه چشم مستش انصاف که ذره چون بقصد فرمان مهر چون نبودی در کار منت حیران گشت</p> | <p>بر آتش شوق و کباب است چون خانه چشمم خنجر است این چشمم در غمش پر است این سستی من از شر است هر جا که شعاع آفتاب است او چاکرتانی فلک جناب است عالم همه از تو کامیاب است</p> |
|---|---|

حسرت ز کسی نرفته ام جام

کو مست می ابو تر است

ایضا

| | |
|---|---|
| <p>بیا ساقی بده جانم ساقی کوثر از آن غلطم بیاسی خم که از جوش درون بجای می رود صبح و شام مستان از این غلظ تماشا کن که بر کشت امید با گندگان دل کاهید از غم چون بلال او دره کلام بخشتم آب کوثر دشمن صدیق اکبر را</p> | <p>هر کن مست لای عقل ز جام ساقی کوثر رسد در باطنم هر دم پیام ساقی کوثر بجا آرد چون مینا سلام ساقی کوثر چو باران است زان فیض عام ساقی کوثر مه کامل کند لطف تمام ساقی کوثر اگر شنیده بشنو کلام ساقی کوثر</p> |
|---|---|

چه باک از تشنگیها و زنجشک باشد حمت
چون بستم بجان دل علام ساقی کوثر

فی منقبة غوث الثقلین سیدنا الشیخ عبدالقادر الجلی رضی الله عنه

| | |
|---|---|
| <p>مادی راه یقین حضرت غوث الاعظم شیاطین ز نانیم گدایان درت خوشتراز سلطنت روزگارین هست بر امید قدم پاک تو عمریست که من اشکار است ز پیشانی نور الگینت</p> | <p>طائر عرشین حضرت غوث الاعظم یاشه کشورین حضرت غوث الاعظم خاک کویت بحبیبین حضرت غوث الاعظم فی هم سر بر زمین حضرت غوث الاعظم سعی مستحسین حضرت غوث الاعظم</p> |
|---|---|

بمقامیکه رسید بقدمهای نبی
نرسد روح امین حضرت غوث الاعظم

خوشی را حسرت نخست بدست تو خفت
سویش از لطف بچین غوث الاعظم

ترکیب بند و رفعت ناتمام

السلام اولین مخلوق العالمین
السلام اوصف ذات تعبدی اندک بود
السلام ای فخر تو اصل اصول کائنات
السلام آب و رنگ روضه السلام
السلام انبیا تحت لوایت کلهم
السلام از خدا بر تو بهر دم صلوات
السلام ای می عالم تبعی لکم
السلام لغت توطئه و یس از خدا
السلام از نزع بحر این کان و جوب
السلام معنی هر صورت نیبا که است
السلام ای آنکه بر منبر جو فیروزی قیام

السلام آخرین پیغمبر روی زمین
گوهر آدم نهان اندر میان مار و طین
و نبی انقاس تو پیدا انبیا و مرسلین
السلام خاک پایت کحل جور عین
السلام اسید اولاد آدم و جمیعین
السلام استانت تزلزل روح لایین
قائل علمت علم الالین و الاخرین
وصف تو نون القلم بل جمله قرآن سبین
السلام پای میعراج تو عرش برین
نقش آن بر صفحه تصویر عالم آفرین
استن حنا نه آمد از فراق و چنین

| | |
|----------------------------------|---------------------------------|
| السلام انکه از انگلستان تو فواره | شد پی سیرانی لشکر روان با معین |
| السلام ایکسانرا چارو سار و داور | السلام احسرت دختسته انعم المعین |

صد سلامت میفرستم شی شفیع عاصیا
یک علیکم گو که یا نیم آتش دوزخ امان

| | |
|--------------------------------------|------------------------------------|
| ای صبا گر بگذری آستان مصطفی | بوسه ن هر جا که دریایی نشان مصطفی |
| چشم من شو آب ده حنجرم از شرک مصطفی | رو باز ترکان رش چون عاشقان مصطفی |
| بیشوم چون گل سر با گوشن مستماع | میسراید بلبله چون داستان مصطفی |
| ای خوشا آنکس که روی مصطفی دید و شنید | وحی منزل یا حدیثی از زبان مصطفی |
| عیسی مریم اگر فرست از زمین آسمان | قاب قوسین ست او ادنی مکان مصطفی |
| رفعت شان عظیمش بین که باشد جزو جنت | آدم و من و نوزدیشان مصطفی |
| امداد شرح صد شرح چگوید شرح کس | دو جهان یک گوشت باشد از جهان مصطفی |



بسم الله الرحمن الرحيم
 سرادیف لائف

| | |
|--------------------------------|----------------------------|
| روی در روی خدا داریم | سر بیای مصطفی داریم ما |
| عقده از کار جهان و آیدم | چرخ مشکلی شاد داریم ما |
| چار بار مصطفی را پیرویم | هر یک را پیشوا داریم ما |
| هم با دل البیت خود را بسته ایم | هم با صاحب اقتدا داریم ما |
| هر نفس امید صد انعام حاصل | از حسن بن مرستفی داریم ما |
| چشم عاجز پر دیه و مبدم | از شصید کربلا داریم ما |
| پون علی بن حسین بن علی | در ره دین رهنما داریم ما |
| نام باقر ابن زین العابدین | بر زبان صبح و مسا داریم ما |

جعفر صادق که مارا مادی است
 موسی کاظم بود مارا امام
 هم نقی و هم نقی و عسکری
 انتظار مهدی آخر زمان
 شیخ محبوب سبحانی بود
 پیرماندر محمد قادیانی است
 تاج شاهی بر سرم نعلین است
 آتش عشقیکه سوزد در جهان

ذکر خیرش دائم داریم ما
 پیشوای چون رضا داریم
 هر سکه تن را مستند داریم
 از ره صدق و صف داریم
 از جنابش فیضها داریم
 انجین پیرو هدای داریم
 سایه بال همه داریم
 منت ایزد را که ما داریم

شور و غوغا چیست کجاست خموش
 خود ستائی کے رواداریم ما

خلیق صابر علی البلاء یا منک لا تطیع صبر
 بگو جانان چو جسم بجان برو خاکم فدای
 ز نعل را ز ترانه همدیت جوت بکس نکستم
 شیرین من جبهه ما فزال عقلی و عشقی
 به با خلد بریز جانم بغیر جاوید شد و است

هر نیچه خواهی بکن ولیکن جد از خود بکن خدا را
 نه مان کف صبر در دل نه بوش نه شوق
 قلمت نفسی بغیر حق و بیس من علیک دعوی
 منم ز قید دو کوفت فارغ کس نه ز قید
 لب چو قند تو آب کج شرق بلند تو نخل

سلا شاه نذر محمد قادیانی
 این محمد ماه متولد او تمام
 از مضامینات کتب و توش
 خانم حضرت ایشان
 این مصراع بود

نذر شاه نذر محمد قادیانی
 نذر شاه نذر ۱۲ ساله ملا
 نذر شاه نذر محمد قادیانی
 دام فیض

مِلْتُ شوقا الی لقا کا و لیس طلبہ کو
فان طبع غنائیک لطیف راج نوافلت برچی

مر فیض عشقت کینہ حسرت ز در توجہ نیک جان
زم صبر بانی چنانکہ دانی اگر توانی مکن بد او

| | |
|----------------------------------|-----------------------------------|
| از دل غمت برون نرو دتا ابد مرا | کین در دشد ز روز ازل نامرد مرا |
| دارم لے چو آمنہ حیران رود و دست | ز انرو خوش آمدست لباس نمود مرا |
| کارم ز خوب و زشت کنون رگدشته است | خواهی تو نیک بر شمر و خواه بد مرا |
| از هر صدا که گوش کنم پے یاد برم | یک نغمہ است یا صنم و یا صمد مرا |
| بخاک آستان تو دارم سرنیاز | نازم اگر بکون و مکان میسر دما |
| از عشق ره بکعبہ مقصود بروم | فیض نشد ز صحبت پیر خرد مرا |
| بامں اگر نساختی ایجانستان | با دشمنان مساز و بسوز از خد مرا |
| دا دم دلت کہ بوسہ نیم عوض چو | با چو تو بد معاملہ داد و ستد مرا |
| آہستہ پانہ چو بخاکم گذر کنی | خوش خواب با احتیست بکنی لحد مرا |
| افسانہ ایم بر سر کونین آستین | تا کہ استیمت و دان مدد مرا |

حسرت قبول خاطر نیکان قتاده اگر

من خود اگر بدم تم توان کرد مرا

| | |
|----------------------------------|--------------------------------|
| از جلوه خلق افکن غوغا قیامت را | امروز تماشا کن فردا قیامت را |
| تا وعده دیدارت افتاده بر حشر | پیچیده بسردارم سودا قیامت را |
| ای مست غفلت فایز ز خطر گذار | بر طاق فراموشی بینای قیامت را |
| هم جلوه ساز دهنگاه محشر گرم | هم قامت او شاید عوای قیامت را |
| از فتنه بالایت آراست خد اخلعت | اینجامه نمیزید بالای قیامت را |
| افکنده مرا چشمت بر بستر پیشی | افسانه کند خوابم غوغا قیامت را |
| در حال کند عاقل اندیشه مستقبل | امروز بیا دور فردای قیامت را |
| اندیشه از حشرم نبود که شمارم حل | با تابت عشقش گرای قیامت را |
| طی کرده با سانی با آبله پائیها | دیوانه عشق او صحرا قیامت را |
| یارب عوق خجالت از چه که ساز و پا | بخرد امن آفرینش رسوا قیامت را |

مارا چه خبر باشد ز سو و زیان حشر

یادست تخی ز فتم سودا قیامت را

| | |
|--------------------------------|-----------------------------------|
| انمی غم سنج بر گل رویت هزار را | مست از شراب لعل لب هوشیار را |
| افتاده ایم بادل پرداغ قفس | مارا چه کار بار چمن و لاله زار را |
| بگذارتا ز روی تو چنیم گل مراد | ای ز غم تو در دل عشاق خار را |

| | |
|--|---|
| تا آشنا شدیم با نشو و نما چندی بخار خاردین باغ نیستم در داکه زندگانی کس قرار نیست جامی بده ز باد گلزنک ساقیا آخر بسوی مانگی کن روی لطف | بیگانه گشته ایم ز خویشان و یاران مردیم آخر از غم این گلزاران این حرف خوانده ایم ز لوح فرار جانم بلب رسید ز رخ خمیاریان ای ناوک تو مرهم بادلفگار |
|--|---|

حسرت که در غم عشق تو مبتلا
دیو زار رفت سوی کوهسار

| | |
|--|--|
| بی جام و بطحی یا ایها السکاک سوی سفید قدم در عاشقان کی آفتاب باند پنجهان بجرم فلک از عاشقان بهجران حبه ابله عشقتو کرد و مارا مردود و کعبه تا سر به نمودی چشمان جواب آلود سر زبک نجوا بهر کز چشم او رود مشق ما و بهشت ما شد مرده | ای سقیت خمر من سینه را شیب الم را سی قار را از سینه داغ عشقم آخ شد آشکار من به طبع منافی بجم که قرار شرط وفا نباشد اندن خویش را لا نوم فی جنونی لید و انفسار خوبان چه گونه سازد و ز نظر شمال از دور بر ما زمانه |
|--|--|

| | |
|--|--|
| از زخم کشتگان آب حیات بخشد دلهای عاشقان را تا پایمال سازد | اگر تو بسمای آن لعل جان نظر را در کوچه چنانی لفت ده داده صبا را |
| . | هم حجر در کین است هم لعل سمان یکین است فرصت شمار حست دیدار آشنای را |
| از دور محبت گرم قدم لبش را ساکن جگنم شعله برق غضبش را گاه ملکش خوانم گاهی نه خورشید دارم از کلفت زبان جلیبها صدیف که بیمار تو جاندا بهجران بخت دل دیوانه که در سلسله زلف گو فخر یا بانگند عاشق صادق از بسکه بهجران تو خور دل را | تخلیست که چیدن تو انم لبش را چون طاقتم آن نیست که پرسمش را من در خور آناه نیابم لبش را تا یافته ام لذت در طلبش را عقاب لبست فایده میدشت لبش را لطف تو را داشته شور و شغبش را در عشق نرسند علو لبش را خوش میگذازم کین و روز لبش را |
| . | حسرت اگر دست در سلطنت ملک بخشتم رخ و زلف تان و موم لبش را |
| نه گل گشت زیب گریبان را | نه دافنیت غاری بدامان را |

| | |
|-----------------------------|---------------------------|
| که در دو تو آمد بدرمان ما | ز جو طیبیان دل آسوده |
| که یوسف را مدبرندان ما | خوشم تا خیالت بیل جگر |
| برون است از حد امکان ما | زدل آرزوی تو می کردن بد |
| یک گشته مهر تو و جان ما | چو شیر و شکر با هم آمیخت |
| غم تست پیدا و پنجهان ما | درون برون جمله عشق تو ایم |
| چه غم چون توئی میر سامان ما | اگر اندانیم تدبیر کار |
| گل تربیاری و مغیلان ما | عجب نیست کنایه اش افیض |
| فغان از دل زنا سلسله | زند در حرم نعره یا صنم |
| کند رخنه روزی در ایمان ما | همینست اگر کاوش آن نگاه |
| مباد داخله حسا و زرگان ما | کفپای نازک بچشم مننه |
| برای چه کارست نه دکان ما | بگو تا دیر را کند رفت و |
| بود جان ما بجهر جانان ما | چرا در بنا زیم در راه او |
| که دل نیست دزیرمان ما | تو از ما بجز هم محبت مرنج |

خدا را انکه در حسرت نفس

که سو آتش آه تو در جان ما

| | |
|--|---|
| <p>گوئید از من آن دلربا را تا کی تغافل تا چند بیداد بصبر و تحمل از پا در آمد اشیاء خوبان شکرانه حسن شیرین لبست اربطست یانی روی نکویت کهر که بیند دیگر چه حاجت اظهار طلب پنهان چه دارم از محبت</p> | <p>بر جان عاشق رجمی خدا را آخر چه آمد محروم و سارا کوته کن اکنون بست جفا را سیکن تفقد مسکین گدا را کی مینواز داین بنیوارا دارد عشقت معذوبارا حالم نباشد مخفی شمارا چون از رخ من هست اشکارا</p> |
| <p>از خون حسرت ای هجرت بر پای توسن سبتی حنارا</p> | |
| <p>مشکل کن از شک پر خالی به بینم خانه را از دین دل آید فور خوش گرد و خیر آتش بیا ای نازنین چون شمع در پیش آتش بجای تر دبانگ دل شد کباب و سوختن تا کی دل در جستجو آوار گردی کعبه</p> | <p>از خانه صحر خورشید است اکنون دین آینه هر که بیند کنیز آن نگرست تان را وز عاشق شیدا بین جانبار می و آینه ساقی تعلل تا بک پر کن ز می پیمانه چون قیس نالیلی بگوید ز خوبیدین جانانه</p> |

| | |
|---|---|
| هر دم هم سر زنی دور از شهرین لپی | نرسیم کهن شبی آتش زندگانش زنده را |
| از دل خیال با سوا هست میسار حیا | در خلوت خاص خدا جادادۀ یگانه را |
| گدای کوی عشق شک وایی کرده ام پید بتقریب گدائی قربشایی کرده ام پید ز روح سلیم ز رانی اهل جهان با دا سزد که شکشایی ندگردون بنام دهم لشکر غم انهر میت در شب بجان مرا سحر و زخا بداشت داد او محشر تن چون بگ کایم غم انیسیل حاد است کشد تا سوزی دیشم کمر با خنجر عشقت | نما عارض که سامان نگاه کرده ام پید بساز بنیوانی طرفه جایی کرده ام پید بست سیمین بر زرین کلاهی کرده ام پید که در دل دایع عشق چون با کوی کرده ام پید ز جوشن شکستن انجم سپاهی کرده ام پید کز ان رو نگو عذر گنایی کرده ام پید که از کون غمت پشت پناهی کرده ام پید ز جسم لاغر خود برگ کای کرده ام پید |
| پس از عمری که گشتم کو بکودرجست | ز دل اکنون سودا را کرده ام پید |
| نیست غم روزگار زندی اشام را حسن و ن کرد زلف عارض کلفام را | گر دشمنانم دو است گدش ایام را کفر دو بالا نمود رونق اسلام را |

| | |
|-----------------------------------|-------------------------------|
| عکس رخ و زلف یار کرد ایام بد | روشنی صبح را تیرگی شام |
| گفت لببت نامنرا همچو منی را ز لطف | لعل تو از آن بسی ساخته و بنام |
| یا مرا نامه بر تنگ ز نام نیست | به که بمکتوب خویش ترک و نام |
| سیر خدا را مکن فاش که تیغ غضب | خون بسے حاصل بخت مصلحت عام |
| شهادت من لب ریخته در زهر چشم | چاشنی قند داد تلخی با دام |
| نقد دو عالم اگر رفت وستم چه غم | شکر که ساقی نهاد در کف من جام |

شعر تو حست غنی ست از صفت تمع

حاجت مشاطه نیست وی لآرام

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| توئی جان و توئی جانانه ما | ترا جوید دل دیوانه ما |
| در آئی گرشبی بار و چرخ ماه | شود روشن چراغ خانه ما |
| چنان سوز محبت کرد تاثیر | که شد آن شمع و پروانه ما |
| خردمندان نصیحت آشنایت | دل از عقل و دین بیگانه ما |
| چونی نالید از بی طاقتی زار | بگوش هر که رفت افسانه ما |
| چرا ساقی بد و چشم مست | تحمی باشد ز می پیا نیا |
| ز زیرم اشک لاد و غم دست | که باشد قیامت درد آینه ما |

| | |
|--|---|
| دله داریم از شایان غنی تر | سبین در وضع درویشانها |
| نقیض گریه خونبار است | بود شک چمن کاشانه ما |
| <p>یکجام شراب آسان توانی کرد مشکها چه سید انستم این بازی بجان ز کشتن آخر ز چشم عاشقان چنان فوخون بسته میزند مکن عظیم بر عاشق اگر از سر کنم بار دل نالان درین حشت یکدم نماند بگرداب بلا افتاده ام می آشنایستی ز سر عشق یار خود دل و جان بکن</p> | <p>الایا ایها الساقی ادرک اسافونا که عشق آسان نمواول و لی افتاد مشکها ز تاب مجذولیش چه خون افتاد دلهما که سالک خنجر نبود ز راه و رسم ترلهما جس فیاد میدارد که بر بند محلهما کجا دانند حال ما سبکساران ساهلهما نهان کی ماندان بازی کرد و ز بند</p> |
| حضور دوست چون فضا بشکین ما حشر | مستی مطلق من تهوی دع الدنیا و آملها |
| <p>بود لیلی یار جادرون دلهما نیم بیدل که مشک کل فتاد عشق دگام زلال وصل از دریا حست کم نشد</p> | <p>چو مجنون من چرا افتاد و اتم نهال محلهما که یار از یک نگه آسان اند کرد مشکها بچه خشک لب مرند بر اطراف ساهلهما</p> |

| | |
|--|--|
| سوی ویش از انلب ای گنج یابد توان از ابر لطفی سبزه کردن کشت ایام شیرم خاکی کوشش را با چشم خود دگر | کنم تا در سبزه لبیک گویان قطع نهد مرا چون برق خرمین در عشقیت صلیب عجب دکه بعد از من بدگر گسل این گله |
|--|--|

| |
|---|
| نخاندانم عجب رشید خستار بدل حشر نیم پروانه تا گردم بگرد شمع محفلها |
|---|

| | |
|---|---|
| ساقی نریز باده بحسام سفاک ما از گردش سپهر ملولیم عمر ماست از نور آفتاب بود تابش سراسر در نمر لم چو ماه در آئی کد اشوب نقصان جزو چیست جدا ماندش کل دیگر ز روز بجز نماند بدل پس سوج حدوت گشته ز بحر قدیمان در دیده تا خیال تو چون من گشت | ماه شب چهاردهم کن مهلال ما بر دن توان بگردش سائر مهلال ما از پر تو جمال تو باشد جمال ما تا که در انتظار و دماه سال ما راجح شدن بسو تو باشد کمال ما گردش صال تو گرد وصال ما شانی هست از شیون تو این جد حلال ما بر خاست نقش نغیر ز لوح خیال ما |
|---|---|

| |
|--|
| حسرت گرم صلاح و زرعیت گویا مار افس است مغفرت و دوا بحلال ما |
|--|

| | |
|--|---|
| <p>حاصل عمر بخت است مرا خوشتراز در شین است مرا ز آنکه عشق تو این است مرا جای در زیر زمین است مرا</p> | <p>دل بعشق تو غمین است مرا در غمت قطره اشک که چکد یابوست آنچه با لب پیام فرش دریا حکتم چون نهدا</p> |
| <p>حشر آن به که نباشد غافل مرگ پنهان بکین است مرا</p> | |
| <p>هست تفاوت میان با کجا صبر کجا عاشق شیدا کجا عشق کجا جان شکیبا کجا قطره کجا وسعت دریا کجا نیک بین عجب بل کجا ما کجا باد کجا ساغر و مینا کجا نام کجا و من رسوا کجا عمر کجا ناز و ادا با کجا هست ترا منزل و ما و کجا</p> | <p>ماه کجا آن رخ زیبا کجا از من دل داده صبوری مجو هر که شکیباست مخوان شمش عشق قرون است ادا که عقل ما را زل است و خراب آیم نیست مرا آرزوی جوی شیر رند خراباتم و بد نام شهر چیت که از بنده شش طوع ای ممش بگر و بخت رگبو</p> |

| | |
|--|---|
| <p>آن شمع بر فروخت چو رو کجیل سوزند چون سپند دل خسیج دعواهی عشق خبر بشهادت نیست لب بر لبم گذار که آخر نهاییست تا بر خوری ز حسن کرم بجان شفا غم نیست عاشقان تر از افتاب از ناز بخش گشته خود پایمال کن در درس علم عشق که حالست بسجود</p> | <p>پروانه وار سوخت پر جبرئیل را جائیکه افکنند در آتش خلیل را باور که سیکند سخن بے دلیل را ناز طبیب را و نیاز علیل را از مال خویش نیست تمتع بخیل را گسترده است زلف تو ظل ظلیل را عمر بد نصیب بگردان قتیل را ز نهار واکن درین قال قویل را</p> |
| <p>حسرت نه صاست او درین سجد خیزن پیش که خوانم این غزل بے بدیل را</p> | |
| <p>ای دزد تو هدم دل ما هر صبح سفر کنیم هر شام چون آئینه ایم چشم حیران خون جگر و دل برشته جان اتن خاک است ندان</p> | <p>مهر تو سرشته با گل ما جز کوی تو نیست منزل ما تا روی تو شد مقابل ما باشد می و نقل محل ما باشد رگ و پی سلاسل ما</p> |

این غزل در بیان رود
صاحب ملاحظه فرماید
این غزل در بیان رود
صاحب ملاحظه فرماید
این غزل در بیان رود
صاحب ملاحظه فرماید
این غزل در بیان رود
صاحب ملاحظه فرماید
این غزل در بیان رود
صاحب ملاحظه فرماید

| | |
|--------------------------------------|-------------------------------|
| وایسته ناخن جنون بود | هر عقده که بود مشکل ما |
| درد و داغ کشته گان بخت | از عمر دراز حاصل ما |
| بحریم و پست از گهر ما | دامان و سیع حاصل ما |
| حسرت نهیم بر کس بار | |
| بزوش خودست محل ما | |
| از شوق لبست در تب تابست دل ما | بر آتش لعل تو کبابست دل ما |
| هم ساقی و هم ساغر و هم باده و هم مست | از شیوه چشم تو خرابست دل ما |
| دل میبرد و آتشوخ ترور از کف عشاق | با ما بعثت گرم عتابست دل ما |
| گفتی که دلت اکنم از زلف زربخیر | دیوانه این لطف خطابست دل ما |
| نیم گیت میگذرد از دل خارا | از حق مگذرد در چسب است دل ما |
| چون گشتی پربار که افتد بکلام | در بحر غمت غرقه آبست دل ما |
| از گردش حشمان مستند حریفان | در نرم توفان ز شرابست دل ما |
| در خلوت خاص تو اضافات ننگند | شد دیده ما پرده حجابست دل ما |
| آفتاب می بیند بکام دل ریز | لب تشنه این باده نابست دل ما |
| چون جان آب آید و اشک چکید | در راه فنا پا بر کبابست دل ما |

بیداری چشم حکند فامده حشر
از طالع خوابیده بخوابست دل ما

| | |
|---|---|
| <p>آواره شهر محروم ديارست دل ما از سوز غمت رشک بهارست دل ما در باغ تو نجات کش غارست دل ما هر چند بنزدان تو خوارست دل ما بانگر گسست تو بکارست دل ما وز تیر نگاه تو فگارست دل ما دیر است که در رنج خارست دل ما در بندگی تو بقرارست دل ما هر چند که سیم رخ شکارست دل ما فارغ ز گل و صوت هزارست دل ما</p> | <p>عمر است که جوینده یارست دل ما هر گوشه در و باغ غلیل است شگفته چیدن چه خیال است که ناکره گلی بوی در چشم من پیغریز است چو یوسف باشیشه سر کار بود داده کسان را از خنجر شرکان تو صد چاک در است پیمان مشکن بامی و پیمان بیازود گر قهر و عقاب است مگر محروم غنایت در چنگل مزگان تو کنج شک ضعیفیت باز مژده خویش بیاد رخ جانان</p> |
|---|---|

حسرت چو فغان بضم خانه و عبه
هر جا که رود پیره یارست دل ما

| | |
|------------------------------|---------------------------|
| از بوی خوش تازه دماغست دل ما | وز نکبت یوسف بفرغست دل ما |
|------------------------------|---------------------------|

| | |
|--------------------------------|------------------------------|
| دیدیم که از ماست فروغ حرم دیر | در کعبه و تخانه چراغست دل ما |
| ای گلشن نظاره بیا و قد تو رو | از آذر سرو گل باغست دل ما |
| هر چند که حسن تو بصد پرده نهفت | از آتش سوزان تو دغست دل ما |
| ما کارنداریم حجام می گلگون | یا در رخ تو باد ای غست دل ما |
| راهیست از و تا حرم کوی تو نهان | بیهوده بهر جا بسر غست دل ما |

حسرت در مقصود میجوید توان یافت
افسوس که در لایه غست دل

| | |
|--------------------------------|----------------------------|
| بینم که آه دل چه اثر میدم | یعنی که نخل غم چه ثمر میدم |
| گاه اشک و گاه بخت جلد میدم | چشم زگر یعل و گهر میدم |
| از اشک گهر سوخت تنم هر چه میدم | گلهای داغ دیده تر میدم |
| بنجو نشستن مگر بسر کوی اورم | کین بخودی زیارت میدم |
| داروی نه در شک منست علاج دل | تاخست می لیک شکر میدم |
| سیری ز آب تیغ تو نبود مراد من | بهر زخم تان ذوق دگر میدم |
| دل خوش کنم که بوسه پیغام میدم | دشنام همه لب تو اگر میدم |
| گردیکه شد بلند رسم سمند تو | مانند سرمه نور بر سر میدم |

| | |
|---|--|
| <p>ملک سخن سخن شد بزور سر دل میدهد مرا خبر از رسم راه عشق</p> | <p>بانگ قلم تو یخ فوسفید مرا این هم سفرشان بنظر میدهد مرا</p> |
| <p>گفتا که ز در دشت حشر بعشق تو گفتا که فریب بزیر سپید مرا</p> | <p>گفتا که ز در دشت حشر بعشق تو گفتا که فریب بزیر سپید مرا</p> |
| <p>روی تو داغ بر دل نهیاد لاله‌ها را هر پاره دل من طومار در عشق است تکلیف باده نوشی مارا دید درین باغ جمع پلاس پوشان بر جانشینند با ابروی ستینم سبیل از زلفه کشاده بر آتش محبت دل را کباب گردان از خون دل بوشتم خط عمامی تو</p> | <p>سرداد دریا بان چشم غم‌ها را تالیف اندرین فن کردم ساه‌ها را هر شاخ گل گرفته رنگین پیا‌ها را قدر کلیم بودا بنجاد و ش‌ها را با برق و رعد جنگم سر کرده ناله‌ها را تا کی ز مرغ بریان زری نوا‌ها را آورده ایم شیت رنگین قبا‌ها را</p> |
| <p>این فکر تازه حشر بر گفته فغانیست آب گهر نیاشد هر چند ز ال‌ها را</p> | <p>این فکر تازه حشر بر گفته فغانیست آب گهر نیاشد هر چند ز ال‌ها را</p> |
| <p>صبا بگوزن آن لیلی خود آرا نه جذبه که کشم محاش بود ادبی</p> | <p>که هیچ قیس تو دیوانه کرده مارا نه قوتی که کنم قطع کوه و صحرا را</p> |

| | |
|---|---|
| <p>چه غم طبع هو سناک عاشقان ترا چرا چه فائده گر جان دینم کامی خطست طوطی بنموشکر لب بعلت چه دامن و دانه بود زلف خال تو که کند خروش دل بوز دید جو شد یزدول ز نیم لاف گم از عشق تو مرغی از ما</p> | <p>حصار عصمت یوسف بود زینجار سپوش از من دل داده رویبار رخ تو آئینه آن طوطی شکو خارا را اسیر دیده و دانسته مرغ ۱۰ امارا رسد ز سجد گرامد ابر و دریا لدا که نیست مایه جز این عاشقان بشیدارا</p> |
|---|---|

کسی سخن نرساند بگفته حافظ

چو حسرت ار چه تبطلم آورد ثریا را

ردیف الباء

| | |
|---|---|
| <p>شد دلم از آتش عشقت کباب کاش مرا روی نماید شب خط که ز پشت لبست آمد پدید یا دصفای در دندان تست کیست که بر حسن تو عاشق شود نیست سخنان از نظر اهل دید</p> | <p>زهره ام از زمر مرآتق تو آب دولت بیدار و صالت بخواب سطاع ابروی ترا شد جواب چون نچکد اشک بصد آب و تاب چندی کنی بر من سکین عتاب شمع بقا نوس و خیت نقاب</p> |
|---|---|

| | |
|--|--|
| <p>خدا منزلت کعبه بود هی اگر ره سوی جانان بنی</p> | <p>خانه دل را که تو کردی خراب کوب در دل که شود فتح باب</p> |
| <p>دیدم عذیده حسرت کشید سر نه ز خاک قدم بو تراب</p> | |
| <p>انبیا مانند بر رخ خوب خرن یعقوب داده اند مرا دیدم با کن سفید در ره دوست آن زمان این طالب شناسنا بخودش بهم رسید آشوبش بود در نامه شرح سوزم سجده کندن بابر تواجب رخ دلد از میست در پرده دل عشاق چون خانوش چشم بیمار یار را خورش</p> | <p>شاهدش حال یوسف و یعقوب باید صبر و طاقت ایوب ورنه بونیابی از محبوب که رود اسم طالب و مطلق چشم او بک که بود شمشیر سخت بال کبوتر و کتوب بوسه مصحف خرت مندوب بود انگونه بیندش محجوب بود ز قمار یار بس دلقوب نیست خبر خون جل شفق مرغوب</p> |
| <p>بود اشعار صاف حسرتین</p> | |

شاه سادہ روز عیوب

| | |
|--|--|
| <p>بر گل روی من ہستم بجای عذیب شد رگ گل در چمن بخیر بای عذیب میتواند شد رگ گل خونہای عذیب شبم گل شد می گلگون بر عذیب میدرد گل ہم گریبان بر تو عذیب دوختن باید ز برگ گل قبای عذیب</p> | <p>چون ترا بنیم سرایم نغمہای عذیب بستہ ام محبت چن واز کوی دوست کی بود حسن تو نگر از قتل کس اس مستی عاشق ز جام معشوق و لبر عذیب از شوق گل گر نغمہ سنجی کند گر لباس عاشق از شوق باشد خوشتر</p> |
|--|--|

حسرت و ارمہاں ای ہونالہ کو
گل ز فید و فغان شد آشنا عذیب

| | |
|---|---|
| <p>این شرر شعلہ فشانست آشب آتشم در تن و جانست آشب شمعسان نوک زبانت آشب چون دو چشمم نگرانت آشب خونم از دیدہ روانست آشب روز ماہ رمضانست آشب</p> | <p>بیتودل گرم فغانست آشب سیک شد و دلم سفلک شعلہ شوق کہ دل داشت نہان در بہت ہر بن مو بر تن من بی لب لعل تو همچون لب زخم نئے لب و لبر و نئے سانعی</p> |
|---|---|

شتر از باد کشتاست مشب

بگریزای حسرد خام ز پیش

ردیف بـاء فارسی

تو نوگلی دلم در کنار خا و نجب
تو نیزای گل سیراب در کنار نجب
شبه بخانه ام ای سر گلغذا و نجب
مرو که نیست مرا طاقت تو را و نجب
خدا ایراتو باین چشم عشو و نجب
زلطف با من و نخسته نگار و نجب
به بند چشم سرود در خیال یا و نجب

بیای تا شب که با من ترا و نجب
ز خون دید که کنارم شدت و نجب
در انتظار تو شبها خفتم از غم و درد
قرار آمدت میدی شب دیگر
بجای زرقنه مگر ساعتی بیا سایه
توان نهاد بر شرم ز محنت مرم
مگر بخواب بینی جمال و حسرت

ردیف التاء

بخت خنا که بوسه اندست پا گرفت
راهیست یا عشق که موسی عصا گرفت
اما نمیتوان ره باد صبا گرفت
ما عاشقیم نیست کسی را با گرفت
چندانکه پای رخس تراد خنا گرفت

قسمت نگر که شبانه زلف مع جا گرفت
کورانه بی دلیل درین راه چه پیروی
دختم ازینکه بوی گلیم بشنو کسی
یک بوسه از لبش بدو عالم گرفتیم
گرم از سرم گذشتی و خونم ز دیده رفت

| | |
|---------------------------|------------------------------|
| دیگر آشیان طرب سرفرو نکند | مرغ دلم با دج غمش تا هو گرفت |
|---------------------------|------------------------------|

| | |
|---------------------------|----------------------------------|
| حسرت چه مکنی دیت خج و طلب | نشینده ام زد دوست کسی خونها گرفت |
|---------------------------|----------------------------------|

| | |
|-----------------------------------|---------------------------------|
| شد چاک اگر ز عشق دل ما علاج نیست | زور آورست باز نگهبان راج نیست |
| در ملک عشق سکه شاه نیست اندل | اما بد و حسن تو هیچش رواج نیست |
| بر فرش بوریا بکلاه نمد خوشم | هرگز بهر مرا هوس تخت و تاج نیست |
| خیزای طبیب از سر بالین عاشقان | بیایمیت عشق که هیچش علاج نیست |
| منعم اگر بد و لت دنیا تو نگر نیست | در ویش ابد و لت فقر احتیاج نیست |
| سلطان عشق باج گرفت از دلم | گفتم بس که برده ویران راج نیست |

| | |
|---------------------------------|--------------------------------|
| حسرت چه ساده هست که دارا میگویم | از دلبری که خرمشش زمر راج نیست |
|---------------------------------|--------------------------------|

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| یار مار از ما جدا نمی نیست | در میان مائی و شامائی نیست |
| دست در خون من فرو بردت | سرخی دست او خنائی نیست |
| چکنم یار اگر بمن نرسید | طالع را چنین رسائی نیست |
| جانم از تن جدا شود ایگاش | که مرا طاق جدائی نیست |

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| سجدہ شکر میکنم اسی بت | که ترا دعویٰ خدائی نیست |
| نزد آنکس که ترک دنیا گفت | بادشاهی به از گدائی نیست |
| لذت جسم دل اگر خواهی | مرحمه به ز مشکائی نیست |
| در جهان شصرتی چو غنایافت | هر کر اشویه خود نمائی نیست |
| هست ممکن رها شدن از دام | ولی از زلف تو رهایی نیست |
| چه دهم دل حسن گلر و س | که در و بوی آشنائی نیست |
| سیکنم شکر یا بخر یا نه | که مرا حشر قه ریائی نیست |

نرسیدن برستان حشر

نار سائی ست یار سائی نیست

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| غم یار است و غمگار نیست | وقت یاری است لیک یاری نیست |
| خوفه در خون چو لاله باد دله | که در و داغ گلعداری نیست |
| دید که چو آب شده است | بدلت گرز ماغباری نیست |
| و که مجبور این قدر شده ام | که مرا بر خود اختیاری نیست |
| دل عاشق مگر زیما بهت | که در و کنیفس قرار نیست |

تمکینه بر فضل تست حشر را

ورنه چون او گناه گاری نیست

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| گلبرگ لبست مکیدنی نیست | سبب ذقن توحیدنی نیست |
| زلف تو که سنبلیله هشت است | بو کر دنی و شنیدنی نیست |
| گو یطلبم چو بوسه رخ | اینست گلی که چیدنی نیست |
| یخ بست ز سر دمحسری تو | اشک از مره ام حکیدنی نیست |
| از حال تباها من می پرسید | افسانه سن شنیدنی نیست |
| در دیده کشیم میل عبرت | اوضاع زمانه دیدنی نیست |
| از شدت ضعف ناله من | تا داد رسی رسیدنی نیست |
| در سینه تنگ وحشت افزا | وحشی دلم آرمیدنی نیست |

از هر دو جهان برید حسرت

از یار و سلف بریدنی نیست

| | |
|-------------------------------------|-------------------------------------|
| زینسان چو زین خشم ترا بر جبین خوشست | لطف تو چون که غضب این چنین خوشست |
| گفتی که از خمش بود از مهر و کین بگو | با ما خوشست مهر و با غیار کین خوشست |
| نقشه عجب بوسه بلبل لبشست | این نقش هم خوشست اگر این بکین خوشست |
| در کاسه که غیر دهد آب زندگی | خون جگر دست تو ای نازنین خوشست |

| | |
|-------------------------------|------------------------------------|
| آب خضر بیار و می ناب بهم بیار | تا هر دورا چشیده بگویم که این شهوت |
| ای خوشدلی برو دل آزاد شاکرین | آندل که شد اسیر محبت نغمین خوشتر |

| | |
|------------------------------------|--|
| حسرت بخش تا شور را عشق فاش | |
| بر چشمم تر چو گریه کنی آستین خوشتر | |

| | |
|---------------------------|-----------------------------|
| زان لب لعل که کان نمک است | دهنش بین که دکان نمک است |
| داری ای کان ملاحست نمکی | کان نمک خود نه بکان نمک است |
| نمک حسن تو از گریه ماست | گرچه از آب زیان نمک است |
| سخن تلخ تو نا صح مارا | بر دل ریش بسان نمک است |
| تلخ کاسیم و دل خسته ما | میهمان بر سر خوان نمک است |
| چون توان گفت ببت انکمین | شکرستان نه مکان نمک است |

| | |
|--------------------------|--|
| سخن حسرت ما شور افر است | |
| بسکه پرورده میان نمک است | |

| | |
|----------------------------------|---------------------------------|
| چون باینه نخیزم ز زمین جالم نیست | اما بر کاب تو دوم طاقتم نیست |
| که تو به کنم که شکنم عادت نیست | کیست عظم آنست و گرساعتم نیست |
| شاید که تو از وسعت محبت پذیری | عصیان کنم و گریه کنم طاعتم نیست |

| | |
|---|---|
| <p>چون گوهر شکم که بچشم نغمه کس هر چند خورم خون دل از بیسرو برگی من از دوسه ساغر تخر و شوم چو صراحی امشب که ترا مدلت از خشکی زده است با آنکه بود ذکر خدا و رد ز بانم چون آنکه برهنم نتوانم مژه را زو گفتی که چرا دامن دل میکشید اینجا</p> | <p>از قدر شناسان مان فحیم نیست با اهل کرم در نخورم هم ستم نیست دریا کشم و دم نزنم و ستم نیست ای زاهد خود بین اثر صحبت نیست از دل به بتان میل کنم آفتم نیست از روی تو ای آئینه روح حیرم نیست ظالم متغافل مگذر تربتم نیست</p> |
|---|---|

کردند مرا حست تو نام و لیکن
گاه نشنیدم ز لب حستم نیست

| | |
|---|---|
| <p>من بپرده در آرد دل من کجانی هست من بر خشم آنجا که نشانم هست کوبیده آنم که در آئی ز در من تا غم بود جز ره عشق تو نبودیم من همچو خلیل از همه آرام بخدا رو وصف خط سبزش نتوان کرد و خدایا</p> | <p>از غیر میندیش که در خانه غم هست گر پانتهی بر سرم ایگل ستم هست گر میطلبی بر در خویشم کرم هست پای دل من ریش ز خارالم هست این بت که ترا شنیده آرزو هست بر صفحه گل ازید قدرت تو هست</p> |
|---|---|

حسرت بخدا طبع تو چون لب بر بھارت
خرم چمن عشق ز فیض قلم تست

| | |
|--|---|
| بیا ہنگام تاخیرے نماں دست مرا یا راسی تقریرے نماں دست زہجران ورنہ تقصیرے نماں دست مرا راسی و تدبیرے نماں دست کہ از حیرت چو تصویرے نماں دست مستم محتاج اکسیرے نماں دست در بن ترکش مگر تیرے نماں دست ترا حاجت شمشیرے نماں دست | بجان دادن مرادیر نماں دست حدیث شوق چون گویم کہ پشت بامید و صالت زندہ ماندم چہ اندیشم صلاح کار خود را کسی بر لوح دل نقشست نہ نسبت ز خاطر رفته ام گرد ہو سچا نیمخیز و کنون از سینہ ام آہ لبکشن تیغ ابرویت لبند دست |
|--|---|

چنان حسرت دلم و بران شد از غم
کہ دیگر فکر تعمیرے نماں دست

| | |
|---|--|
| نامہ قتل عاشقان اینست دل ز من برد و در پی نیست نتوان گفتش کہ شبیرین است | بر عذار تو خط مشکین است دست کو تہ نمیکند نگہ است لب معشوق تا نگوید تلخ |
|---|--|

| | |
|----------------------------|------------------------|
| کف پایت که برگ نسرین است | چه شود گر نخی بچشم ترم |
| کس چه داند ترا چه آیین است | پروری دشمن و کشی عاشق |
| روی زرین و اشک سمین است | مایه عاشقان کیست سحر |

| | |
|-----------------------|--------------------------|
| دل بدنیای من مده حسرت | گر ترا چشم عاقبت بین است |
|-----------------------|--------------------------|

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| از فرقت تو بجانم ایدوست | دریاب که زنده مانم ایدوست |
| باز آ که براه انتظار است | آب از شره میفشانم ایدوست |
| بارغم هجر برنتابم | دانی تو که ناتوانم ایدوست |
| هم یاد تو در دل است هر دم | هنم ذکر تو بر زبانم ایدوست |
| در آرزوی قد چو تیرت | باقامت چون گمانم ایدوست |
| گفتی نفهم صبور می باش | من صبر نمی توانم ایدوست |
| زینگونه که شمنم بجانم | من دوست ترا نخواهم ایدوست |
| تا چند جدا از آستان است | بر عرش رود فغانم ایدوست |
| بر خاستن و نشستنم نیست | خود را بتو چون سانم ایدوست |
| خواهم که بجای مردم چشم | در دیده ترا نشانم ایدوست |

دور از تو بکام دشمنم خم
رحمی که زد و ستانم بدست

گفتم که وفا کنی به حسرت
بودست غلط گمانم بدست

| | |
|--|---|
| این گل نواز کجایار بیا زار آمد بر من از شوق ویش کرده مصحف و نعل ملک دلهار اسخر کرد با تیغ نگاه لعل او برگ گل و مانند بلبل نغمه سنج یکدش پنهان ز خو خوردن عشاق نیست هر قدر می سنخورد دل را بشو می میر کی هوا خلد باشد روح پرور این قدر شمع را پروانه بت را بر من گل اهن گر تو مریخی هستی خویش را اصلاح بین میتوان دریافتن این نکته از بیت العقیق | کش مه کنعان بجان و دل خریدار آمد شیخ در سودا مویش بسته ز نار آمدست چشم خواب آلود او با بخت بیار آمدست قد او سرو و چو آب جو بر قار آمدست لاجرم نیست چشم یار بیمار آمدست چشم است او کار خو و چشم یار آمدست این نسیم جانفراز کوئی لدا را آمدست هر کجا حسن است آنرا عشق دگر آمدست کز انانیت منرصور بردار آمدست کز در و دیوار نور حق پدیدار آمدست |
|--|---|

چیت حالت این چنین بنحو دچرا افاده
خیزای حسرت که بر بالین تو یار آمدست

| | |
|--|---|
| <p>روز شوب آینه در کف محو دیدار خودست تا نظر بر برگس جادو خمی شش افکند دست مینماید به کجای لطف رسا زنجیر پاست بانغ حسن خود بخشم خود تفرج میکند جمله مشوقان عالم عاشق یارینند مفت عشاق است اگر جانهاست اندر</p> | <p>شمع من آتش کجای از دست خسار خودست خوش نگاه من بر لب چشم بیا ز خودست سر آزا دیکه من ارم گرفتار خودست گلشن نظاره گم گنجین گلزار خودست یکجهانش عاشق و او عاشق زار خودست آنکه بانقد دو عالم خود خریدار خودست</p> |
| | <p>سخت جان حسرت منظر آتش چو سبند آنکه روز شوب بلا گردان بیدار خودست</p> |
| <p>چاشنی گیه لب با ده پرت دگرست دلفشین است مدد بایک چند انگشت دل چه بند ز شکنج تو خیال آزار دای ساقیا توبه خود را من بکیش نام سنگوچن قلم ارشک نبارم حکم نکنند غمره تو از دل عشاق خطا</p> | <p>مست صعباد اگر مسرت توست دگرست این بنگین را نه بنگین جان نه نشست دگرست کیش به هر وی ز گیسوی تو بست دگرست که بجز فصل گلش تان شکست دگرست میکند کار و لے کار بدست دگرست میتوان گفت که این نیز سرست دگرست</p> |
| | <p>حسرت نیست که نه رفت نه گوشم با نیست</p> |

ورنه هر دم ز تو پنجام الست در گشت

جان بجانان سپردنم هوس است
وز لبست بوسه خوردنم هوس است
در تهر خاک بردنم هوس است
غم خود را شمردنم هوس است
پاور انجا فشرودنم هوس است
نقش غیرت ستردنم هوس است

و غنم عشق مردنم هوس است
از گفتن بخورم سنان بردن
وانع عشقی که داده بردن
سر بجز را نغم که بر ریش
وادی عشق اگر چه پر خار است
بسر شک و دام از دیده

حسرت ایام گزنجوشی رفت
پیری آمد فسرودنم هوس است

قد تو مصرع و غزل و نیش بجزین است
از بخت من مگر اشتیاق من رسیدن است
که صبر و عشق بجماعت فدا بجز
که خدمت سرگویت فوریته برین است
که وادی طلبش حاجت ملع فطین است
که غم با ست گران و شش من این است

خیال سرتو در گریه معین است
ز درد و آرد و لب پر لبم نهاد آناه
بصبر عشق و نخست را کن تکلیف
ز دیده آب بپاشم برویلم از ترکان
براه و دست باند از دین و دنیا
کجاست تیغ تو تا سر کنم حواله باو

چه مشکل است که آسان نیشود
ترا علی ولی چون ممد کونین است

| | |
|---|--|
| سوی من نمی بینی آنچه پیرانیست دقش جلاز گل زنده چونی ای لیل دل بد بزور از کف جان بقهر است قتل کج جان عاشق سهل کاری است باغم جداییها زندگی چه لطف است ما زین سوا من هر کجا فرسند | جان ابله آید وقت محو بانیست بال و پرچه افشانی جای جانفشانیست گر چه چشم بیارت مست ناتوانیست باغ و حسن او را نشه جوانیست وصل یار اگر باشد لطف ندگانه است اشک آه من با او گرم همخانیست |
|---|--|

جو بد کن نستاند جان حشر شکن
شینون نگاه او گر چه جانستانیست

| | |
|--|--|
| عذری ز پی گناه من نیست از در که خویش تن مرا نم از فضل بسوی خود در هم ده فرمان هوای نفس مردم روزیکه دهمی جزای اعمال | جز عفو تو عذر خواهی من نیست جز برد تو پناه من نیست سوی تو بقل اعین من نیست هر چند که او آله من نیست جز فضل تو تکیه من نیست |
|--|--|

| | |
|--|---|
| از کینه دشمنم چه پاکست | کیش چو زور شاه من نیست |
| حسرت بمرم طمع کن نیست | کجاول من گدا کلاه من نیست |
| <p>شدمست از می عشق و ملاست ندارم خبر هوای قامت یا نترسم از بلاءک خود عشقش هوای خواجگی در سر ندارم بدیر و کعبه جای تست خالی تغیبت تنهاسر و برخت دم قمار خیزد مرده از خاک بین لعل ابر است چپ و راست کلیم اساکوه و دشت گردد مگر تار نفس پیوسته با تست دل و عرش معلای تو باشد نه ماه این حسن میدار و نه خوش</p> | <p>گذشتم از سر کشف کرامت بجدا صد که دارم استقامت کجا عاشق رو در راه سلامت همینم لب که خواندم غلامت ندانم تا کجا باشد مقامت که هر شاخ گل گوید سلامت ندانم قامتت این یاقیات ز پا افتاده طرز خرامت دل از کف داده شوق کلامت کز دور دل رسیده هم پایت حریم سینه ام بیت الحرامت خدا ز دسکه خوبی نباست</p> |

| | |
|--|---|
| <p>هلال عید عاشق بروی شست هزارت بلبل قمریست چمن</p> | <p>سرت کرم نما از طرف بامت الا ای کلفه از سر و قامت</p> |
| <p>بشو حست ز دل داغ کنه باب تو به و اشک ز دامت</p> | |
| <p>عارفان خبر خدا در دو جهان مشهود نیست اول آخر هست ظاهر باطن هست ما خلقت بجن الانس آیه قران بخوان گرنه بودی منظر حق آدم خاکی چرا چون جمیع حمد خاضعات پاک کبریاست بان بخوان از سوره النور آیت الله نور در بیان بهیمت هستی منبر بر کمالات بکل شیء بالکمال وجهه فرمود حق</p> | <p>غیر اسما و صفات ذات حق موجود نیست هر چه آن مقصود باشد غیر آن مقصود نیست بالبیقین آن در حقیقت غیر حق مبعود نیست سجده میکردش ملک این آب و گل نبود اوست محمود و دو عالم غیر او محمود نیست آسمانها و زمین بی نور او موجود نیست ز آنکه اول نیست بود و باز خواهد بود صرف آیات از طواهر بی ضرورت نیست</p> |
| <p>عاقبت چون نیست چو اشک پس از من سجده پیشتر از من گنج و جود کن شوز و نیست</p> | |
| <p>دل از لب خاموش تو طرز سخن آموخت</p> | <p>از گردش چشم تو سفر در وطن آموخت</p> |

| | |
|---|--|
| <p>آن کیست تعلیم در عشوه و نازش تکمین تو شد باعث فریاد و فغانم استحقاق تو آموختم آئین محبت</p> | <p>هر شیوه که آموخت هم از خوشتن آموخت خاموشی گل ناله بجز چمن آموخت شمعست که پروانه از وختن آموخت</p> |
| | <p>در در سکه عشق عجب ساده برآمد هر چند که حسرت بسی از علم و فن آموخت</p> |
| <p>و ارسنگی ز قید دل و جانم آرزوست روی جمیل خود بنما و قشع روح تا در هوای زلف تو بازش دهم بیاب مهر و وفا و عشوه و ناز و کنار و بس دانم ز شرم سیر نه چشمت کشیده اند از پیش دیده محل جانان بهمی رود</p> | <p>رفتن ز خود بجلوه جانانم آرزوست بس مومنم شبات بر ایامم آرزوست جمعیت خواص پریشانم آرزوست زان یار دلنواز فراوانم آرزوست از رنگس تو غمزه پنهانم آرزوست بانا قه چون جرس دل نالانم آرزوست</p> |
| | <p>حسرت پیش آن گل خندان طرب باغ هر نعم کی بجز گلستانم آرزوست</p> |
| | <p>دریف الشاء المثلة</p> |
| <p>مرا بخودن می آن نگار شد باعث</p> | <p>چگونه باده نوشم چو یار شد باعث</p> |

| | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| گلست سنبه آب روان می زنگا | می دو ساله خورم به چار شد باعث |
| رعایت ادب اکنون کمال می آید | که لطف یار پیوس و کنار شد باعث |
| چرا نه باد گلگون شمع نبسته | که جلوه گل و صوت نزار شد باعث |
| اگر کبوی تو باز آیدم مرغ از من | دل که میتو نگیرد قرار شد باعث |
| ز تقدیر من بخواه نیشدم آگاه | تپیدن دل امیدوار شد باعث |

بنود تو به شکستن مراد ما حیرت
ولیکن آن فصل بچار شد باعث

سرایف الجمیم

| | |
|---------------------------------|----------------------------------|
| وردم کشنده هست بدریان چه احتیاج | مزن پوشید یقین بطبیان چه احتیاج |
| عالم بوسعت دل فارغ نمیدرسد | در ویش با ملک سلیمان چه احتیاج |
| دست جنون ز جامه دریدن کشیده ام | با چاک سینه چاک گیربان چه احتیاج |
| بتخانه را بسوز و مسجد کند خراب | عشق ترا بگیر و سلمان چه احتیاج |
| از جان گذشته اند و جانان سیدانه | عشاق ابقطع بیا بان چه احتیاج |
| پای دلم چو بسته برنجیر زلف تست | آوختن بچا و زرخدان چه احتیاج |
| سر را بباد دادم و سر مایه سوختم | من عاشقم مرا سرو سامان چه احتیاج |

| | |
|--|--|
| کی جا کنی نجا طر صد جاشک تہ ام | شامی ترانہ منزل ویران چہ احتیاج |
| | حسرت بریدہ دست تمنا خوش اور آستین کریمان چہ احتیاج |
| دریغ الحید الفارسی | |
| جان میدہم حسرت یار و دگر هیچ دانی چہ بود قوت دل و قوت جسم رد کرد مرا یار شد مہ بندہ بجانش ساقی نبرد پنج خار مہ متدح نے گر جان زخم رفت دل از سینه نمی نیست نی آرزوی جنت نی خواہش کوش | وصلت علج دل بیمار و دگر هیچ یا قوتی آن لعل شکریار و دگر هیچ آمد شمنم ناز و حسرت یار و دگر هیچ پر کن قبح از عکس رخ یار و دگر هیچ د انعم ز غم گرفت دلدار و دگر هیچ مایم و تمنای تو ای یار و دگر هیچ |
| | حسرت نکند شکوہ یار و گلہ غیر از خویش مرا میرسد آزار و دگر هیچ |
| دریغ الحاء المہلہ | |
| بلیت با مرد حسن مسلح بسیف الخطایقتلنی و تحبہ | فیما اسنا عاقلات لبی الجراح بأذن اللہ من قول فصیح |

| | |
|---|---|
| <p>ففي عينيه سحراى سحر والكره به ويقوم دمعى فان كان الهوى شيئا قبيحا اذا مات في شوق وتوق</p> | <p>وفى شفتيه اعجاز المسيح يعارضنى بتكذيب صريح فلتم الحب اقتبح من قبيح فرى يا محبته يوما ضرت</p> |
| <p>من الرحمن للرحماء رحم كما قد جاء فى الخبر الصحيح</p> | |
| <p>ناشته روزنوزمه من خواب صبح اگر صبح دم ز صفا یا نگار ما باشد گدای کوی مغان آسمان گیرم سحر شود شب هجران لی شود دانی که نیست یکد نفس بش ریتن هر روز نقش هستی بسیار کس فلک</p> | <p>وز آب و تاب آن نخل ست آفتاب صبح گوید بیاض سینه صافش جواب صبح آندم که میکشد قدحی از شراب صبح صبح فراق چون نبود در حساب صبح سطری کنی مطالعه اگر از کتاب صبح دشست آفتاب بشود آب صبح</p> |
| <p>حسرت نشد چو از تو داد افرض ستمی لازم بگیر روز شب و اضطراب صبح</p> | |
| <p>دریف الخاء المعجمة</p> | |

| | |
|------------------------------------|----------------------------------|
| دارد مدام لعل تو با من عتاب تلخ | گشت این شکر ز بخت بدم حساب تلخ |
| خوش آیدم از آن لب میگون چون آب تلخ | باشد بیاده نوش گوارا شراب تلخ |
| ای دل فروخورم اشک اینقدر عبث | هرگز زلفت تشنگی کن ز آب تلخ |
| درد و زنجار خیال لب آتشین دست | شیرین شود بکام دل مرغ آب تلخ |
| جز من که خوردن دل خود نمیت | هرگز کسی نخورده بعالم کباب تلخ |
| گر بستم ز فرش گل و یاسمین بود | شیرین بچشم من نشود بتیو خواب تلخ |

حسرت نطل ساقی کوثر بر مپناه

تا بد بشم چون بسم آفتاب تلخ

دریف الدال المهملة

| | |
|--------------------------------------|--|
| عجب نبود که پیشم یار با اغیار می آید | که عمر و مرگ با هم بر تریبار می آید |
| عزیزان گریه سودا است نقت جان بکفایت | که آن جیف چو گل امروزی در بازار می آید |
| چو بر حال کسی ساند که بجم می آید | مرا بر حالت خود گریه بسیار می آید |
| خموشی منظر لب گم در مخرج در سخن آید | از چرخ چرخ که بنیغم چه در گفتار می آید |

ندانم کیست حسرت اینقدر دانه که در کوبش

جوانی بیشتر باده خونبار می آید

| | |
|--|--|
| نمی آید ز آتش هر چه از خوی تومی آید؛ باز از یک از سنجانه بدستان و آن آید اگر در لاله گل نگرم رنگ تومی نیم دل آشفته خود را علامت می توانم کرد سر شوریده چون بر بالش بیافرادم غم جان نیست گراز تلخ گو بهام کشتی | کند کار یک بیخ از دست بر و تومی آید نگاه از نرگس محمود حباب و تومی آید و گر برگ سمن بوسه کنم بو تومی آید اگر در کف مر از لاف سمن بو تومی آید بیاد هم احت بالین زانو تومی آید ولیکن حرف بر لعل سخنگوی تومی آید |
|--|--|

ندامم تا چه آمد بر حسرت که باز امرو
صدای ناله و فریاد از کو تومی آید

| | |
|--|--|
| ندیمم حسد دل از دست احت گویند ما ز بھر تو شنیدیم پنجه با بسیار من میرگ و نوار این گاهی دریاب خاک ره گردی اگر بر فلک زد کشتی ندید دست فراغت نکشتی تا محنت دل از بسکه عزیزان بغیر بی خو کرد | نبرم منت مرهم بجا احت سوگند مختی گوش کن از ما بروت سوگند بیش ازین از تو نتوانم بقناعت سوگند پس خواری سنت غزنی بدلت سوگند هم محنت قسم و هم بفرغت سوگند آرزوی وطنم نیست بغربت سوگند |
|--|--|

دره خاک بدل داغ تنابر دیم

روی مقصودیدیم به حسرت گنید

| | |
|---|---|
| <p>دیگر کجا بمسجد و محراب رو کنند نوجوان به باد خجیه گریختگان شوند یکباره اینقدر رکن آزار عاشقان اهل رضا اگر لب خشک جان دهند از ناز گل بهت نگیرند گل حیران پنجهانی اینجا که نشانت کسی نیست تا یار سوخ می کش کرا رهبری کند صوفی ز خانقاه در آید بس که</p> | <p>انانکه رو بقیله ابروی او کنند زخمی دیگر زیند چو زخمی ز نو کنند کین اندک اندک که بیداد خو کنند حاشا که آب حضرنی در گلو کنند بخت کسی که پنجه بخونش فرو کنند پید چنین کین از تو سخن کو بگو کنند دروادی طلب هم کشت جو کنند ساقی بگو که باده بجام سبو کنند</p> |
|---|---|

حسرت بگریه کوش که آلوده دامن
از آب چشم روی شست و شست و شست

| | |
|---|--|
| <p>شرم آگاه حجاب آلوده زار می کشد میکشد کاهی که بر من گشته عاشق چرا او دم شنن ازین فحش دل که دشمن می کشیم خیز و شمع بر فروزاید از آه آتشین</p> | <p>انلب خاموش و چشم سر سار می کشد که بچرم آنکه به صبر و قرار می کشد من در آن ساعت درین دمی یار می کشد دور از آن خورشید و شبها تا زار می کشد</p> |
|---|--|

| | |
|-----------------------------------|--------------------------------|
| از خیال آنکه می نوشنده باشد پاکست | آتش بیگون و چشم پر خمار می کشد |
| در شب وصلش کشد شوق جگر خمی | روز بجران حسرت یار یار می کشد |
| در دیوار و ملاکم میکند حسرت یک | |
| و عده وصلش دگر از انتظار می کشد | |
| انضم از انجم می شود | وز پے او جان ز تنم می رود |
| میرد و روح و روان دلم | همه آن طرفه صنم می رود |
| چاک چو گل چون زخم حین | یوسف گل برینم می رود |
| تازم از غصه سرخ و رنگ | سنگ ل سیم تنم می رود |
| خارالم تا چکند بادلم | گلرخ نسیرین بد تنم می رود |
| جان سلامت نبرم بیدارین | کافنم دل شکم می رود |
| کام دلم تلخ مرد دجسان | دلبر شیرین دهنم می رود |
| جو هر فردرست تا کلام | در دهن او سخنم می رود |
| حسرت دیوانه بکوی تیان | |
| منع کنم یا نکنم می رود | |
| عشق حق منصور را بر کرد | در میان عاشقان بر دار کرد |

| | |
|--|--|
| پاس ملت در طریقت کافریست عاشق اول خوشتن را پاکست چون برق را آمد آن سر سخی من چو دیدم کعبه انستیم یقین مستی بودم نبودم با دونهش | شیخ صنعان سجد از بار کرد بعد از آن در یوزده دیدار کرد خفتگان خاک را بیدار کرد حق تجلی از درود یوار کرد نگر کسی ساقی مرا میخوار کرد |
|--|--|

| |
|---|
| حسرت از گفتار نباید است کار بگذر از گفتار باید کار کرد |
|---|

| | |
|--|---|
| گفتم که از تو شکم آسان شود گفتم که چون وصال میسر نمیشود گفتم که در دفرقت جانان کشته است گفتم وفا کنم که چنان پیشه یار من فصل بهار آمد و صد گونه گل شکفت چشم پر آب خویش نهادم بخاک راه | در در وصال تو دریا نشویش آخردلم صبور بهجران شود نشد زین درد کاش از تن من جان نشود از کرد های خویش پشیمان شود نشد گفتم دل ستمزده خندان شود نشد کان هر و خوشخام خرامان شود نشد |
|--|---|

| |
|---|
| حسرت نبرد راه بجای ز سعی خویش مینخواست تا مقرب جانان شود نشد |
|---|

| | |
|--|---|
| غزال خوشی دل رام چو خواهد بود چنین کن رفت در آغاز عشق دین دلم تو شاه عرش نشین بن گد انمیدم بتا بعشق تو ز نار بسته اند بس بغیر مهر رخت صبح من بود چون شام اگر بنام خوشت جان دل فدای کنم تو نوش جام لاله گون که غیر از خون | اسیر عشق تو در دام من چه خواهد بود بحیرتم که سرانجام من چه خواهد بود که حاصل طمع خام من چه خواهد بود بکفر زلف تو اسلام من چه خواهد بود چو صبح تیره بود شام من چه خواهد بود میان اهل وفا نام من چه خواهد بود ز دست هجر تو در جام من چه خواهد بود |
|--|---|

جدا شدی ز من پیچ در دلت نگذاشت

که حال حسرت ناکام من چه خواهد بود

| | |
|--|---|
| نازنینم ز کشت می آید گل روی تو تازه است چنان برسان مطرب می معشوق بر سرم هر چه آید از دست میدهم جا چو گل بفرق خود روی گل را نمیتوانم دید | چه نزاکت سرشت می آید کاین نفس از بهشت می آید ماه اوردی بهشت می آید گویم از سر نوشت می آید کز دست تو خشت می آید بیتو در دیده زشت می آید |
|--|---|

| | | |
|--|---|--|
| | <p>گاه حسرت بطوف کعبه رود گم بسیر کشت می آید</p> | |
| <p>ز علت می لاله گون میچکد عرق از جبین تو چون میچکد که از وضع و حالم جنون میچکد شکر کم رسوز درون میچکد عزایتوا ز دیده خون میچکد که از کوزه آتش برون میچکد دل لخت لختم کنون میچکد که از ضبط اشکم فرون میچکد</p> | <p>ز چشم تو سحر و فسون میچکد فراهم جو عطرها شستن میکنم بزلفت چنان بتو تاشتم دل چون کباب بر آتش است مبارک ترا خنده ای تلخ ز گل تراوش کند باطن از ظاهرت ز چشمم ازین پیش خون میچکد من از ضبط این گریه عاجز شدم</p> | |
| | <p>چو از چشم حسرت چکد خون دل تماشا کن اندر که چون میچکد</p> | |
| <p>دگر را عاشق و دیوانه کردند دگر را مائل تحسانه کردند دل مجنون بران پروانه کردند</p> | <p>یکی را عاقل و فرزانه کردند یکی را شوق طوف کعبه دادند چو شمع افروختند از روی لاله</p> | |

| | |
|---|---|
| <p>دل صد چاک مارا شانہ کردند کد امین بادہ در پجانه کردند حریفان امتیاز اصلا نہ کردند</p> | <p>بجھانہ کہ ہزار لخت غم بان نمیدانم کہ در میانہ عشق کہ در جام و شراب ہست ساقی</p> |
| <p>گشت و کعبہ اگر دند آباد دل حسرت و ویرانہ کردند</p> | |
| <p>خود آئینہ و آئینہ دار است بینید شرکان چو رگ ابر بھار است بینید منصور صفت بر سر ار است بینید بسمل نہ یکے بلکہ ہزار است بینید ہم بادہ و ہم بادہ گسار است بینید آن ناک کہ از شک تبار است بینید</p> | <p>و رکون مکان جلوہ یار است بینید از خون بر خم نقش نگار است بینید اینک دل خون گشتہ بنوک فرہ من در کو چہ ان دلبر عاشق کش میاک انچشم میست کہ خود ساغر خویش است بر کر درخ بار کہ چون ماہ دو ہفت است</p> |
| <p>حسرت کہ چو کوہ آمدہ در صبر و تحمل از تیغ کسے سینہ فگار است بینید</p> | |
| <p>دلہم عشق او زیر و زبر بادہ رخت روشن تر از شمس و قمر بادہ</p> | <p>تیر صف روی خوبت خوبتر بادہ لب ت شیرین تر از شہد و شکر بادہ</p> |

| | |
|---|--|
| <p>ولے مارا نہ معشوق دگر باد مرا چون مردمک در چشم تر باد گکھے در گر دنت گکھے در کمر باد بوقت در دسر آتشاک در باد قیمص آن سپر نور جبر باد که عمر صرفت در عشق تو بر باد</p> | <p>ترا صد عاشق دل خستہ بادا خیال خال روی لاله زنگت بحسرت منیر نم دستیکہ بر سر اکھی صندل پیشانی من خفید از گریہ شد چشمم چو یعقوب میفشان دامن از خاک وجودم</p> |
| <p>دل مسکین حسرت عاشق تست ترا بر عاشق مسکین نظر باد</p> | |
| <p>لسان حال مضمون غمت تقریر میسازد ز موی شلیسہ دل خامہ تصویر میسازد کہ اند و شب بھبران جوانرا پیر میسازد مرا آب و ہوا ی این چمن دلگیر میسازد کہ با قصر زبر جد یا بجوی شیر میسازد چرا بلبل لکھن آشیان تعمیر میسازد ز موی بوی گل باد صبا ز بھر میسازد</p> | <p>سر شکم حال عشقت بر زخم تحمیر میسازد خیال صورت آن دلکن چون نقش میند ہمن از سر گذشت خوشتن چون صبح روشن نمی یابد چو بنہم اندام نشو و نما اینجا نخواہم ساختن باغیر جانان ستم زہد چو از مشت پر خود خانہ بردوش میدارد پئی دیوانہ نازک دماغ شوخی و ہنس</p> |

| | |
|--|---|
| فسازد آب حیوان تشنه ذوق شهادت | اسیران ترا آب دم شمشیر میسازد |
| کند تا صید مرغ معنی بیکانه را حسرت ز هر چه بسته مصرع خامه من تیر میسازد | |
| سرخ آن لب سسی مالیده پوشید چو خود ز بیمار محبت حال پرسیدن چو داشتی چون دست تیغ ایچ فایزین وقت اندن عاشق دل داده را از کوی خود داشتم چشمم از تور روشن خانه تاریک حرف حرف نامه اغیار خواندی چند بار | خون عاشق خورده بر لب خاک مالیدن چو در ددل چون آشکارا کرد زنجیدن چو استین بر شانه دامن بر کمر چیدن چو سر بر دهن از غرقه کردن در پیش دین چو همچو برق آتش فلکندن باز خندیدن چو نامه شوق مرا ناخوانده بچیدن چو بود |
| سبکی ز اشک خنای ریش اثر خم خضاب خود بگو حسرت پیری عشق و زیندن چو | |
| حسنت چو بجلوه اشناشد از روز ازل نصیب عشاق پروانه دل بشمع رویت بیمار تر از لب چو قندت | شوقی شد و ناز شد و ادا شد محنت شد و درد شد و بلا شد مایل شد و محو شد و فنا شد شریت شد و شهید شد و شفا شد |

| | | | |
|--|---|---|--|
| | تمکین شد و شرم شد حیا شد غشاشد و محشر شد وفا شد | مانع ز تکلم تو با من بر شاخ عدم هم آشیانه | |
| | شد کشته تیغ یا حسرت بمهر شد و خوب شد بجا شد | | |
| | چون غنچه تصویر نماید دهنی چند کردم سفری چند و گرفتم وطنی چند دادی بسکی غمزه نهیبت ببنی چند آراستہ ام در سرکویت چمنی چند در هر شکن بوست دل به چونی چند گلزار غمت کرده قبا پیر هنی چند در باغ ز نظاره سرو و سمنی چند چون لاله بداغ دل و خونین کفنی چند | در زرم چو گوید لب علت سخنی چند چون خاک درت خاک جلوه گیرندیم عقل و دل و دین مرد خدنگ تو نبوده هر جا که نشینم گل ترا زمره ریزم تنخانه دلم در خم زلف تو اسیرست تا باد سحر بوی ترا در چمن آورد بنماقد و رخسار که افروز دغم دل در حشر شهیدان تو از خاک برآیند | |
| | حسرت بچمن نغمه بلبل نکند کوشش تا کرده سماع از لب کشفی سخنی چند | | |
| | مرغ نظاره چو پرانه رسوخته بود | شب که از بادیه رخ یار بر افروخته بود | |

| | |
|--|--|
| از سودا دل سودا زده عاشق است بنگاه دل آریا نیاز از کف برد شد همان بنده را از غم فردا که مروز | چشم چون خال برو خوش او دوخته بود شیوه ناز ناز اندام ز که آموخت بود فایغ از سود و زیان دل بتو بفرم |
| برد ز یکده حسرت بیکی جرعه خفت ماینز که در عمر خود انداخته بود | |
| عشق دل را چو بقیه اکنند باده باروی آن نگار کنند در هوایت هر استخوان تنم غفور امنت کن ز بیسبکی هر که ارادی نیست جز رایت جور بالایی جو رکن که دلم نسبت فتنه های بزرگسار باز چشمت بچنگل مشدگان | گر ناله بگو چکار کنند انچه با بوستان بجا کنند بهیچونی ناله های زار کنند تا کجا جان و دل فغا کنند چه برای خود اختیار کنند سمت را کرم شمار کنند بیمبر سوسه روزگار کنند طاهر قدس را آشکار کنند |
| حسرت این آنقل که گفت لی یار دیدی که ترک یار کنند | |

| | |
|--|---|
| <p>گل بتیو چو خار خوش نباشد بی روی چو ماه تو شب ماه ابر و چمن و شراب و ساغر گر باغ و گر کنار کشت هست می نال دلا که عاشقان را بر آینه دل مسلمان باشاد گلخدا رحمت از زید کناره کن چو حافظ</p> | <p>دور از تو بهار خوش نباشد همچون شب تا بخوش نباشد بی وصل نگار خوش نباشد بی دوست قرار خوش نباشد جز ناله زار خوش نباشد از کینه غبار خوش نباشد تکلیف و قار خوش نباشد تقوی بر یار خوش نباشد</p> |
| <p>پایا شکرب گل اندام خربوس و کنار خوش نباشد</p> | |
| <p>چشم از توجدا حبس ندارد بی مهر نحت ضیا ندارد بشکن دل صد ندارد خود درد دلم دو ندارد جان نظر که جان ندارد</p> | <p>دل بی رخ تو صف ندارد گر دیده و گردل ست رجا از شیشه تفاوت ست تادل تدبیر سحر راجه تفصیر چون از نظر کان بنیغم</p> |

| | |
|---|---|
| <p>آنجا که گذر صبا ندارد کوریکه کف عصا ندارد پروای چمن گداز ندارد دنیا یکسوف ندارد این صبر گر نیرا ندارد خون عاشق بجهان ندارد دیوانه یک آشنا ندارد</p> | <p>بیهوشات رسید نم چه امکان عقل است بر عشق آن یا شاهنشاه کشور جمال است برزیت وزیب او مدخل بالشکر حسن طاقت جنگ به قتلیم محبوب جهان وحشی دل من بکس نخ سپد</p> |
| <p>حسرت سگ استابیت باغیر تو مدعا ندارد</p> | |
| <p>تن سیم و لب لعل دل ز سنگ خار کرد خود جمیل و خود جمال خویش را نظاره کرد سینه آن چاک کرد این گریبان پاک کرد مرگ را نازم که این بیچارگان را چاره کرد همچو عیسی کز رسالت نطق در گهواره کرد قطره اشک را پر نور چون سیاره کرد</p> | <p>چون خدا از دست قدرت خلق آن میبارد عاشق معشوق حسن عشق و غیر زیارت بود در عشق تو هر یک از دل و دتم بکار در عذاب جانگزی بودند اسیران قفس طفل اشک گفت از دل در آغوش مرده عکس مهر روی تو افتاده در چشم پر آب</p> |

| | |
|---|---|
| <p>یک جهان را کفر زلفت میان ناز در لباس نو بشو جلوه گر نور قدم</p> | <p>عالم را ز کس مخمور تو میخواره کرد وین تجلیهای خود را پرده خساره کرد</p> |
| <p>زاده فکرم برین حسرت نمی رفت از وطن یوسف را صحبت انخوان چنین آواره کرد</p> | |
| <p>تا بکف سلسله زلف بتانم دادند دل ویران شده ام وادی ایمن گردند چشم گریان اثر چشمه حیوان بخشید تا بشوق لب معشوق دلم شد سوراخ گر نبارم تبو پس دل بچه کارست مرا مستی بخودی و لذت کیفیت عشق داشتم ز بدریا ساغر شرش از روم اول از بوسه آتلب دهنم بربتند آفریدند مرا تا بکشم محنت عشق آب و تاب سخن و لطیف و صفای پیش</p> | <p>از خدا آنچه میخواستم آنهم دادند آتش طور درین سینه نشانم دادند عمر جاوید ازین اشک روانم دادند همچو نرسیده پر شور و فغانم دادند و ز نیرم نعمت بحر حبابم دادند همه از تربیت پیر معنایم دادند عقل من بود رسا رطل گرامم دادند بعد از آن آگهی از راز مخانم دادند بحر این بارگران تاب و توانم دادند جوهری بود که در تیغ زبانه دادند</p> |
| <p>صدی مخنی چو خزین بکنم اکنون حسرت</p> | |

دست بازو بشکنند و گمانم دادند

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| که از جانب با پایامش برد | مگر مرغ دل ره بباشم برد |
| بسویش برد نامه کو محرمی | نخواهم که بیگانه نامش برد |
| چو شاخ گل خوشه وار نسیم | دل از دست یار سلامش برد |
| جواب سوالش نیاید ز من | که پروشم ادای کلامش برد |
| بجز زبانه زاده زین | و از خاق طرز خرامش برد |
| نخواهد زبانی آید آن اسیر | که جذب محبت بداشش برد |
| و از دستان پاشه او را بیا | که یارم جدا تمامش برد |
| بهر جان من آفران دریا | بهر دست از صبح تمامش برد |

چنان ساقی ماست حسرت کیم

که هر کس نصیب ز جامش برد

| | |
|---------------------------|------------------------|
| گر چیم گل آب و زنگ بودارد | پیش طغری من چه رودارد |
| صد عشق زلف یارم پس | شیشه دل هزاره و دارد |
| بسته زبانه و گوش اینجا | چشم با چشم گفت گو دارد |
| چو زبانه می برد نامش | خرم تمل که یاد او دارد |

| | |
|--|--|
| از تو گر خبر تو آرزو دارد مست تا با ده در سو دارد | نیست عاشق اسیر ام هو است چکند سلسبیل و جوی شیر |
| | یار پرسان جال و حسرت زار گره گریه در گلو دارد |
| لاف عشق و طلب کام چه معنی دارد فرق در بوسه و دشنام چه معنی دارد تا بدانی طمع خام چه معنی دارد راه تا او است بیک کام چه معنی دارد جان من دعوی اسلام چه معنی دارد گلک گردش ایام چه معنی دارد بحث یعنی چه و الزام چه معنی دارد انتظار سحر و شام چه معنی دارد | به وس وصل دلارام چه معنی دارد عصر و قهر و غضب و لطف ز دل آریه کجاست نخسته شو سوخته شو ز آتش عشق جانور بگذر از نفس خود و نگاه بیانی کرد تو نه تیغش به تسلیم نیاورد و نه در چون سیه وزیم از گردش چشم یار است نیست در در سگ عشق بجز خاموشی صوم عاشق بود صوم وصال همه عمر |
| | حسرت از فرق قدم کن بر پشت نادانی عاشق نیک سمر انجام چه معنی دارد |
| غرض که هست بهشتی چمن عظیم ایام | پرست از گل و سرو و سمن عظیم آباد |

| | |
|--|--|
| <p>غریب نیست که غلمان کنند اقامت ز بسکه گلبندان جمع گشته اند در آب گنگ که چون شیر خلا و تصا بطیب خاطر ازین شهر کس بدر نرود نشان دهنده ملک نوز قطربای بلند فراهمست درو علم و فضل و عقل و هنر درین چمن همه سوسلبلان نوا خند زمین اوست ز خاک وجود حق طلبان آبایاری لطف خدا مصنون بادا</p> | <p>که هست دلکش هر مردوزن عظیم آباد شد هست شادگل پیرین عظیم آباد کند حکایت نخل لبین عظیم آباد گرفته اند عریبان وطن عظیم آباد بزرگیند چرخ گهین عظیم آباد بر بکعبه که هست انجمن عظیم آباد تختی مباد ز اهل سخن عظیم آباد بود بشوق خدا نعره زن عظیم آباد رتند باد فاد و فتن عظیم آباد</p> |
| <p>چرا سخن نسرا بیم بده او حسرت که هست مولد و منشای عظیم آباد</p> | |
| <p>دریف الذال المعجزة</p> | |
| <p>چند آنکه هست آن شصتین و دهان لذین ذکر لب و دهان تو چون بر زبان بود تیر و رها بکام جگر خنگان بکن</p> | <p>شفا لوی جهان نبود آتچنان لذین گرد زبان ز چاشنیش در دهان لذین ای ناوکت بکام جگر خنگان لذین</p> |

| | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| لب می کم زد ذوق چون نام تو می برم | از بس که هست نام خوش است زبان لبت |
| منت بجان ماست اگر زخم میرانی | کز دست نازنین تو باشد سنان لبت |
| انرا زخوان عشق نصیب نداده اند | کش در فراق یار بود آب و نان لبت |

حسرت چنانکه لعلی گل باشکوه است

دشنام شد از آن لب شکوفشان لبت

ردیف السراء

| | |
|-------------------------------------|--------------------------------------|
| ای مراد رسیدن از پیکان تو جانی دگر | جان بجزرت میدهم از شوق پیکانی دگر |
| ریخت در زخم دلم شور قیامت عشق تو | این نمک را به ازین نبود نمک دانی دگر |
| تا بروی چشم هست زلف چو شب افکنده | هر زمان در کفر می افتد مسلمانی دگر |
| هر چه باشد در جبین از تو آرم نمکنند | کافران عشق تو دارند ایمانی دگر |
| کوبت عاشق کیش تا میریزد خون ما | در وید رمان ما را نیست رمانی دگر |
| از نگاه لطف چون سویم بنی بنی گهی | بعد ازین بنی مراد کوی جانانی دگر |
| بادر گوشت چه می سنجی تو اشک چشم | آن زکان دیگر و این هست از کانی دگر |

در زمین حسرت بعد خسر و همچو فرد

در گمان مانشد پید اغر خوانی دگر

دل دین زمین دلا
زل امیر خضر عیلا از هم
عدا از آن قول شاد بود
نزد بهلادوی قدس
منت فخر سرور
ای از این لب شکوفشان لبت

کشتن لعلی گل
کشتن لعلی گل
کشتن لعلی گل
کشتن لعلی گل
کشتن لعلی گل

| | |
|---------------------------------|------------------------------------|
| وی دیده کن نظاره غافل نشست یا | ای دل ز جامه و کلاه بخت نشست یا |
| آمد راه دیده و در دل نشست یا | خون ریختن ز دیده و در دل ریختن |
| گل کرد فیض عشق که در گل نشست یا | از گریه خانه ام همه جانم کشیده بود |
| گفتن نمی توان که بیاطل نشست یا | حق وفا شناخت که شد همنشین بمن |
| گشت غریق بحر و بسا حل نشست یا | باشد ز عشق عاشق و معشوق آخر |
| وی اشک همه چی که بخت نشست یا | ای جان بر از تن که شوی همسفر بود |

حسرت خیز داشت چو شفی ز لبش
عمر بخلوت دل غافل نشست یا

| | |
|---------------------------------------|---------------------------------------|
| بو که بینی روی یوسف شاد و خندان | شد اگر چشمت سفید ای پیر کینان غم مخور |
| چند روزت گرد رنگ افتد بزبان غم مخور | صبر کن یوسف توئی آخر عزیز ملک مصر |
| گر بچاه افقی ز دست جو را خوان غم مخور | یازده کوب کنندت سجده با شمس و قمر |
| ز بخار از عسرای مرد و سلمان غم مخور | حق میگوید که با یک عمر بیاشد دیو |
| باشد اندر قصر پیدای لطف پنهان غم مخور | لطف و قهر دوست پیش عاشق و محبت |
| نفس افروان مبرور کید شیطان غم مخور | چون خدایارت بود اندیشه انجلیست |
| نخن بر زرق خوان ز قران و زینان غم | آنکه جانست او نمانت میدهد آنا سپاس |

| | |
|--|--|
| کشتی عاشق نگر در غرق طوفان غم غم | سینر تاجودی مقصود عشقت همچو نوح |
| عاقبت حسرت شوی از زو ل جان بکایت وین شب بچران سدر و کبریا بیان غم غم | |
| نوریز دانست سمر تا پاس یار بلکه بالاتر از ان بالا کس یار شد سرم خاک و نشد سودا کس یار ساده خوشتر عارض زریبا کس یار رفزدان نرگس شعله کس یار سقفیدار و ولها کس یار سروستان با قدر عنا کس یار هر که باشد والد و شیدا کس یار راضیم در هر چه باشد را کس یار کی کند پروای کس رسوا کس یار نیست پنجان بردل دانا کس یار سخت عیر سم ز استغنا کس یار | خوش تر انداز هر گز اعضا کس یار شد بلای جان برای عاشقان مردم و از دل بهوای او زلفت خال و خط گو برخ و لبش بے نیاز از حکمت العین آدن نیست محتاج اشارات و شفا باغبان نسبت چه دارد راست گو کی کند با حور و علمان التفات گر کشد در جان بنجد بند را جمله حلقان گر ملا متع کفند حال عشق و انجذاب خاطر هم در بهوایش لرزم و سوزم چو شمع |

| | |
|-------------------------------------|---------------------------------|
| بکہ بردم نام آن لیلی چو قیس | کوه و صحرا پر شد از غوغا کے یار |
| عشق در معشوق و عاشق و ابرست | یار را نبود چہرہ پر و اس کے یار |
| چون نالم ز راحت رہ جوئے | |
| دل پر از صد شوق و غالی جاے یا | |
| ردیف الناء المجمة | |
| ساقی بیا و شمع طرب زود بر فروز | وز نور بادہ جام ز اندود بر فروز |
| باروی آتشین ز مے و خال مشکبو | در بزم عیش مجمرہ عود بر فروز |
| باہم کن آب و آتش از اعجاز حنچ | یعنی زمی رخ عرق آلود بر فروز |
| وود چراغ مدرسہ بیرون کن از سرم | ساغر بیا و آتش بی دود بر فروز |
| در ماندہ ام بہ تیر شب وادی طلب | شمعے براہ منزل مقصود بر فروز |
| آرد بجا تا گل صبر لیل دل | از دناغ عشق آتش نرود بر فروز |
| چون مادہ تا جبین تو تابان شود ز نور | |
| حسرت بیاغ سجدہ معبود بر فروز | |
| بکف تیغ آمد آن سینہ بر امروز | نذائم تاجہ آید بر سر امروز |
| کہ زود در مغرب خاتم نشتر امروز | کہ خون پہچو شہ از چشم ترا امروز |

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| که زلف عنبرین خویش بکشد | که با بادست بوی غم بر امروز |
| که خواهد از درم یارب درآید | که و اما ندست چشم بر در امروز |
| یقین میدان که تا شب مرده باشم | بیا اینم نمی آئے گر امروز |
| ز در و دوریت عالم خراب است | بیا بشین و عالم بنگر امروز |
| به بین کر سرگذشت ستاب چشم | چنین گرم از سرین مگذر امروز |
| ز در دمن چه میسر سید یاران | ز روز دیگر ست افروتر امروز |
| بمحرش عده دیدار داد که | پس تسکین جان مضطر امروز |
| ولی عاشق که از بیتابی شوق | سر دیدار دارد در سر امروز |
| شکیبا کی بود تا روز محشر | کنند از ناله بر پا محشر امروز |
| مرا فردا بعبسیان در نگیرد | که دارم حسن ظن با داور امروز |
| مخه کز درویش شجها بخفتم | بجدا که دارم در بر امروز |
| غم فرو اندازد باده نوشی | که دار در کف خود ساغر امروز |

خوشا وقت کسی حسرت که بنید

بکام دل جمال دلبر امروز

دیده و دل متزل یارست همچو بنو

جوش می در هر گپی هست و محو بنو

| | |
|---------------------------------|--------------------------------------|
| شور عاشق گم نکرد دواز سر آرد آن | مینز نقش اناحق خون منصوم هنوز |
| تا حریم کعبه وصلش ندانم که رسم | صد بیابان طلب کردم و دورم هنوز |
| گفت سازم چاره بیما عشق خود بلطف | عمر یافت و باین امید رنجورم هنوز |
| طو رنیا سینه من شد ز نار عشق تو | سو ختم ما بلند ست آتش طورم هنوز |
| بال پروازم کشاد و رشته بر پانجم | چون ننا لم اختیارم داد و مجبورم هنوز |

در غم و شادی سراپا سو ختم مانند شمع
 همچنان حسرت بفکر ماتم و سورم هنوز

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| سوختی جان را و در جانی هنوز | خانه شد تاراج و مهبانی هنوز |
| شکر موز خط شد زیب حسن | ملک خوبی را سلیمانی هنوز |
| از در جنگ آمدی خنجر بدست | بر سر صلح آگه جانانی هنوز |
| آه خون صد مسلمان چینی | مینر فی دم از مسلمانی هنوز |
| یار هر کس مینوی از سادگی | دوست از دشمن نمیدانی هنوز |
| قیمت دل یک نگه گفتم نه بیش | مشتی در فکر ارزانی هنوز |

ریخت حسرت سلک ندانتم بهم
 در پی ترتیب دیوانی هنوز

ای هستی مستعار بر خیز
 تاخر من هستیم بسوزی
 از ضبط فغان غم فرو ن شد
 باشد که دلم شود سبکبار
 افراخته سر بدینت سر
 کن سینه و گل بن از پامال
 یا معترف گناه میباش ق
 چون مرده بمان بدست غمنا
 داری عشق وستی ابدی
 ای زگر بس یار خواب تاچند
 از صحبت پنج بروزه گل
 این باغ کهن پرست از خار
 ز اهل قبور گیر عبرت
 لب ترکن از شراب دنیا
 آن یکی گفت بنشین

از دیده ام ای غمبار خیز
 ای برق جمال یار خیز
 ای ناله تنگسار جرسینز
 ای دیده اشکبار بر خیز
 ای باغ من و نجف بر خیز
 ای نو خط کفزار بر خیز
 یا از سر خست یار جرسینز
 خود از سر جمله کار جرسینز
 ز اندیشه تنگسار جرسینز
 ای فتنه روزگار جرسینز
 نادیده جفای خار جرسینز
 بر خیز ز خارزار جرسینز
 گریبان ز سر فرار جرسینز
 اندیشه کن از خار جرسینز
 حسرت منم و نه از جرسینز

| | |
|--|--|
| <p>شیرینی لعلت ز لب بوسه بآپرس یکبار خدار از اسیران و فاپرس</p> | <p>همیحات که قدرشگر خویش ندان تا چند ز ما فارغ و آزاد نشینی</p> |
| <p>حسرت چون داری خبر از منزل مقصود رسم و روش راه ز مردان خدا پرس</p> | |
| <p>عشق و زیدم کمال اینست و بس آفتاب بنیر و ال اینست و بس رفت جان از تن وصال اینست و بس آن بهین قالست حال اینست و بس خود تمنای محال اینست و بس ناگدایانرا سوال اینست و بس جان من آب زلال اینست و بس</p> | <p>حسن تو دیدم جمال اینست و بس سن چگویم وصف روی رشونت یار آمد از در دل بے حجاب کرد بلبیل ناله و پروانه سوخت وصل او کی در خور همچون منی است آن شه خوبان نماید روی خود تبع راندی برگلوی خشک من</p> |
| <p>گفت حسرت عاشقی بر روی من از تو ام وجه ملال اینست و بس</p> | |
| <p>سادیف الشین</p> | |
| <p>علاج او بود لعل نمکپاش سخنگویش</p> | <p>ز مرهم نه نکرد زخمی شمشیر ابرویش</p> |

| | |
|-------------------------------------|--------------------------------------|
| دل رم کرده من شد اسیر خلقه خویش | غزال چشمم ادر کند اور و گیش |
| مده از صندل خود در دسر بجز خدا مارا | بر و ناصح که من بو کرده ام نف ستمبوش |
| کنون از خواب بهوشی نمیکردم گم بیار | مرا بیا چون خود ساخت آخر چشم جادوش |
| نه بخشد دیده گریان مارا تو تیانوری | بریزی همنشین در چشم خاک سرکوش |
| بگردش رویش قصه شادی میکند هر | نمیتسد دل بیباک من از شعله خویش |
| مرا از پریش روز قیامت ترس باگشت | که باشد عذر عصیانم بخشش روئی نیکویش |
| بی نظاره سرب جو دیده نکشیم | که دارم در دل خود آرزوی و دلجویش |

مرا از سیر گله ها و انکد و غنچه خاطر

تماشا کرده ام حسرت بحار لاله رویش

| | |
|-------------------------------------|------------------------------------|
| با گلرخان ز نشه می در سرور باش | فارغ ز خور خلد و شراب طهور باش |
| گر عاشقی ز باده غم در سرور باش | از خوان و هر تلخ بنوش و شکو باش |
| ای دل اگر چه خشک و ضعیفی چو برگ کاه | گر بر تو کوه در پیفتد صبور باش |
| ابر و کند اشارت و نزدیک خوانم | چشمش بغم خواند و گوید که دور باش |
| زاهد بخور شراب و غم آخرت مخور | اسید و افضل خدای غفور باش |
| بیرون منه ز شوخی ازین هر دو جا قدم | دائماً درون دیده و دل همچو نور باش |

| | |
|--|--|
| یکچند شمع محل اغیار بوده چشمیکه محذرت دیدار یار نیست اکنون نماند آندل و حشی بسینام | یکشب فروغ خانه لم ای شکو رباش بنیائیش چه فایده گوید کور باش عالم بگو که تنگتر از چشم مور باش |
| از سر عمامه بزگلن و خرقه پاره کن حسرت مهوش خامه ترویر محو رباش | |
| هر چه خواهدز تو جانان همیش صبر مهوش و خرد و تاب نون در ره عشق متوسل از مردن سر بریدن اگر ت من ماید | دل دهن دین بش ای جان بش عاشق بیسوسانان بدش یار اگر جان طلبد جان بدش سر تسلیم بفرمان بدش |
| آن او باش سر پاستر آن تو آنچه بود آن بدش | |
| بر آن سرم که نهم سر آستانه خویش ربا ز آفت دام فریب مردم شد اگر چه محبت صاحب دلان واکسیر اگر چه سیم کبک شمع من خواهد | بجز ره پاک گذارم بر من ز خانه خویش نشست هر که چون غنقا در آشیانه خویش چه سود چون نتوان یافت ز نامه خویش ترا بیکه کشیدن بدام و دانه خویش |

| | |
|---|---|
| <p>نگویم آنکه بجانم ز اختلاط کسان ملولم از خود و از شر خود کجاست ز جام می نهدم محضر خامشی بدین ترا دم ز فسونهای عقل کو مطرب</p> | <p>ولیک عاجزم از نفس بهانه خویش که بخودم کند از چشم جادوانه خویش که تا ابد نرو در بر لبم سانه خویش که خاطر م بطرب آرد از ترانه خویش</p> |
| | <p>ز عشق در دلم افتاد آتشی حسرت چو شمع سوخت زبان من از زبانه خویش</p> |
| | <p>ردیف الصاد المهملة</p> |
| <p>مستانه میکند ز دلم تا دماغ قص از قید عقل و دامن عشق برآید عاشق بدوست سهل در جهان میکند لرزیدن قدش ز نسیم ایدم بیاد</p> | <p>عشقت باده که کند زوایا غقص در کوچه ست عشق کند با فراغ قص پروانه زین نشاط بگره چراغ قص شاخ گل از صبا چونایه پر بیاغ قص</p> |
| | <p>حسرت بدوق جلوه رنگین آن نگار طاوس وار کرد دل داغ داغ قص</p> |
| | <p>ردیف الضاد المعجمة</p> |
| <p>از تو ام کلید را بر شک پرستی دغض</p> | <p>دخودم بخودی و بخبری بود غض</p> |

| | |
|---|---|
| در خور دیده و دل نیست اگر عکس سخت کرد در زرم تو ام پیش رقیبان سوا مقصدم بود گدای سرکویت بزن مردم و از تو نکردم طلب بوس و کناه مکبخت پیرین یوسف مصری چکنم بود از زلف تو مقصود سیاه رو کین از تو خبر سنگ و فانیچ نشد حال من | پس بفرما چه ز آینه گری بود غرض اشک غماز مرا پرده دری بوی و غرض نه مرا خسری و تا جوری بود غرض عشق من با تو ز اغراض بر تو غرض بوی زلفت ز نسیم سحری بود غرض وز لب لعل تو خونین جگری بود غرض نگر از نخل و فانی ثمری بود غرض |
|---|---|

نیست اوضاع جهان لائق بدین حشر

زین سبب چشم مرا بی بصری بود غرض

ردیف الطاء المهملة

| | |
|--|---|
| از صفحۀ غدار نهشت آشکار خط در روی تو که باغ من است بهار آری کجاست آتش بی دود و جفا جمع اندهند و آن که پرستند آفتاب آیات رحمت است خط مصحف خست | بیرون ز جنت آمده طاقوس از خط کرد دست همچو سنبه بگلشن بجا خط بنو عجب که کرد گل ار لعل یا خط یا هست گرد عارض او مشکبار خط مارا کند بلطف تو امید و از خط |
|--|---|

| | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| از ماه حسن ماه قزون میشود نیکم | حسن تنی چه کم کند ای گلستان خط |
| یکره نکرد دوست دلم شاد از جواب | حسرت اگر چه بنده نوشتم هزار خط |

ردیف الظاء البجعة

| | |
|----------------------------------|------------------------------------|
| از زندگی بغیر می و دستان چه خط | بی شاد و شراب ز عمر روان چه خط |
| نخاش چه فائده از نور آفتاب | زاهد تر از جام می از خوان چه خط |
| دور از تو جان چه قالب بیجان نیست | ایجان جان اگر تو نباشی ز جان چه خط |
| پیش نظر اگر نبود زلف و عارضت | از بوستان چه فائده از گلستان چه خط |
| شکر نشان بود لب علت ولی مرا | خبر صبر تلخ زان لب شکر نشان چه خط |
| گفتم که هست لعل لب آب زندگی | گفتار که خضر نه خود از ان چه خط |

حسرت ز دوست کام دل خط جان مجاه

عشاق از کام دل خط جان چه خط

ردیف العين المهملة

| | |
|--------------------------------------|---------------------------------------|
| از شربت تاسخ بر خویش گریانم چو شمع | کاند ز نیال شبنم من نیز همانم چو شمع |
| یکسره از نور غم حیران تن و جانم کدخت | صرف اشک چشم شد هم جسمم به جانم چو شمع |
| چون چراغ گور و ریزانم سوزم چه سود | سوز خنده کاشکی در زرم جانانم چو شمع |

| | |
|--|---|
| <p>گاه میسوزم مسجد گاه میسوزم بدیر سوز عشقت سر بر آور و از زبان دل امتحانم کن که در عشق تو امان ثابت قلم</p> | <p>خود نمیدانم که گبرم یا مسلمانم چو شمع شد میان جمع پیدار از پنهانم چو شمع گر تیرنیم سر بری استاده میانم چو شمع</p> |
| | <p>حسرت آب دیده است از دامنم یکد منت تا گرفتست آتش عشقش گریبانم چو شمع</p> |
| <p>رحیف الغین المبعیة</p> | |
| <p>ایکه هستی زغم عاشق شید افارغ تشنه تیغ تو از آب خضر مستغنی بسته زلف تو از طره شمشاد آرا ایخوش آنوقت که در بسته بروا غیا دارم از فیض نگاه تو بدل میسکه ها هوس وصل تو نیم در دل دیوانه ماند غم دنیا نخوری ز حمت عتبه نبی</p> | <p>تا یکی ما بتو مشغول و تو از ما فارغ در دمند تو ز در مان سیجا فارغ خسته چشم تو از زنگر سس صلا فارغ من و تو هر دو شینم یکجا فارغ چشمست تو مرا که روز صبا فارغ کر عشق تو ام از درد تمنای فارغ دل درویش بود حسرت ازینها فارغ</p> |
| <p>رحیف الف</p> | |
| <p>واری بتا در انجمن بنشسته از مایک طرن</p> | <p>شرم و تغافل کطیف ناز وادانا یک طرن</p> |

| | |
|--|--|
| <p>از نغمه حسنت نخل و زخمت و علت منفعل دین دل و صبر خرد و از ما بغارت میبرد از دل فدا دم در بلا و زوید ما دیدیم معشوق و عاشق را بهم سوز و محبت لایم امشب بت مسرت من کردست محنت</p> | <p>داود و یوسف یک طرف حضور و سیاح رخسار زیبا یک طرف زلف چلیپا یک طرف آتش علم زد یک طرف جوشید دریا یک طرف یسوع لیلی یک طرف مجنون شید یک طرف بشکسته ساغر یک طرف افکنده مینا یک طرف</p> |
| <p>چند گرد و بهر قلم دلیرم خنجر بکف هست عشق بلبل پروانه از د دوستی چون زینجا بوالهوس هم نخر و یوسف میکنم چاک از غیش حبیب گریبان خورم بهدم از افسون گرفتن بتیان انصاف نخواهد شد تن را به طواری حال عشق بود جستجوی آن و ز نایاب از سودا خالم هست من تا دو ماند از تار بازلف</p> | <p>حسرت ز خوبان جهان را نگه دار جان این قوم با هم یک طرف بیچاره تنها یک طرف</p> |
| <p>ای خوش انصاعت که اید از درم غروب شمع دارد تاج زرین بر سر گل زین عاشق آن باشد که دارد بهر جان این کجا بنحتم که افتد دامن دلبر بکف چون تو آن آور زلف آن پری بکف یافتیم چون نامه اعمال در محشر بکف میکند در قعر دریا هر صدف گوهر بکف هر خط دستم چه سوزن منیر داشته بکف</p> | <p>چند گرد و بهر قلم دلیرم خنجر بکف هست عشق بلبل پروانه از د دوستی چون زینجا بوالهوس هم نخر و یوسف میکنم چاک از غیش حبیب گریبان خورم بهدم از افسون گرفتن بتیان انصاف نخواهد شد تن را به طواری حال عشق بود جستجوی آن و ز نایاب از سودا خالم هست من تا دو ماند از تار بازلف</p> |

| | |
|---|---|
| داده امشیر از جمعیت خاطر ز دست همچو آن سائل که گیر دست طفل زار پیش | کو بگو میگرددم جزای دل آبر کف میکنم در یوزه دیدارش دل مضطرب کف |
|---|---|

در سرم حسرت هوای لعل لدا است بس

کو دماغ آنکه گیرم مشک یا غنبر کف

| | |
|--|---|
| گریه یاد یار من خنجر کف ریخت می بر خاک و عاشق لند ابروی خمدار او خنجر بدست شانه سان کردیم دل را چاک چاک جاد همدت گلخان چون گل بس پیر نابالغ بود بر زر حریر تا برو ز حشا رنگد از م ز دست چشم من خدای منماید ز اشک حسرت از کوی تو گریان با گشت | بهر استقبال خیرم سر کف مست نازت آن بت ساغر کف غمزه خونریز او شتر کف تا گرفتیم زلف آن دلبر کف بایدت ای خواجهمشتی ز کف طفل خواهد تا کشد اخگر کف دامن وصل تو افتد گر کف این صدف دایم بود گوهر کف بالب خشک آستین ز کف |
|--|---|

ردیف القاف

| | |
|------------------------------|------------------------------------|
| ببخشستم و از من خبری دار عشق | من ز خود رفته و با من سفری دار عشق |
|------------------------------|------------------------------------|

| | |
|---|---|
| <p> ناله مابدل سخت توجس نخواهد کرد بهجوش بنم سوی خورشید کنم پرواز گرچه اشک از نظر خلق فتادم چو زین میکشد عاشق و جان دگرش میبخشد غم تاریکی شهبانخورا به عاشق مست میدهد بوی خون خاک مرا حست </p> | <p> ما اگر نمی از اینیم اثری دار عشق گرچه پی بال و پریم بال و پروا عشق سودم این بس که بجایم نظری دارد عشق بروا یصل که طور دگر دار عشق باش خوشدل که مبارک سحری دار عشق میتوان یافت که اینجا گذری دار عشق </p> |
|---|---|

دریف الکاف

هذه قصيدة عربية يائية في جواب القصيدة البهية
 البهائية ابتهها ههنا نظر الى ترتيب الديوان الفارسي

| | |
|--|---|
| <p> قل لنا ما طرفك الفيتك ان قتل المحب عدوانا يا مني القلب لا جاني لي اضحك الله فاك مرطوب في الهوى طال ما كنت ما قطع الهجر والنوى كيدي </p> | <p> كل لحظ يقننا يقنيت اضلال فرها يهديت غير ان الفواد يطعميك لا تبالي هوم مشتاقيك انت ما قلت قط ما يبيك صل عجا بروح يفديك </p> |
|--|---|

صَادَنِي شَادَن وَفِي لَبِ
نَقَطَةُ الْحَالِ فَوْقَ وَبِشْمِهِ
أَرِنِي بَانَةَ كَقَامَتِهِ
يَا لَقَدْ كَانَ غَصْبِي
جَاءَ بَعْدَ الْبُعَادِ مَعْتَدًا
قُلْتُ لِقَاكَ نَفْسٌ نَاطِقِي
قَالَ قَوْمٌ وَاعْتَقُوا خَذِيَامِي
مُتَّعَانَتْهُ أَقْبَلُهُ
قَالَ لِي يَا مِقْلُ لَا تُكْثِرْ
سَقَمَ جَفْنِيكَ قُلْتُ اخْضِي
وَابْتَغِ دُرَّةَ مَشْعَعَةٍ
قَالَ شَرِبْ فَإِنَّ مَاءَ
نَيْرٍ لَامَعَ بِلَارِي
قَالَ إِنَّ أَلَالَ غَفَارٍ
لَخَدُّ الْكَاسِ فِي يَدِيضَا

جاء ساكن بغير شريك
كسواد زين عين الديك
ان تكن يا حمام في واديك
من نسيم الصبالة تحريك
قال يا مستهام ما يرصيك
وعتاق وقبلة في فيك
كان رقنا فصار مليك
قال ذرني فقلت لا وايك
او ما كان واحدا كيفيك
قال صبرا اراشف تشفيك
فقصت عهد نراه نسيك
ان تكن ميتا عسي يحياك
جوهر مانع بلا تشكيك
وادار الكؤوس من هاتيك
فسقاني وقال لو هنيك

گویند از آنکه در آنجا
بهری آنرا گزینی
و آن سیه و
که پیشتر خجسته
نشدیم آنرا گویند
خوش و بخلافت
که یکی آن چشم
چین الیک منی

| | |
|---|--|
| طالع الفجر ثم صلح الديك | يات يسبقه وتحسب حته |
| اذكر الله يا سعيد دج | ذکر سعدی و خذ باعینک |
| <p>تشتت علی آتش سوزان من از اشک شد پر گل تر کلبه اخزان من از اشک شد فاش بدم غم پنهان من از اشک پر لعل و گهر ساخته دامن من از اشک گردیده تر شب هجران من از اشک دیده تر از بهاران من از اشک خالی نشود دیده گریان من از اشک شبم زده شد ز گریه نان من از اشک آلود بخون پنجه گاری من از اشک آفت زده شد زخم دیوان من از اشک</p> | <p>افق دُر پافخانه ویران من از اشک از بسکه مرا خون دل از دیده فیروز این طفل من افسوس عجب پره در آمد چشمم که گهی خون و گهی اشک فشاند با ظلمت شب گشت بجم ظلمت باران هست این دل خون گشت گلستان از داغ هر دم سدش آب ز دریای محبت بر گریه سرشار من آخر دل او سوخت شب دست خوابسته او بود بیدارم حسرت سختم گریه بسیار چه توان کرد</p> |
| دریف الکاف الفارسی | |
| شد میان گلرخان او القب و قوز چنگ | اکشت مارا تالب او از خطا فیروز چنگ |

فکر جنگ زبانه
تلاش ست فاجعه
منظره عالمی

| | |
|-------------------------------------|----------------------------------|
| توبه بردست سبک‌دوم چو از زهد ریا | سنگ بدنامی ز دم بشیشه ناموس جنگ |
| صحنه بمبختب دار و عجب کیفیت | شیشه می‌اشکست اوین سر اورا |
| تا بھر رنگ بر داز نو گرفتاری نه | سر از او یک دارم جامه پوشد رنگ |
| شکم آید از قبا کان سروسیم اندام | میکشد چون عاشق مشتاق ز نخوت سنگ |
| چشم او از پنجه گبرای مرگان در | در شکار طار دل هست باز نیز جنگ |
| کی چو ستوران تواند با سلامت زیستن | هر که دارد چون من شیدا انگار شوق |
| جان طلب کی دی ز من گفتم که اینک تیغ | چیت اکنون ای بت بیا که کشن |

دریف الکاه

| | |
|----------------------------|--------------------------|
| ای لب لعل تو شفا علیل | هل لب منک نخت القبل |
| سائل بوسه را دهد دشنام | درهن تنگ او ست بسکه بخیل |
| ره سوی آن بهن برسد کسی | تا نشد خضر خط سبز دلیل |
| کز جابنیم از او بد بدم | کل شے من ابجین جمیل |
| پان کردی دلم به تیغ و هرنو | کل جبر الیک منت میل |
| دور از کل خاک کویتوام | آب از دیده میرود و وسیل |
| یا من بس خدا بشق بتان | انه خیر ناصر و کویل |

حسرت از فیض مولوی جامی
این غزل گفت بالسان کلیل

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| گل داغ بتان چیدن چه حاصل | بنو بان عشق و ز زیدن چه حاصل |
| سراز تسلیم چیدن چه حاصل | تیرغیش طپیدن چیست ایدل |
| مراد ر خون نشانیدن چه حاصل | نه آخر در دل من می نشینی |
| کف افسوس مالیدن چه حاصل | چو خونم ریختی ای ناخدا ترس |
| زمن هر لحظه رنجیدن چه حاصل | گر قسم شاد باشی از قیسم بان |
| دی چون صبح خندیدن چه حاصل | چو شبم گریه کن هر بسته خویش |

بیا حسرت بگو یا بنشین
بگو و دشت گردیدن چه حاصل

| | |
|----------------------|--------------------------|
| تأمل کن تحمل کن تجمل | منال ای دل زغم در بند کل |
| تامل کن تامل کن تامل | مگو حرفی که رنج خاطر یار |
| توکل کن توکل کن توکل | چو ابراهیم اگر افتی آتش |
| تجمل کن تجمل کن تجمل | شهر حسنی بخت خوبی و ناز |
| تترل کن تترل کن تترل | اگر داری سر عاشق نواز |

| | |
|--|--|
| وگر عاشق کشتی افتد پسندت | تغافل کن تغافل کن تغافل |
| | بدرگاه احد حسرت با حمد توسل کن توسل کن توسل |
| ناسخ بنگاه توش آشنای دل دیدم آب دیده خود پاریزای دل گلی در سیریم کعبه وصل تو میسید سرشته دوستی دل و شکستگی است زلف سیاه بر رخ چون ماه انصاف دل راه زهد و عفت و تقوی گرفته بود گل راجه پاک ببل اگر شد از بیل پاک مشکل زحان دل شود آگاه دیگری حسرت برید دل ز من پیشین یافت | جز التفات تو نبود مدعای دل اینست سرگذشت مرغ باجر اول نور خشت اگر نشدی ز نهامی دل باور عشق ساخته کردم دو اکول دام بلاست بار الهام برای دل ناز و ادا و غمزه توش شد بلای دل در شمع گلرخان که دهنده خونبهای دل ناید چو شیشه وقت شکستن صد اکول رو پس نگر و گر چه دو دیدم محال |
| ز دست دل ولیکن ناکره نگیرم دست تو هرگز نمیگیرم | حریف المیحه همینجو هم که ترک عشق گیرم بی فتیله اگر شمشیر گیرم |

| | |
|--|--|
| <p>کنم جان و دل خود را فدایت مرا خود آرزوی جان به نیست بگر چشمم بسیار تو کردم ز دست تو اگر باشد میل نگر دی ای شکار افکن مرصید چه حاجت بند بر پایم نهادن بسی شرمنده گرد و مصرتان غریب و عاشق و شوریده عالم</p> | <p>تو که قلم کنی منت پذیرم که در پای تو ای قاتل میمیرم که بر دل ز دهنوک غمزه تیرم بود ای نازنین چون شمع شوم من لایع بحشم تو حقیرم که من در بند عشق تو اسیرم اگر بسند رخ ماه منیرم خراب و خسته مسکین و فقیرم</p> |
| <p>بنظر هزاره ام حسرت و لیکن</p> | <p>بود خورشید پنهان در ضمیرم</p> |
| <p>گاه گاهی سوی خود میخوانیم از سر دنیا و دین برخواستیم چون صدف از بسکه سودم برت بسته ام نقش تو خوش بر لوح دل در تماشای سراپای تو ام بنیو ام ویران و آبادم تبو</p> | <p>چون بیایم پیش تو میرانیم تا مگر بچلوی خود نبشتانیم استخوانی ماند از پستانیم غیرت بخراود و رشک مانیم منکه چون آئینه در حیرانیم ای ز تو آبادی و ویرانیم</p> |

| | |
|---|--|
| گر بقول شیخ گویم ترک عشق رخصتم ده تا روم گردست ز آب چشم و آتش دل همچو شمع | کو دکان خندند بر نادانیم ایکه بجز تست سرگردانیم آشکارا شد غم پنجه انیم |
| پرسم از ناز حسرت کیستی من چیکو گویم خود نکو میدانیم | |
| یاد ایا میکهد در دل عشق یاری داشتم این زمان ارم دلی از در عشقی یادگار اشک خون با آنکه میزد آب بر آتش مرا بر فرازم گریه ابریموت راجه بود شادی وصل و غم هجران نمیسازد من شد چراغ من از آن روشن که با سوز جگر | از گلی در سینه پنهان خار خاری داشتم پیش ازین آن روز در دل یادگار داشتم ناله جان سوز و آه شعله باری داشتم اندرین تفصیده خاکستر شراری داشتم ای خوش آن ساعت که در و انتظار داشتم شمع سان شبها گذر سوی هزار داشتم |
| یاد آن شب که حسرت در تجلیگاه صیل سر برافرو گریه بی اختیار داشتم | |
| بر سر یار تاج زر دیدم دیدم از جان لب تو شیرین | شمس را بر سر قمر دیدم این نمک را به از شکر دیدم |

| | |
|--------------------------|---------------------------|
| من در کشادی آرزو نکندم | که نغم شادی دیگر دیدم |
| سخت مرگان اشک گرم | قطره آب را شمر دیدم |
| نوک مرگان شیخ پشیمان است | رگ جانرا که نیشتر دیدم |
| سینه دروغ و عاشق هست | تیغ او را اگر سپردیم |
| من بفلس بدولت خشم | دامن خود پر از گهر دیدم |
| تا مرا عشق بیشتر گردید | غم اندوه بیشتر دیدم |
| و گرا از خود ندیدش آگاه | هر که از تو با حسنبر دیدم |
| نبرم نام دوستی دیگر | بسکه از دوستان خط دیدم |
| کرا که غم شکست این بود | آنچه زان یار خوش کردیم |

دشمن روی یار حسرت را

بالب خشک چشم دیدم

| | |
|-----------------------------------|-------------------------------------|
| ملت چو بودی رنجور چرا باشم | چشم چو شود ساقی غمخوار باشم |
| چون لبر من بهن نزدیکی است این | با این همه نزدیک می من دور چرا باشم |
| باو نکندم جان من منظور تو ام نهان | منتظر اگر باشم معجز چرا باشم |
| من بزد قلم نوشتم از شوق تو و دجیم | در طلقه سرستان مستور چرا باشم |

| | |
|---|---|
| لافاعل الاله من کیستم ای بگو گفتی که بگو چونی از بجز چه مخرونی | مختار چرا باشم مجبور چرا باشم از بجز تو مخرو نم سرور چرا باشم |
| | با آتش عشق تو جنت چه کند حسرت از غیر تو آزار ادم با حور چرا باشم |
| نه چون مرغ چمن از سنا غزل و چینم دل گرم ز نیلایم ز عشق یوسفی دلم تجلی دیده یارم چو کوه طور در قلم ز لیک صدم سرخوش چو ایمان مسلمانم ندانم پاچه مستی بود با جام عم شمت چه سرست محبت از نصیحت سونند آید | چشمم ست او از جامم دوزخ شینم دماغ پیر کینانم ز بوی پیرینم سرشوریده منصورم از دار و دینم هم از ناخوس بتجانم چو کفر برینم که بعد از مرگ هم از لذت آن در کشینم نمی فهمم چه میگوی بروناصح که منم |
| | می وحدت جام عشق نوشید مگر حسرت سخن ستانه میگوی ازین ز سخنم |
| بر رحمت تو با همه عصیان نگه کنم یک قطره ز آب رحمت تو میکند بنفید بعد از نظاره رخ عالم فرو تو | عفو ترا زیان چه بود گر گنم کنم هر چند نامه عمل خود سیه کنم طلعت اگر نگاه بخورشید و سه کنم |

| | |
|--|---|
| بیکره مرا بر دهره خود دو چار کن باشد گدای کوی تو سلطان وقت شو چون بیستم مجال که بوسم کاب شاه | تا نقد جان نثار بران مروره کنم در یوزه نگاهی از ان باد شکم باری بدین سرمه زگر در کپه کنم |
| | حسرت بیا دوست نشینم تخی ز خود تا چند عمر خویش بغفلت تکیه کنم |
| نشد حاصل مراد نیا و دین هم بخاکش بر امید بوسه پا پیش آن لب شیرین تر از جان بر آتش آسمان گشته چون گوی نمودی رود لعل از مصر بر دس بد لبا میزند دست تو ناخن غلط گفتم که زلف تست عنبر دل محنت قرین بردی زهی لطف | چه عشق یار آنهم رفت و این هم نهادم بنی و سودم حسین هم شکر شرمنده باشد انگبین هم غریق بحر عشق او زمین هم نهفتی رخ کمرستی بکین هم اگر باشد نهان در آستین هم خطا باشد که گویم شک چین هم سرت گردم بر جان خزین هم |
| | سعید خسته وارد باغ دین نعم عشق بتان نازنین هم |

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| زخون دل خود گهر ساختیم | صدف بجز او چشم تر ساختیم |
| سپریغ او را ز سر ساختیم | هفت تیر او را جگر ساختیم |
| چو شبنم سرمه میل خورشید داشت | ز افتادگی بال و پر ساختیم |
| میندیش نالیم اگر چون جرس | که مانا له را بی اثر ساختیم |
| نهادیم پاد در طریق وفا | بجای تو ز او سفر ساختیم |
| اگر زهر در کام ما ریختند | به شکر دمان پر شرک ساختیم |
| ز تیغ حوادث دلم را چنم | که داغ غمت را سپر ساختیم |
| جنون تا دهد از تو ما را خبیر | خود را ز خود بنجر ساختیم |
| هنر مایه عجب و پندار بود | تخی خویش را از هنر ساختیم |
| چو عشق تو در سینه آتش فروخت | مس دل درین بوت زر ساختیم |

سعید از غم چون ظهوری چپا

که با ساقی عشوه گر ساختیم

| | |
|---------------------------|-----------------------------|
| دیر و حرم را ز نور ای صنم | کرد خدا و تو ظهور ای صنم |
| هست اگر کعبه و گریه تکیه | بی تو دلم را چه حضور ای صنم |
| طالب دیدار تو داند قصور | آرزوی جنت و حور ای صنم |

| | |
|-------------------------|-----------------------------|
| گر بنجای رخ پر نور خود | تا آن شود جلوه طواریصنم |
| سهل بود پاسخ منکر نگیرد | روی تو بینم چو بگورایصنم |
| طاعت او موجب بجزا خدا | هر که شد از قرب تو دورایصنم |
| صحبت تو مایه عیشش ابد | روی خوشش وجه سرورایصنم |
| باده عشق تو خورم خمیازه | ز آنکه شرابست طهورایصنم |

حسرت و خسته شمع آید

روی ترار و زشورایصنم

| | |
|----------------------------------|------------------------------------|
| کز رو بگی درین بستان رسیداشتم | چشم پر خون نیر پایش چمن خاشاکم |
| می نهادم همچو فی لب لب جانخش تو | گرمین بیدت پاسا زونو امیداشتم |
| تو هر کیم بجه وصلت رسیدن شکل است | دست و پائی منم ز گرد دست پاشیداشتم |
| شانه سالان و زار و زخمی دست منم | با دل صد چاک اگر زخمت رسامیداشتم |

آنکه میلد و ز من حسرت جفا خودیغ

ساده لوحی بین کز چشم وفا میداشتم

| | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| بسمل تینم شویم تن بطعیدن دیم | تیر گاهی خوریم خون بچکیدن دیم |
| تا بکسی ننگ در کوتر اودیده باز | چشم نظر باز را زخمت میدن دیم |

او قند اندر زمین زلزله روز حشر
 نغیرت عشقم نداد از زلیخا صفت
 تا سر کوی ترا صحن گلستان کند
 مرغ دل نارسا گرچه ضعیفست ویش
 در رگ جان نیست ماده شور و شمر
 به چو دعای سحر تا عیش برین
 نغمه جان بخش زنده کند مژده را
 گفته عشق جوان میرودم بر زبان
 گفتش ای دلبرای سبب ذوق و انما
 مآده درد دوست نعمت الوان است
 سین پر داغ با فرع اسید باست
 تا بقیام وقود سیه نهت در سجود
 جام ظهوری پرست از می برز و عشق

گرد دل بیابان احکم قبیله دهریم
 ناصح مکار کف ببردین دهریم
 اشک جگر رنگ را پای دویدین دهریم
 تابلو بام تو بال پریدین دهریم
 نیشتہ غمزه را نوک خلدین دهریم
 آه شب تار را تار رسیدین دهریم
 صور سرافیل را اذن میدین دهریم
 این فلک پیر را کوش شنیدین دهریم
 گفت ترا گاه گاه نصحت چیدین دهریم
 گو که بذوق غمش لب بکیدین دهریم
 آه چشمت ترا سر سحرچیدین دهریم
 همچو فلک تا زمین قابضیدین دهریم
 حسرت و نخست را جرعه چشیدین دهریم

حرفين النون

قدم برشتگان خود بنه کاریجا کن

بہر شس لب کشتا بیماری و لراہ او

این سخن بنظر ملایک و انجیل
نیکیو کز تیر میست نوز
فطیعی فیه فیض و سادج
از دستم ننگ میزدین
و چه سحر حیرت
دیدم بدین کس میسرت
تجارت و مروت عظمی

| | |
|---|---|
| دشمنش چون ندانه گیرد خون نمیریزد چراغان کرده ام از دناغ در خلوت سراد دو چشمش ز کس شعله افکند بجوی او طوق اگر خواهی تراد در دل شراب معرفت نیند سعی و دمانت کسی نشود و نکشاید | تسکیم کرداری از ان بر و گره کن سرت گردم بیا این خانه را یکیش تا نشان کن نگاهش آفت جانها خراشش فتنه برین تخی خود را درین میخانه از خود همچو بدین تو خود از خنده شیرین کشود این جهان کن |
|---|---|

بجست آن رخ پر نور بنما تا بحرف آید
زبان طوطی خود را از این آئینه گوین

| | |
|---|---|
| گفتا بسویم کرده رومال بسو کیست این از سنبل باغ ارم گم در پشته خجاطرم رخ از غضب فروختن عشا تو در ختن با چشم خون بالا ما چون سرمه آمد آشنا مهر خنجر و افشاد و جحان با دل تنگم همان بچید دام و از من بنجیده ام از نشتن اگر کنم از خوتو تار و نیار و سوی تو شد گرچه پایی آسمان پر آبله از احتران | آئینه دادم در کفش گفتم که رو کیست این بچید یارب در سرمه سودا میوی کیست این باز بد آن موختن غیر از تو خوبی کیست این درد من باد صبا خاشاک کیست این در حبیب نش از درمان دید که کیست این پیشگاهم در چین روی نکوی کیست این هر که کسی ز کویتو پرسد که کوی کیست این ساکن نباشد کز زمان در جستجوی کیست این |
|---|---|

در وصل جان کزین فداوارم تمنا از خدا
بهران کشند حسرت مرا خود آرزوی این

| | |
|----------------------------|--------------------------|
| شود از خاک ساری سینه روشن | که خاکستر کند آئینه روشن |
| جمال با کمال چهره فخر | بود در خرّمه پشمینه روشن |
| بود آئینه پر زنگ تار یک | نمیداشت دل با کینه روشن |
| چراغی نیست حاجت بر فراز | که باشد داغهای سینه روشن |
| نبه جامی بخت کم روز شبنم | مکن شمع شب آینه روشن |
| کجا بودی که از چشمانت امرو | بود میخوردن دوشینه روشن |

جهان را ناله حسرت بسوزد
که دارد آتشی در سینه روشن

| | |
|-------------------------|--------------------------|
| گرچه آه و ناله با برسان | مایه عاشقی دلا برسان |
| یارب آن دلربا برسان | یا بآن دلربا برسان |
| نکعت بوسه فم حکار آید | بوی پیراهنش صبا برسان |
| چشم ما از خاک کوی شمس | بروای باد و تو تیا برسان |
| ای صبا چون زلف گذری | دل ما را ز ما دعا برسان |

این غزل از
ملائی است
که در
نسخه
موجود است
و در
نسخه
موجود است
و در
نسخه
موجود است

| | |
|--|--|
| ایکه در دم فرو ن کنی هر دم ای لب لعل تو مسیح زمان | آخر این درد را دو ابرسان بمريض غمت شفا برسان |
| | رسد آناه در برت حشر انچنین طالع رسا برسان |
| خوبان زمانه دیده ام من درد تو بنفتد دین و دنیا تا دامن حشمت نگیرد بیفاده آدم درین باغ پیر این عقل خویشتن را تریاق وصال کن بکارم از حشر تیغ آبدارش لطف عجبت در اسیری زینغم نگشت خنجر او رحمی رحمی بحال زام | زانجمله ترا گزیده ام من ایجان جهان خریده ام من از سایه خود رمیده ام من جز داغ گلی نخپیده ام من از دست جنون دریده ام من ز سر بجران چشیده ام من بهمچون بسملت پسیده ام من از دام عبث پریده ام من از خود سر خود بریده ام من کز هر بجران رسیده ام من |
| | از هر دو جهان رسیده حشر |

X

بیایارخوش آرمید ایمن

خوش آیدم بگوشه صحر اگر یستن
 باد انصیب عاشق شید اگر یستن
 چشمتم اگر بگریه نشد آشنا چعب
 ماند بخند و چمن و گریه سحاب
 ملی یاد تو بگریه نباشد حلاوتی
 دارم چو شمع در شب هجران بهمین کاه
 چون وصل او بگریه نمیشود
 فردا بگریه ز آتش و زخ بخت نیست
 شبنم بر ز دست بدامان مهر زد
 ز رخسار آب چشم نریزی بجز غرض

دور از تو جان جان تن تنها گریستن
 جانان چکا چشم ترا با گریستن
 نبود روا به نگرش شعله گریستن
 از یار خنده کردن و از ناگریستن
 جز در محبت تو مبادا گریستن
 یاسختن ز آتش غم یا گریستن
 یکسان بود گریستن و ناگریستن
 امروز باید از غم فردا گریستن
 ضائع زلفت در دل شهبودا گریستن
 دون به نیست از غم دنیا گریستن

حسرت نگفتمت که مکن گریه برلا

رسواشدی بخلق ز پید اگریستن

بیای دلبر جباری من
 تو مستوری ولیکن خلاق اند

بیای منو تنهای من
 که بهر کیت این سوائی من

این غزل
 غزل شیرین
 غزل گریه
 همیشه
 عدیال
 تنها گریستن
 منظره دلخواه

| | |
|---|--|
| بجای آمد که پر شد از هوایت کجا پیرمغان و بادۀ ناب چو روی خود ز چشم من بختی بن خاک سرگرمی تو باشد | جباب آساسترودائی من که شوید دقتر و انائی من چکار آید دگر بینائی من لباس اطلس دارائی من |
| نیقید گر قبول یا حسرت چه حاصل از جبین فرسائی من | |
| گفتمش دست کش ای طفل سبای از خون منکر محض شد از قتل من و دامن او زین چه خوشتر که کند خون من آرایش مهره ام در غم تو موقلم نقاش است خون من ریخته بر ناصیه ام کردیم از که آموختی این شیوه در اسلام | خنده زد گفت سدمردشاهی از خون محضی بود که سیداد گواهی از خون کاش زنگین شود آن پنجه اطعی از خون میکشد نقش عجب بر رخ کاهی از خون آن بت شوخ که نا کرده گناهی از خون خون با حق کنی و غدر نخواهی از خون |
| کرد یارم سفر و چشم من حسرت در پیش قافله ساخته راهی از خون | |
| کس نچندان بخون طلبد که من | نه چنان دلبر گزیده که من |

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| گفت پای مرا که بوسه ده | طفل اشکم به سر وید که من |
| گفتم از من که میستاند جان | خنجر ناز بر کشید که من |
| گفت دل مرده را که زنده کند | از لب آنضم شنید که من |
| که شدی سوی یاز نامه برم | مرغ روح ازنی پرید که من |
| گفتم آرنده پامش کیست | دل به بچلوی من طلبد که من |
| که خبر از سباد ده گفتم | هدد خوشنجر رسید که من |
| گفت حسن مرا زینجا کیست | جامه یوسف چو گل درید که من |
| کی تواند ترا شناخت که تو | خویشتن را کس یکدیگر که من |
| بوی جنت که آورده گفتم | بادی از کوی او وزید که من |

گفت جانان که رام من که شود
جان حسرت زتن رسید که من

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| یار ما را در حضور خویشتن | خواند بی عقل و شعور خویشتن |
| میدر دل را سخنان و آشکا | در بطون و در ظهور خویشتن |
| دید خود را مدعی در خضرش | دست روخو را ز غور خویشتن |
| کی روادار و وجود غیر را | یار با طبع غیور خویشتن |

| | |
|--|---|
| <p>سوی عمران بطور خویشتن گر کند بنیانو ز خویشتن جنت و علما و حوز خویشتن گر کنم باشد قصور خویشتن طی نکردم راه دور خویشتن</p> | <p>دید عاشق در ول خود آنچه حسن پوشش میتوان دیدن بشیم من یک پچانه می کردم کرد برد میخانه ذکر قصر حسد مغربی حسرت بمقصد و اسد</p> |
| <p>ردیف الواو</p> | |
| <p>کسی نه بخوابد شد از نقد و از ان ابرو ولی دارد اشارت با من مسکین بجان ابرو مه تو باز نماید رطاق آسمان ابرو و می نگذشته گری تیغ زد کاری بجان ابرو که دل مستم حرام خم آید استان ابرو چه حاجت چو نتویی را با چنین چشم و چنان ابرو</p> | <p>چه دل و درست یارب تیرقد آن کمان ابرو بمخفل گر چه با اغیار چشمت در بخت گوی بیابگر گشته بام و نما ابرو که از بخت شهید عشق از غمزه تیری بد چشمش مخوان از گوشه چشمم سوی محراب عطا مشور حمت کش سرمه مکش درو سر ابرو</p> |
| <p>ز فیض حافظ شیر ارم این غزل حسرت مرا چشمی سخت افشان بدست آن ابرو</p> | |
| <p>بر دیم بجاک حسرت او</p> | <p>مردیم ز درد فقرت او</p> |

| | |
|---|---|
| <p>قربانِ سرِ مروت او بیایه نیم بدولت او ماییم و هوای قامت او شد بر که خراب صحبت او نومید نیم ز رحمت او</p> | <p>آمد بنماز گشته خود دارم ز رو سیم از رخ و اشک و اعطا چکنی حدیث طوی پا حور بهشت کی نشیند اگر بهره ز طاعتش ندارم</p> |
| <p>دانی که دل تو هست جنت آئینه حسن طلعت او</p> | |
| <p>ز در دلم خدنگ نگاه می که آه ازو از بهر خود بروز سیاهی که آه ازو مفلس شدم بدولت شاه می که آه ازو دل بر فروخت آتش آهی که آه ازو باز آمدم بجال تباهی که آه ازو افتاد یوسف تو بچاهی که آه ازو در پیش تست روز سیاهی که آه ازو هر عضو تست بر تو گواهی که آه ازو</p> | <p>ابر و کمان چشم سیاهی که آه ازو ما را نشانده غیرت ما به که آه ازو عشق آنچه داشتم ز دل و دین بزود ترسم رسد بگوشت بامت شران با اشک آه غم سفر کرده ام از دورت ای آنکه کرده دل خود گم در آن دقن شبهای ماه باده به طلعتان مخور ق ره زجر که پرده برافت ز روی کار</p> |

حسرت بتوبه بخوش شود هر گنه که هست

این سستی منست گناهی که آه آرزو

| | |
|--|--|
| <p>شدا زن توان و سیاهی من و دل پی دیدن رو خوب بهر جا که یس نم گلی چون سدا بهر جا که سروی بود خوشنم از این نظر باز من حسن دوست مگر در چشمم گنجان اشک چکریم من خسته ای بر دمان چو خنجر کند چاک دل را گشای نهم بر پایش رخ شیشه اشک دلم با دل یار دارد در سه گل باغ عشق است داغ دلم توشه ماگ را تو غنای مافقیه کشتن امن از ما مجرم طمع</p> | <p>نرفت از دلم شوق رو سینه کو بگر دیم پیرانه سر کو بکو کنم ناله از دست دل پیش او بیایش کنم گریه چون آب جو به پیری نه از من رو داین دوخو که دریا گنج بجم و سبو زبیداد شترگان آن جنبجو چو سوزن زندگاه انرا رفو که شتر طماز است اول وضو گبویسته باشد در گفت کو بحسنت که وار و عجب رنگ بو بامید سوئے تو آریم رو که ماییم سرتا بپا آرزو</p> |
|--|--|

مشو حیرت از لطافت حق نامید / که فرموده اوست لا تقنطوا

ردیف الهاء

| | |
|--------------------------|-----------------------------|
| تشیبه رویت با مهر پامه | ظلم است بجهت آن استغفر الله |
| گر نور دارد روی مه و مهر | کو چشم و ابرو کو لعل دلخواه |
| مخفی است از ما را زیان | از غیبی کس نیست آگاه |
| در ملت عشق مردم دارند | باطیب خاطر حجب و آگاه |
| در غیش دل خوش کرد منزل | افتاد از خود یوسف و نجات |
| دل آهین است آن سیمین را | تا چند ناله کی کشم آه |
| ما عاشقان را پروای نیست | یا یار در بر یا قصه کوتاه |
| بی قاصد آید مردم پیا | جائیکه باشد دل را بدل راه |

زان می که جاف شدست بخود
ساقی بحسرت یک جرعه گاه

| | |
|-----------------------------------|--------------------------------|
| گر با تو صبا خاک در می هست بمن ده | و ریا منت گر خبری هست بمن ده |
| جانم بلب از خشکی زهد آمده ساقی | از آب عنب گر قدری هست بمن ده |
| از کاسه چشم تو بنه زهر کشیدم | گر در لبه لعلت شکری هست بمن ده |

| | |
|-------------------------------|--------------------------------|
| سیمین بدناز نشو و میل بخلس | ایگل گفت شست زری هست بمن ده |
| من طاقت نظاره اش ایدیده نام | گربا تو دلی یا جگری هست بمن ده |
| شد خشک مرادیده ز خونباری بسیا | ای ابر ترا چشم تری هست بمن ده |
| تا هستی مو بهوم مرا پاک نسوزد | از آتش عشق از شرری هست بمن ده |
| خاک درش ای باد بود لایق چشم | کی لایق هرنی بصری هست بمن ده |

حسرت ز فغان دل لدا روشد نرم

در ناله زارت اثری هست بمن ده

| | |
|-------------------------------------|---------------------------------|
| سرو من بر روش فاخته یعنی چه | در گلو طوق زرانده آخته یعنی چه |
| منکه در مهر که پیشیت سپر انداخته ام | بر سرم تیغ سم آخته یعنی چه |
| دل من جای تو بود هست غرابش کردی | خانه خویش بر انداخته یعنی چه |
| داشتی جاپس صد پرده چو بود در خیمه | ناگه از پرده برون تاخته یعنی چه |
| نیست یکسان دل پرده من قلب قیب | سره از ما سره شناخته یعنی چه |
| شانه در زلف بدست آینه دارگی بود | بادل چاک نپرداخته یعنی چه |
| و عده وصل نه در خور منست ای صفا | از زبانش سخن ساخته یعنی چه |

خبر کیج آن لبر عیار بنا زد حشر

این غزل مطلع
شعور است
سوزن طبع نو آخته
چشمه جبار آخته
ساخته یعنی چه بود
درین زمین غزل
حافظ شیرازی
از صفت نیست
منداست بجا

دین و دل در ره او بخته پیچیم

| | |
|--|------------------------------------|
| فصل بجا است احمد <small>ت</small> | وصل بکار است احمد <small>ت</small> |
| بیل و نه است احمد <small>ت</small> | پیش نگاهم زلف و رخ یار |
| بوس و کنار است احمد <small>ت</small> | از روز تماشب با آن شکر لب |
| در اختیار است احمد <small>ت</small> | بی جبر و اگر اه آن غیرت ما |
| بی خار خار است احمد <small>ت</small> | آن سر و گلر و پچلو و پچلو |
| با هم دو چار است احمد <small>ت</small> | چشمم چشمش از بخت بیدار |
| از دست یار است احمد <small>ت</small> | در ساغرم تل بر بنرم گل |
| دستم بکار است احمد <small>ت</small> | که طوق گردن گه شانه زلف |
| صبر و قرار است احمد <small>ت</small> | دلدار در بردل را میسر د |
| آن گلزار است احمد <small>ت</small> | بر حرف من گوش خندان آمو |
| شبهای تار است احمد <small>ت</small> | از مهر رویش چون وز روشن |
| مردم بکار است احمد <small>ت</small> | ابر و کمانم از تیر مرگان |

این نغمه حسرت در گوش انگل

صوت هزار است احمد ت

این غزل بخیل
نور العین آفت
سبب خجل و خجالت
دانه گوشت
جانانه راست بخند
جان شاد و گشت
راست دانست افشار

| | |
|-----------------------------|--------------------------|
| کار از فزایدت بجان رسیده | این کار و با سخنان رسیده |
| پیوسته بدل ز صف فرگان | تیر و تبر و سنان رسیده |
| از گریه عاشقان در آن کو | شویست آسمان رسیده |
| مشکل که خدا رسیده گردد ق | زاهد که نه تابان رسیده |
| اسید که باریاب گردد | هر که بر آستان رسیده |
| از نیش ز آه پیر چشم قد ق | چون از تو شود زبان رسیده |
| دیدم که خط آنکه دهر گز | تیر که ازین گمان رسیده |
| ای آنکه ز خوان فحمت تو ق | قوت همه را یگان رسیده |
| حسرت با امید محنت تو | |
| در زمره عاصیان رسیده | |
| ایکه سر تا بیافوخش آمد | در بر من بیافوخش آمد |
| ایقدم تو موی شب نشادی | مرحبا مرا جفا خوشش آمده |
| ای دل و نیک گمان چایت | آمدی از کجا خوشش آمد |
| بخدا دلبر باست هر خصوت | همه تن دلبر افوخش آمد |
| گر نشینی بچشم ما چه خوش است | تو که در چشم ما خوش آمده |

| | |
|---|-----------------------------------|
| روی خود بمن بیدید و عشق | تا بدانی چه باخوش آمده |
| جو رهم از تو ناخوشم ناید | بسکه ای دلربا خوش آمده |
| از سر کوی دوست میائی | ای نسیم صبا خوش آمدن |
| از بریار حسرت اخوشی بگریز | عاشقا ز تو ناخوش آمده |
| <div> <div>سریف الیاء التَّحَنُّنِیَّة</div> </div> | |
| ز بنجم از تو که پیمان بدمی بستی | تو عهد با کعبه بستی که باز نشکستی |
| حرام باد ترا سیگرستان بلبل | که بی اجازت صیاد از قفس رستی |
| ز عشق مستی و بهوشیم امروزیست | مرا ز روز ازل داده اند سرستی |
| میان من و او هستی صفت حجاب | عدم کجاست که بر خیرم از سرستی |
| مگر ز خار من عار آمدت ای گل | که گفتت بنشین و ز نار نشسته |
| <div> <div>غزال خوشی خود را نمیکی حسرت</div> <div>گرا از کند هوا و هوس بر وزن جستی</div> </div> | |
| بو و خشم تو مست اما چه هستی | صراحی و ذیفل ساعر بدستی |
| چسان زنگ زخم بر جا ماند | که بر دل میرسد هر دم شکستی |
| مسلمانان سلیمانم مگوئید | منم ز نار بندی بت پرستی |

| | |
|--|--|
| <p>مرکب جانم یابا شد شسته کنند بنض علیل آهسته بسته چرخش بودی که از اول نبسته</p> | <p>لکھی در مسجد کم که در خرابات دل کم میطپد از شدت ضعف چو عهد آخر شکست آن سپیان</p> |
| <p>گرش می بود پاس آشنائی چرا پیوندا ز حسرت گشته</p> | |
| <p>باز در سینه سنا نم زده مرگان کسی تا نیاید بکفم زلف پریشان کس بسته سلسله گاکل پچان کس هست گرداب بلا چاه رخدان کسی دارم از بسکه خیال لب دندان کسی تا را باشد ز کفم گوشه دامان کس مکن ایجان جهان غارت ایمان کس نرود دور و من خسته بد زمان کس</p> | <p>باز دل بر دامن ز کس فغان کسی دل آشفته من جمع نگر و دگر گز یکسر موی ندارد دهنوس آزاد نیست امید کز وزنده بر آید دل ما آید از چشم ترم گوهر و مرجان بیرون آستینم نشد از دیده جدا یک ساعت زلف شب رنگ مکن برقع روی چو دوستان جال مرادیش طیبان مبرید</p> |
| <p>من امید از دل و از دیده بر بد چشم شد دل و دیده من و اله و حیران کسی</p> | |

| | |
|---|--------------------------------|
| میوز و باد بجا ریا ساقی | ساغر باده بیارایا ساقی |
| ایرید بهار و من سیگرم | رشته فیض بیارایا ساقی |
| کف فیاض تو ابر کرم است | تشنه کامم گذارایا ساقی |
| باد ده باده که جان یابم جان | مردم از رنج خمارایا ساقی |
| یکشان است بدامان تواند | دست از باده مدارایا ساقی |
| بهست چشم سیه مجنورت | آهوی شیه شکارایا ساقی |
| خیز تا ساغر شکرانه نیم | یار آمد بکنارایا ساقی |
| باد و در ده که دوی بر خیزد | از میان من و یارایا ساقی |
| <p>نفس حسرت چو میزد ز خمار</p> <p>نجم باده سپارایا ساقی</p> | |
| می نیت که ناله و فریاد میکند | از من بخان مدار کرایا میکند |
| از گرس تو خون که روان کرد و یک خود | از غمزه کار نشتر فضا د میکند |
| ای آنکه داد میطلبه هر شبی زیا | بر جان ما ز جگر چه بیداد میکند |
| دلدار اگر دولت نکند شاد شکوچیت | دلهای عاشقان تو کجا شاد میکند |
| گر چو نتوی خراب کند خازات سرت | ظالم تو خانه کس آباد میکند |

| | | | |
|---------------------------------|----------------------------|---------------------------------|---------------------------|
| بر دل تمیدن تو کسی رحم چون کند | | تو رحم بر کس ای ستم ایجا دیسکنه | |
| پای نلت درآمده جائی نبر پرتنگ | | | |
| حسرت صفت که ناله و فریاد میسکنه | | | |
| ر بودی عقل و دین من چه کردی | چه کردی نازنین من چه کردی | شکستی عهد و پیمان و سارا | کمر بستی بکین من چه کردی |
| شب تاریک من روشن نکردی | چه کردی مبین من چه کردی | خزنگ عمره افگندی سوی خیر | نکر دی دلشین من چه کردی |
| دل جمعی ر بودی باز دادی | دل اندوگین من چه کردی | بیکدیگر ز چشم باد و آنه | بعقل دورین من چه کردی |
| بگو حسرت ز من آن نازنین را | | | |
| که با جان خزن من چه کردی | | | |
| رسیدی از کنار من چه کردی | ز من بر دی قرار من چه کردی | بخونم دستها کردی نگارین | وفا دشمن نگار من چه کردی |
| نکردی مهربان روزی دل یا | بگو ای عشق کار من چه کردی | افگندی سنگ و خشت از گوشه بزم | نظر بر حال زار من چه کردی |

| | |
|--|---|
| <p>بغاشق گلخنه ارسن چه کردی ندانم نسیو ارسن چه کردی</p> | <p>گلنگل خنده بابلبل چو ناله دل پیر جوان از کف ربودی</p> |
| <p>پیشانی شد دل حسرت چو ناله صبا بازلف یار من چه کردی</p> | |
| <p>دل نالان مدد دیده گریان مدد سنگ طفلان مدد خار بیابان مدد چشم گریان مدد ابر بجزازان مدد آفت جان مددی فتنه ایمان مدد چشم فشان مددی رهنر ایمان مدد روی رخشان مددی زلف پریشان مدد</p> | <p>بنگم از ضبط غم عشق رفیقان مدد سرو پای من دیوانه جرات طلب است گریه ام چون سبب خنده آن تازگه است طاقت و صبر مرا چون تو فکاری باید دل مغرور من از زهد و ورع میل افتد کفر و اسلام بود پرده بینائی من</p> |
| <p>چند ناله ز غم دوری جانان حسرت شاه گیلان مددی رحمت یزدان مدد</p> | |
| <p>دلیر و دلده و دلدار و دلآرام توئی لاله روغنیچ دهن سرو گل اندام توئی شب توئی روز توئی صبح توئی شام توئی</p> | <p>مایه خوش ملی عاشق ناکام توئی چون گلگشت چمن دل کشت آئین از ره و خور خبر نمیت که در دیده من</p> |

| | |
|--|-------------------------------------|
| صاف و در داخچر رسیدم و شام | ساقی بزم که بر کف نهدم جام تویی |
| ظلمت و نور بود لازمه زلف خورت | منشا کفر تویی سبدا اسلام تویی |
| نیست در سیکده وحدت تو دخل و دو | ساقی و جام می و رزمی اشام تویی |
| <p>چون کباب از شغف آن لبیکش حشر</p> <p>سختی سر بسرو با طمع حنام تویی</p> | |
| بی یار ز سیل اشک این دیده خرابی | هر خانه که شد خالی از دوست پر آب او |
| ز اید بتوار زانی این سبوح صد دانه | در دست من میکش میای شراب اولی |
| گر پرده بر اندازی سوزی همه عالم را | روی که چنین باشد در زیر نقاب او |
| چشم تو بود سفاک برست اگر خوش | زینا رکن بیدار این فتنه بخواب او |
| نادیدن دنیا به یادین و بگذشتن | گر دیده کنی پیدا چون چشم جاب او |
| همصحنه یاران آزار دل آرد با | می باید اگر محبت باری بکتاب او |
| <p>ابنای زمان حشرت شعر تو نمی سنجند</p> <p>زین بعد غزلخوانی با چنگ و رباب او</p> | |
| دل جمع پریشان کرده فتی | چران این خانه ویران کرده فتی |
| فلندی در جهان شور و تلا | لب زخم نمکان کرده زنتی |

| | |
|---|---|
| <p>دل مار از دنیا سر د کردی گدشتی از نظر چون برق خدا ز سیر این گلستان گیشته ز چشم خونفشانم گلشن تو بودی جان چورفتی از کنارم چو بوی گل ازین گلزار برین درین تاریک راه پیچ در پیچ چه دانی بمیسوسا مانی من انگویم فتنه از بیوفایمست بر کردی وداع ایجان شیرین دم رفتن من بیدست و پارا بچشمم بخت صبح وطن را</p> | <p>سرت گردم چه احسان کرده مرا چون ابر گریان کرده پراز گل حبیب و دامان کرده گلستان در گلستان کرده مرا چون مژه بجان کرده سر از چاک گریان کرده چراغ از نور ایمان کرده تو کار خود بسا مان کرده که با من عهد و پیمان کرده وداع تن چه آسان کرده سپر دست هجران کرده شبیام غریبان کرده</p> |
| | <p>دور و نزدیکند با حسرت شسته غم و دردش دو چندان کرده</p> |
| <p>تا غمگشت جدا از کف پائے</p> | <p>سیداشت دل خون شده گریخت حنائے</p> |

| | |
|---------------------------------|--------------------------------|
| ای سپرِ عشق کشاوست دے | ہر گام زین لقرش مسنانہ زند سر |
| جائی سن دل دادہ دل غمزدہ جائے | چون نقش قدم چشم براہ نوشتہ |
| این خانہ نمیداشت مگر خانہ خدا | آباد ندیدم دل ویرانہ خود را |
| داری عجب ایدل ہوس ظلمت | در سایہ زلف صنمی عمر سر کن |
| گر محروم فانیست بکن جو رہ بجائے | فارغ منشین انقدر از عاشقی کیکن |

تا چند کنی خون دل حسرت بتغافل
ای آفت جانِ خاک نگہ ہوش رہائے

| | |
|---------------------------------|-----------------------------------|
| از زیستنم بیتیو در آزار کجائے | ای ز فتنہ ز پهلوی سن زار کجائی |
| بیتوشده ہر بوتہم حنا رکجائے | بر خاستی از فرش گل و بستر سنجاب |
| ای روشنی دیدہ بیدار کجائے | اکنون نتوانم رخ تو دید بجز خواب |
| فریاد کہ شد دست سن از کار کجائے | از بسکہ ز دم در غم حیران تو بر سر |
| ای رشک گل و غیرت گلزار کجائے | از خون سرم شد در و دیو انگلسان |
| کیا برون رفتی ازین دار کجائے | کلاہ بدر از خانہ بنی آمدی ایسا |
| ای نکتہ رس و محرم اسرار کجائے | خواہم کہ بگویم تو را ز دل شیدا |
| ای روخوشت شمع شب تا کجائے | شد روز سن از فرقت تو چون شب بجا |

| | |
|---------------------------------|--------------------------------|
| هر دم طلبد دیده دل و بهلقایت | ای جور قهای دل و دلدار کجائے |
| در دست تو بود دست علاج همه دزم | ای چاره کار من بیمار کجائے |
| رفتی تو چشمم بقفایت نگران ماند | خون شد دلم از حسرت دیدار کجائے |
| از پریش اغیار غم از دل نرود هیچ | قربان شومت یار وفادار کجائے |

حسرت نبود چنان دردتو بخیر صبر

تا چند توان گفت که اسی یار کجای

| | |
|------------------------------------|-----------------------------------|
| سرخسته را بکویت تو ز غرقه دیده باش | چعب که قصه من ز کسان شنیده باش |
| شده ام عشق و بیت همه تن چو ناز تو | ستم اگر تو از من چو دلم رسیده باش |
| ز بهار باغ جنت گل داغ عشق چیدم | ثمر مراد یارب ز حیات چیده باش |
| ز ره وفا ببالینم جان سپردن آئے | به از آنکه بعد مرن بسرم رسیده باش |
| نرسد زیان سروز نظر براه و خورشید | برخت نقاب تا کی ز حیا کشیده باش |
| ز کف حبیب حنظل چو عسل خویش غمت | اگر زنی محبت مژه چشیده باش |

بهوای ماه رویان سپهر جو حسرت یال

که چو مرغ تیر خورده بزین پندیده باشی

خط کل شیخ حای
مولد و خای بیخ
سکون نون مگر کج
ست در زیارت
تختی بهندی از این
کابل از سر کلام

خمسات

مخمس نزل حضرت جامی در نعت سرو انبیا صلا الله علیه وسلم

| | |
|---------------------------------|-----------------------------------|
| در غم عشق نبی خوشدل از تلخ چستی | مست جام طربم با همه خوانا به کشتی |
| نیست هر چند مرا قدر عتلام حبشی | لی حبیب عربی مدنی و قشربشی |

که بود در خوش ماه شادی و خوشی

| | |
|-------------------------------|--------------------------------|
| ماه رایش فروغ رخ او و رو سبکی | نه فلک را بسجود در او پشت خمی |
| نجم در صفت او ز پریشان رقی | فهم از رش نکنم او و عی من عجمی |

لاف مهرش چه زخم او قشربشی

| | |
|---------------------------------|--------------------------------|
| شوق نظاره رویش بدلم نیست چنان | که توانم من برگشته نشینم بکمان |
| چکنم چون ز کف ضبط برون رفت عیان | ذره وارم بهواداری او و قص کنان |

تا شد او شمع افاق بخورشید و ششی

| | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| تاجد اجت زبون کرد از ان خاک دم | میرود اشک چو سیلاب چشمانم |
| لیک صد شکر که او را همه جا میگویم | گر چه صد مرحله دور است ز پیش نظرم |

و تجھے فی نظری کل غذاۃ عشی

| | |
|--------------------------------|----------------------------------|
| جام عشقش بکش و اینچه شرابست پس | هر که نوشید ز قید دو جهان است پس |
|--------------------------------|----------------------------------|

| | |
|-----------------------------------|------------------------------------|
| من بیکجبره این می شدم از دست پیر | صفت باده عشقش ز من مست پیر |
| ذوق این می شناسی بخدا تا پیشی | |
| ماجر تشنه و آن آب بقا عذب فرات | نیست از آتش دوزخ بجز آن آب نجات |
| من پوسته از آن بس نکنم تا بوفات | مصلحت نیست مرا سیر از آن آب حیات |
| صاعقه اسد به کل زمان عطشه | |
| اهل ذوق از سخت تا بقیامت تنند | بوی عشقش به نغمه شوق تو بلند |
| نکنند حسرت دخنه جزین راه پسند | جامی ارباب وفا جزه عشقش نهند |
| سربادت گرازین راه قدم باز کشی | |
| مخمس غزل جامی علیه الرحمه | |
| زعمی می شنیدم صف حسن لر بای | نگه میداشتم دل تا نیفتد در بلای تو |
| نگاهم بر رخ ناگه فدا ای من فدا تو | بدیدم نامه رویت لم شد مبتلا ی تو |
| بشوخی میری دل را تو دانی و خدا تو | |
| تسلیم خم کردم کبش انیک بشم شیم | تو جانان گرنخو نم تشنه منم جانم |
| و گرازیخ هجران سیکشی راضی به قدیم | ترا مقصود گرا نیست من در حیرت بهیم |
| مراد جان اگر باشد همه سازم فدا تو | |

| | |
|--|--|
| چو خستها کشیدم در غم عشقت من غمگین بکن انصاف بهر تو کشیدم رنج و چین | شدم دیوانه و بیگانه بهم از عقل و هم از دین روا باشد که تو بیگانه کردی از من سسکین |
| بسی خوابانه خوردم تا شدم من آشنای تو | |
| ندیدی از نگاه لطف یم ای شه خوبان چرا عاشق شدم بر چو تو بهیهری منم حیران | نپرسی ز احوال کم چونی در غم هجران بسجی بان بدیدم من نشد دل مایل ایشان |
| نمیدانم چه پرست این که میبیم برای تو | |
| بصدین گیسو گو که خوبان افکشایند حوسرت مایل ایشان نیم بر من خشایند | پی دل بر من حسن خود از ترین نیتفرایند اگر خوبان عالم جمله خود ما را بسیارایند |
| دل سسکین جامی را نباشد خبر هوای تو | |
| مخمض غزل حافظ شیراز علیهم السلام | |
| دور چرخ از من بود آرم غم فکند از پامن ناکام را | دورده ساقی می گلشن ام ساقیا بر خیز خود در ده جام ام |
| خاک بر سر کن غم ایام ام | |
| باده پیا که از کیفش و گره گر نیم بر وضع مستان بد بر | کم شود از هر تنه خوشم خبر ساغر می بر کف نه تاز بر |

| | |
|--------------------------------|-----------------------------|
| بر ششم این لقا ازرق فام را | |
| فایز از اندیشه سود و زیان | خرقه در رهن می چون غوان |
| سرخوش و مستیم از رطل گران | گرچه بدنامیست نزد عاقلان |
| مانیخواهینم گشت و نام را | |
| خوشتر آن باشد که به عقل و شعور | مست و بنخود باشم از ذوق چمن |
| در گذشتم از سر جو قصور | باده در ده چند ازین باد غور |
| خاک بر سر نفس نافر جام را | |
| دور از شمع رخ جانان من | سوخت اشک گرم دانا من |
| اخذ را از آتش نهان من | دود آه سینه مالان من |
| سوخت این افسرگان جام را | |
| سر عشق یار بی پروای خود | هست پنهان کرد نم بر جا خود |
| با که گویم قصه غمناک خود | محمم راز دل شیدا می خود |
| کس نمی بینم ز خاص و عام را | |
| هر که از جام محبت میکشست | در مذاقش درد صاف بنفشست |
| بازی پروانه گریه آتشست | بادل آرامی مرا خاطر خوشست |

| | |
|--------------------------------|---------------------------|
| کردم کیبار برد آرام را | |
| قد اوزیبا ترا ز شاخ سمن | نرم و نازک تر ز نسیرش بدن |
| من چه گویم وصف یا رنجوشتن | نگرد و دیگر بسر و اند چین |
| هر که دید آن سر و سیم اندام | |
| گردین ره در رسد رنج و تعب | همچو حسرت برکش دست اطلب |
| هان بشو نو میدار از الطاف رب | صبر کن حافظ بسختی و زشب |
| عاقبت رو گریانی کام | |
| مخمس غزل امیر خسرو علیه السلام | |
| جمال خود ز من ستور میدار | بحر مانم دلت مسرور میدار |
| ز قرب خود مرا همچو میدار | چنان روی ز چشم دور میدار |
| چنینم خسته و رنجور میدار | |
| ترا مهر و وفا خویش عادت | مکن بجا عشقت را عیادت |
| بکن کاریکه افتد بر مرادت | همی کن باور غنائی زیادت |
| چراغ عاشقان بنور میدار | |
| دلت را شد چو میل دل بنون | بشوخیها نمود رخ ز روزن |

| | |
|---|-----------------------------|
| زلف بردل شیخ و برهن | برآمد پای مستوران زرد من |
| تو دلها میبهر و مستور میدار | |
| عفاک اسدای یارب خاکیش | جفا کن ز ملک من میندیش |
| نگویم مرتعی نه بردل بریش | دلهم اسوختی از دوری خویش |
| مرامیسوز و خود را دور میدار | |
| دلهم جانان زلف تست بند | ق بهر مورشته جاز است پیوند |
| بنمهای تو هستم شاد و خورند | کسی کمال من بنید و در پسند |
| که بر خود عقل را دستور میدار | |
| نصیحت بشنوم گویم کنیکوست | ترا ناصح لبسوی مصلحت روست |
| شناسم که غرض بند تو یکوست | من از جان بشنوم بند تو ایست |
| ولیکن عاشقم معذور میدار | |
| ز حسرت دلبر یک حرف بشنو | چو کس زبان تو باشد زان شو |
| ره مهر و طریق دوستی رو | نگار چون غلام تست خست و |
| بچشم حمتش منظور میدار | |
| مخمس غزل مولوی انور علی صاحب قبله متخلص باین رجزه مدحیه | |

| | |
|-----------------------------------|---|
| شیشه گردون شراب عشق را میناشد | این سبکسر صاحب این همت الانشد |
| بهر نکلطفی تواند دست ازین صهبانشد | خردل من از دار عشق بی برافشد |
| این می پر زور را ظرفی در گریه اند | |
| ببخود اندک شود کار از فرزا نگیست | این بنمیداند که در عشق و خرد گنج انگیست |
| بخود انزاد حریم کبریا پروا نگیست | فتح باب معرفت ابته دیوانگیست |
| قفل این در از کلید عقل پر فن اند | |
| پیش از باب بصیرت هست انگش ده | کو به بیند نیک خود را بدین عیب دگر |
| خود ندارد چشم بینا نزد اصحاب هنر | کو از آن بهتر بود در دیده اهل نظر |
| آنکه چشمش بر عیوب خوشتن میناشد | |
| صبر کردن بر جفای دوست باشد عا | جانفشاندن خوش سپادوست باشد عا |
| بهر خود نبود برای دوست باشد عا | محبوبدن در رضا دوست باشد عا |
| از مراد خوشتن اینجا گمشد یا نشد | |
| در چمن با گلعداران بود حشر کشان | ناگهان لبر زید پیمانه آوازمان |
| میسزد این شعر حسب حال و خوش میداد | یاس محو لذت امروز ماندم در جهان |
| خاطر من رحمت کش اندیشه فردا نشد | |

مخمس طبع استاد

| | |
|---------------------------------|-------------------------------|
| بی پرده رونمودی و بر دی قرار دل | هر چند بود صبر و تحمل شعار دل |
| دیدم ترا و رفت ز دست اختیار دل | دامی ز مونهادی و کردی شکار دل |

آری ز دست پیده خرابست کار دل

مخمس اشعار غزل نور العین اقف که واقف آن غزل را خود مخمس
کرده لیکن این اشعار را فرود گذاشته

| | |
|----------------------------|--------------------------------|
| نیم در عشق تو طفل نو آموز | نه امر و نه گشت این رخ جگر سوز |
| منم پروانه تو شمع شب افروز | براهست پازنه کردم جان روز |

که من بر راز پادانسته بودم

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| مگر نیم ترا گاهی لب لبام | بگویت ایستم هر صبح تا شام |
| نه پاس تنگ دارم فی غم نام | مرا در خانه یکدم میت آرام |

ره گویت چرا دانسته بودم

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| شود کشف راز عالم از عقل | خدا را میشناسد آدم از عقل |
| من احوال کسان میزنم از عقل | مگر بیگانه بودم اندم از عقل |

که او را آشنادانسته بودم

لطفش را عین اصف
در اینجا برای تربیت خاطر و طبع
کرده است و در هر یک از این اشعار
مخمس در هر یک از این اشعار
غزل نیز در هر یک از این اشعار
ترا جانت رو دادانسته بودم
ترا آشنادانسته بودم
ترا من با وفادانسته بودم
غافل از تمام دانسته بودم
چو دیدم از تو از دل ایودن
بجوف مهر بانی کس نبودن
پیشانی لطف بجای نه نمودن
گمان بر دم نه جای می نمودن
چنین سخن کجا دانسته بودم
آنان را که در هر یک از این اشعار
بخون او در هر یک از این اشعار
اسید بنگی را بر سر بریدم
چون کشم کس را از این اشعار
ممن از آن جلا دانسته بودم
نمیگویم تو را در هر یک از این اشعار
لیکن این اشعار را فرود گذاشته بودم

| | | | |
|--|-------------------------------|--|--|
| | بنشسته زمین بحضرت وی | ادنی اعلی بطاعت وی | |
| | | گردوشن بخدمت ایستاد | |
| | خورشید که شاه آسمان است | باد لبر من که همعنانست | |
| | | در عرصه حسن او پیاده | |
| | سعدی از سید بسیار هرگز | چون حسرت ناتوان عاجز | |
| | | کو شرم کن هست و یار ساه | |
| | رباعیات | | |
| | خوش خودت بودی خاطر رنجیده ما | ای روشنی دیده غم دیده ما | |
| | از هر دو جهان دامن بر چیده ما | بخفا ز غیلان رست کی گیرد | |
| <p>آرام دل و راحت جان همه کس از تست ولی نام و نشان همه کس</p> <p>از نیک و بد و سهو و خطا هیچ کس مایه چسبیم ز ما هیچ کس</p> | | <p>ای نام خوشت و روزبان همه کس هر چند نشانت نمیان پیدا نیست</p> <p>یارب تو ز ما روز جزا هیچ کس بی پرش و بیجا ب ما را بخشای</p> | |

در راه طلب تعب کشیدیم بس
ما بوالعجبان و لے بعدیم بس

بروی سیاه من پنجشایارب
بر بارگناه من پنجشایارب

گفتی که اَجِیْب دَعْوَةُ الدَّاعِ اِذَا
اکنون چو دعا کنیم اجابت فرما

تا در تورسم ارادت صادق ده
چشم آرئی گوی و دل عاشق ده

زان راه بخت نعیم برسان
در حضرت خویش یا کریم برسان

یار بره طلب دویم بس
هر خد قریب تر بکے از ما

بر حال تباہ من پنجشایارب
با بارگناه بردست آمده ام

یار ما را تو امر کردی بچسب
اَدْعُوْنِی اَسْتَجِبْ لَکُمْ سرودی

یار تو مرا یقین بخود واثق ده
در طلب و شوق لقایت افزا

یار بصراط مستقیم برسان
مقصود و مراد من تویی از جنت

یارب یارب گناہگارم چکنم
لا اَلْمُجَانِمِی سَوَاکَ یَا مُعْتَصِمِ

از کرده خویش شمرسارم چکنم
غیر از در تو دے ندارم چکنم

یارب ز ملاعب و ملاه توبه
امروز کنم توبه و فردا شکنم

و ز جمله معاصی و مناسی توبه
زین توبه بی ثبات الکن توبه

مقصود توئی از همه اسباب مرا
با هر کشینم ز تو پرسم خبرے

مطلوب توئی ز جمله اجاب مرا
بو کر تو نشان دهند اصحاب مرا

انم که بر اہت سرو پاشناسم
خواہی تو جفا کن با خواہ و منا

و شناسم بشوق ز دعائشنام
از ذوق جفایت ز وفائشنام

ہر چند گناہگار فرشت تو بھسم
ای مغفرت تو بیشتر از گنہسم

بر رحمت تست کردگار انگہسم
فردای قیامت نکنی رو بہم

| | |
|--------------------------------|---------------------------------|
| رفتم دل و جان نزد محمد کرم | دین و دنیا فدا سے احمد کرم |
| مقبول گدایان درش افتادم | زان سلطنت هر دو جهان بکرم |
| صاحب بنی که فضل شان هست جلی | بیشک هم بودند سعید از لے |
| زان جمله چهار عنصر دین مستین | بو بکر و عمر شمار و عثمان و علی |
| در عدل عمر که سیرتش داد گریست | گم هست تراشکی ز کوه نظریست |
| حق عدل عمر که دست در بازل | زین وجه قوی عدل عمر تقدیریست |
| فاروق که عدلش از کدورت فیض است | انکار عدالتش چه بی انصافیت |
| جاری حد شرع پر پسر مودن | بر صدق عدالتش دلیل کافیت |
| دور از تو چگویم که چسان میباشم | در گریه و ناله و فغان میباشم |
| بس زار و نزار و ناتوان میباشم | از دیدہ مرگ هم نهان میباشم |

| | |
|------------------------------|-------------------------------|
| در وصل مرا حسن و جمال تو کشد | در بحر خیال زلف و خال تو کشد |
| مشکل که بر د جان بسلا مت حشر | هم در د فراق و هم وصال تو کشد |

| | |
|-------------------------------|------------------------------|
| جانان گره از کار کشائی چه شود | روی چو مهبت بمن نمائی چه شود |
| عزیزت که بکشاده ام آغوش امید | یکبار در آغوش در آئی چه شود |

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| راحت طلبی بکنج غلت نبشین | بر بند در خانه بخلوت نبشین |
| در صحبت خلق نیست جز تنگی جان | در گوشه غلت بفرغت نبشین |

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| حسرت ز زندها رجاه دنیا مطلب | دنیا چه بود ثواب عقبی مطلب |
| گر بر تو کنند عرض نعمای دگون | خروج کریم حق تعالی مطلب |

| | |
|-------------------------|-------------------------------|
| حسرت روش فقر کجا میدانی | خود را تو مقرب خدا میدانی |
| گیرم که مقرب خدائی اما | این بس گنہت که خویش را میدانی |

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| کدام دولت اینجا جبراید از صبر | رخ شاید مقصود نماید از صبر |
| کن صبر که مفتاح فرج صبر آمد | روزی در بسته است کشاید از صبر |

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| آنانکه فقیه یا اصولی گشتند | بیشک ربانی و رسولی گشتند |
| و آنانکه شدند فلسفی دوران | از فضل گذشته و فضولی گشتند |

| | |
|-----------------------------|---|
| چون کرم کتاب چند چسپی بکتاب | در یاد خدا بکوش و در رفع حجب |
| تا کی انشا و عمر انشای خطب | دَعِ مَائِلِهِمْ کِ وَ اتَّقِ اللّٰهَ وَ تَبْ |

| | |
|---------------------------------|-----------------------------|
| پاک از بوس و حرص و هوا باش سعید | چون آب زار باب صفا باش سعید |
| خواهی که شوی زر آتش و زنج آزاد | خاک ره مردان خدا باش سعید |

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| ماهست سخت آستیه از صنع آله | نقصان و کلف درو نمیباید راه |
| خطا تو بود ناله بگرد آن ماه | زلف تو شب ماه سخن شد کوتاه |

رباعی مستزاد

حسن است که دل بجز ارباب کمال و زایل عمو
 الله جمیل و محب الجمال قبال رسول

تا کی دل خود خورم چوین و سلوا
 المؤمن صلوا و محب احسنوا

نظاره روی تست در یوزه ما
 در عشق تو هست کار هر روزه ما

از موی سپید کوش کن پند ترس
 ای بی بصر آخر از خداوند ترس

پیمانه کش می نظام می هستم
 موصوف بوصف همکلامی هستم

در عشق کن عیب من اینک مال من است
 و ادیم گردن حسینان چه گناه معذور

از عشق و غمیم در بلبل و بلوا
 شیرین لب تو اگر یکدم چگناه

چون شام با انجام رسد روزه ما
 صوموا بالرویه و افطروا بالرویه

حسرت پی گلرخان رو چند ترس
 با عینک میشه دیدن رو بتان

من مست ز نخلخانه جامی هستم
 با دوست کلیم وار بر بطور سخن

| | |
|--|---|
| <p>از دیده منم سرشک حسرت باران چون کرک شب تاب بفصل باران</p> | <p>شبهای سیم در غم هجر یاران نرخشان شر آه بوقت گریه</p> |
| <p>این سه رباعی در پند از تضییع وقت عزیز و فکر تاریخ گوئی گفته شد</p> | |
| <p>کم گوی ز واقعات درویش غنی نادان رقم سنین و اعوام نمی</p> | <p>حسرت تا چند فکر تاریخ کنی چون طفل کنی حساب ابجد و انگه</p> |
| <p>از قاعده حمل چه پیبود ترا این ابجد و هوز زنده سود ترا</p> | <p>گر ضبط وقایع است مقصود ترا بنگار که فی عام کذا صا رکذا</p> |
| <p>در صنعت تاریخ الم در الم است کا هیده شوی چو کعبه دیش و کم است</p> | <p>هر چند که فکر شعر جا نگاه غم است گر ماده چون ماه رسائی پی سال</p> |
| <p>دل با خنگان و جان نثاران فرستند سامان سفر کن که یاران فرستند</p> | <p>شمشاد و قدان و گلخانه ازان فرستند حسرت نیکمی صد نه ازان فرستند</p> |

| | |
|--|---|
| <p>بر خاطر گلرخان گراے ز چکنی ای پر خمیدہ قد جواے ز چکنی</p> | <p>حسرت ہشدار کا مراے ز چکنی ابروی توشہ سفید مانٹ دہال</p> |
| <p>سامان نشاط و شادمانی چکنے از بہر دور و ن زنگانی چکنے</p> | <p>حسرت طمع دولت فانی چکنے در جمع زرو سیم پریشان خود را</p> |

پیکر و صفت مرد مرده
 دوام فیض این بابی
 ذو قاضیتین و قلوب است
 عند دام فیض من
 الفاظ احادیث
 که در حلیه شریف
 وارد است و مراعات
 ترجمه آنها و درین
 رباعیات
 کرده شد است
 مقتدل الحقیق
 بآدن متماسک
 بودن آن حضرت صلی
 علیه و آله و سلم
 از اعضا و جوارح
 منزه بود و او را
 هیچ مکان متعلق
 به نبود و صلی
 علیه و آله و سلم
 پس بالطلوب
 خلق آنحضرت بود
 خدای تعالی و صلی
 علیه و آله و سلم
 قدره و از او کون
 جسم از منزه
 و غیره

بسم الله الرحمن الرحيم

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ بِنِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ وَبَارَكَ وَتَمَدَّدَ

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| گویم تو حلیه رسول مقبول | از انسان که شدت در شامل منقول |
| امید چنان هست که یابد این نظم | در حضرت ختم سلیمان حسن قبول |

در صفت جسم شریف

| | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| آن نور چو در آب و گل آمد بکلال | مهر و مه از و منفعل آمد بجمال |
| جوش جسم نه لاغر نه فرج چندان | خلق و خلقتش معتدل آمد بکمال |

در صفت قد

| | |
|---------------------------------|---------------------------------|
| آن سر و که سر کشیده از گلشن رار | بودست میانه قد نه کوتاه نه دراز |
| مانیم و بهوای قانش اے قمری | داریم نکاح قدش رو به نیاز |

[illegible]

| | |
|--------------------------------|----------------------------------|
| در نبودن سایه | |
| سری چو تو در گلشن ایجادت هست | گر سایه نداشت سر و قد تو رواست |
| پی شله ازان سایه نبودست ترا | بودی همه نور و نور را سایه کجاست |
| در صفت رفقا | |
| رفقا ز خوش بود بر عنای وزیر | چون آب که از بلندی آید نشیب |
| بر روی زمین چو میخ امید بست | میبرد ز جان عیشیان صبر و شکیب |
| در صفت رو | |
| تنبیه رخت بهر یاماه تمام | ناقص بود اندر نظر عقل نه تمام |
| آمد و مهر نور این عالم بوس | وزر و میو شد در ده جان کشف ظلام |
| ایضا | |
| در حلقه سبزه دیدم او را شب ماه | در ماه و در و چونیک کردیم نگاه |
| روی خوش آن یار بچشم آمد | احسن ز قمر بود خدا هست آگاه |
| در صفت موی | |
| آن موی کز روشک خطا شد رو پوش | آید دل دیوانه زیادش بخروشن |
| میداشت خم و بچ پنجه ان بسیار | تا زمره گوش بود گاهی تا دوش |

[illegible]

در صفت گردن
 از آن گردن روشن چو سراج و باج
 از گردن آهوان چین برده خراج
 زیبا و لطیف در صفا نقره خام
 چون گردن آن بت که تراشند عراج
 در صفت وجه و دیگر اعضا
 رخشان چو نیمه چهارده و مجه سیر
 در سلسله جعد دل خلق اسیر
 ملک ملکوت صید آن چشم سیاه
 ابرو چو کمان کشیده مژگان چون تیر
 در صفت بینی
 مانند الف کشیده بود آن بینی
 در نور و ضیا شمع بر نوگرینه
 بود دست بران بلندی از نور پدید
 و انیش بلبندار نه بغورش بینی
 در صفت زبان
 درج دهنش کزود لم شد سوراخ
 توان صفش کرد به تنگی گستاخ
 تا در احادیث فشانند بسیار
 شیرین دهن نگار ما بود و شایخ
 در صفت دندان
 دندان که چو بود دران درج دهن
 مانند ستاره درخشان روشن
 از فرجه که بود در دو پیشین دندان
 میثافت برون نور بهنگام سخن

چشم مبارک و در صفت
 در صفت گردن
 از آن گردن روشن چو سراج و باج
 از گردن آهوان چین برده خراج
 زیبا و لطیف در صفا نقره خام
 چون گردن آن بت که تراشند عراج
 در صفت وجه و دیگر اعضا
 رخشان چو نیمه چهارده و مجه سیر
 در سلسله جعد دل خلق اسیر
 ملک ملکوت صید آن چشم سیاه
 ابرو چو کمان کشیده مژگان چون تیر
 در صفت بینی
 مانند الف کشیده بود آن بینی
 در نور و ضیا شمع بر نوگرینه
 بود دست بران بلندی از نور پدید
 و انیش بلبندار نه بغورش بینی
 در صفت زبان
 درج دهنش کزود لم شد سوراخ
 توان صفش کرد به تنگی گستاخ
 تا در احادیث فشانند بسیار
 شیرین دهن نگار ما بود و شایخ
 در صفت دندان
 دندان که چو بود دران درج دهن
 مانند ستاره درخشان روشن
 از فرجه که بود در دو پیشین دندان
 میثافت برون نور بهنگام سخن

در صفت گردن
 از آن گردن روشن چو سراج و باج
 از گردن آهوان چین برده خراج
 زیبا و لطیف در صفا نقره خام
 چون گردن آن بت که تراشند عراج
 در صفت وجه و دیگر اعضا
 رخشان چو نیمه چهارده و مجه سیر
 در سلسله جعد دل خلق اسیر
 ملک ملکوت صید آن چشم سیاه
 ابرو چو کمان کشیده مژگان چون تیر
 در صفت بینی
 مانند الف کشیده بود آن بینی
 در نور و ضیا شمع بر نوگرینه
 بود دست بران بلندی از نور پدید
 و انیش بلبندار نه بغورش بینی
 در صفت زبان
 درج دهنش کزود لم شد سوراخ
 توان صفش کرد به تنگی گستاخ
 تا در احادیث فشانند بسیار
 شیرین دهن نگار ما بود و شایخ
 در صفت دندان
 دندان که چو بود دران درج دهن
 مانند ستاره درخشان روشن
 از فرجه که بود در دو پیشین دندان
 میثافت برون نور بهنگام سخن

در وصف سینه و ستر
 آنانی که بران سینه صاف و زیبا
 بر تنه سیم بود نقش الفی
 در وصف مهر و نوت
 آنی حساتم انبیا و محسن آدم
 از مهر و نوتیکه داری بر پشت
 در وصف دست
 آن کف که در و رایت داما بودست
 هر چند که بود نرم حسد بر رویا
 در وصف پای
 پایش که بمجرع زنا فلاک گذشت
 بزم تر و عرش از د پاک بود

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| در وصف سینه و ستر | |
| تأناف بران سینه صاف و زیبا | بودست خط دقیق از موی پیدا |
| بر تنه سیم بود نقش الفی | یعنی که بحسن احمد آید یکتا |
| در وصف مهر و نوت | |
| آنمی حساتم انبیا و محسن آدم | مقصود تو بوده ز خلق عالم |
| از مهر و نوتیکه داری بر پشت | نثار رسالت تو دارد خاتم |
| در وصف دست | |
| دشش که بداند بود عنوانش | کن فهم ز ما ز میت غر و شاناش |
| از معجزه شوق قرش ز طاهر | گوی فلک ست ز خمی چو گانش |
| در وصف کف دست | |
| آن کف که در و رایت داما بودست | از خوبی و نریش چو پیم منست |
| هر چند که بود نرم حسد بر رویا | لیکن ز رسید بلیت آن کف دست |
| در وصف پای | |
| پایش که بمجرع زنا فلاک گذشت | بر کمر می و عرش از د پاک گذشت |
| بزم تر و عرش از د پاک بود | خاکی که بران صاحب تو لاک گذشت |

این کلام را در وصف سینه و ستر
 آنانی که بران سینه صاف و زیبا
 بر تنه سیم بود نقش الفی
 در وصف مهر و نوت
 آنی حساتم انبیا و محسن آدم
 از مهر و نوتیکه داری بر پشت
 در وصف دست
 آن کف که در و رایت داما بودست
 هر چند که بود نرم حسد بر رویا
 در وصف پای
 پایش که بمجرع زنا فلاک گذشت
 بزم تر و عرش از د پاک بود

در وصف سینه و ستر
 آنانی که بران سینه صاف و زیبا
 بر تنه سیم بود نقش الفی
 در وصف مهر و نوت
 آنی حساتم انبیا و محسن آدم
 از مهر و نوتیکه داری بر پشت
 در وصف دست
 آن کف که در و رایت داما بودست
 هر چند که بود نرم حسد بر رویا
 در وصف پای
 پایش که بمجرع زنا فلاک گذشت
 بزم تر و عرش از د پاک بود

[illegible]

شهاب الدین ابو الفضل
 احمد معروف بن شیخ
 شالی ۱۲۰۰ هجری قمری
 شیخ سید غلام علی آزاد
 ملا علی قلی تاج اول
 تاج اول کتاب الزکوة
 دراری جمع در سه
 کوکب در شیخ ستاره
 بر مکتب ۱۲۰۰ هجری قمری
 العاصی و است یزید
 عینی نامش
 عهده القاری است
 تصنیف است

| | |
|--|--|
| <p>بهت تبیح و دعا کصد ازان</p> | <p>شصت و شش فسوخ و ناسخ ای سعید</p> |
| <p>محمد بن اسمعیل جعفی</p> | <p>قطعه در احوال محمد بن اسمعیل بخاری ح</p> |
| <p> امیر المؤمنین شد در حادث صحیح جامعش از هر کتابی ترا ای طالب تحریث باید بخاری کرده است از حسن نیت دعایای بخاری مستجاب است شروح نافع بسیار دارد گوهر عینی و گرانیت شش حدیثش جمله تعلیقات و مسند حد او ششصد هشتاد و دو گبر بزرگی در سه لفظ آورده در نظم ولادت صدق و عمر او چندی دسیدی او خوش از خاک قبر </p> | <p> تو گوئی شد علم او را بحت چو فضل زدو اسجلاش کردیار اصح آمد پس از فرقان بار که بر تحصیل آن همت گسار دعای مغفرت در شان تقار گمان رود درین دعوت چو دار چو فتح الباری و ضوء الدار سیوطی قسطلانی خیر حار چو بانکار و شاد بر شماری که بعد از نه هزار انرا نبی وفات و عمر و سیلاد بخار بگیر از نور سال جان سپار چنان که ز ناله مشک تبار </p> |

محمد بن اسمعیل جعفی
 العینی و شمس الدین
 منظر العاصی و در شیخ
 صحیح است با کواکب الدار
 تصنیف محمد بن یوسف
 بن علی بن عبد البر بن محمد
 لغز بن شیخ شمس الدین
 و ابن نام او را العاصی و در
 مطاف العاصی و در شیخ
 که از ابنستان العاصی
 منظر العاصی و در شیخ
 سوطی نامش و شیخ
 جامع و سوطی و در شیخ
 جان از شیخ و در شیخ
 تصنیف است

محمد بن اسمعیل جعفی
 العینی و شمس الدین
 منظر العاصی و در شیخ
 صحیح است با کواکب الدار
 تصنیف محمد بن یوسف
 بن علی بن عبد البر بن محمد
 لغز بن شیخ شمس الدین
 و ابن نام او را العاصی و در
 مطاف العاصی و در شیخ
 که از ابنستان العاصی
 منظر العاصی و در شیخ
 سوطی نامش و شیخ
 جامع و سوطی و در شیخ
 جان از شیخ و در شیخ
 تصنیف است

| | |
|---|-------------------------------------|
| الهی ترتبش را رحمت تو | کند سیراب چون ابر بحار |
| بذکرها کمان داریم حسرت | ز رحمتهای حق امیدوار |
| قطعه در جمع اسباب منع صرف | |
| مانع صرف است دوزین سبب | عدل و وصف و عجزه تانیث و علم |
| نون که باشد قبل آن زاید الف | وزن فعل و جمع پس ترکیب هم |
| قطعه در بیان زلفک | |
| سبع سیاره اعلی الترتیب | هفت افلاک گشته اند محل |
| قمرست و عطارد و زهره | شمس و مریخ و مشتری زحل |
| فلک ششمین ثوابت است | نهم اطلس محیطا کل و اجبل |
| در مدح سلسله الذریب ثنوی ملا جامی علیه الرحمة | |
| جامع علم و معرفت جامی خوشن بیان | رحمت حق بروج او بود بشعرا و ستار |
| سلسله الذریب عجب ثنوی الطیف | در معانی شریفین که در او چگونه یافت |
| نظم حقایق علوم کرده به سبب تکلفی | کز پی چشم طالبان پیرنی است یوسفی |
| بود بیان فارسیش جام شراب سبیل | شد سخن عرب چو ضم یافت مزاج نجیل |
| داد بسا لکان راه عارف جام طریقه | راه روزی بخاطر با همه ذوق و السلام |

نظم حواص عشره

| | |
|---|---|
| <p>بصر و سمع و شمع و ذوق لبوس اولش خس مشترک بر خوان متصرف بکن بانه منم</p> | <p>بیقین دان حواص طاهره همچنین جس باطنی را دان پس خیال هست و هم محافظم</p> |
| <p>مقطعات و مضامین دیگر قطعه در وصف شلغم</p> | |
| <p>که مرا بس بود و لقمه طعام قلیه اش میخورم بر غیبت تام خوشتر از شاهای ممالک شام شلغم خنجه به زلفت ره خام</p> | <p>طمع سیم و زربیدارم ذوق خاطر بشلغمست مرا خاصه شب دیکان بنزد فقیر راست گفت هست سعد شیراز</p> |
| <p>قطعه</p> | |
| <p>شکر خالق نمى توانم کرد مدّة التّعب بنده را پرورد میدهد نان گرم آب سرد گرچه باشد ز قند و مار الورد</p> | <p>گر شود بر تنم زبان همسرو راز قی کر طعامهاى لذیذ من ناکان را غذا و عشی آب شیرین است از شربت</p> |

قطعه در وصف انبه

| | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| انبه خوش مزه انبه که نازل شده است | انبه است نیا با حسنا در شناس |
| انبه را است شرف بر همه افراد بشر | انبه را فضل بر اثمار یقین میداش |
| خوردنش شکر خدا از ته دل آرد بار | دانند این انگه بود چاشنی ایمانش |
| هست مینوع و در افراد تفاوت بسیار | کرد مخلوق خدا بر صفت انسانش |
| ایتی هست ز آیات آله اسی یاران | اختلاف صورت و ذائقه و الوانش |
| هست شیرینی ایتنی چو شیرینی جان | دوست دارند از آن خلق جهان چون |
| خاص هم عام بآن رغبت طبعی دارند | شکر حق را که گران کرده و هم رزانش |
| و دوازدهمین میوه جواب کابل | بهی و سرده و سیب و عنب و رمانش |
| هست در شست بهشت ارشجران فیها | ورنه باید که برد نصب کند رضوانش |

قطعه تبریک تقسیم قعه نوید نشینی بنجود از فضل امام سپهر کوکب طهر امام هادی نقاش

| | |
|-------------------------------|----------------------------------|
| خدای راست مسلم بزرگی ممنت | که کرد علم و ادب را بآدمی انعام |
| بر حل شاخ ز اوراق کل نهد مصحف | که خواند ایت صنعش هزار صبح و شام |
| رسول خویش فرستاد با کتاب کریم | بسوی آن خبر داد از حلال و حرام |
| کنم چه نعت پسندیده رسول الله | علیه آلاف صلوة و آلاف الف سلام |

| | |
|--|--|
| <p>چنین کند بیا از تمام عرض مرام سیادش همه انکشف چرخ خاص چرخ چراغ دوده و نور و دیده فضل امام بمکتب از پی خواندن رویش شوق تمام کنند رنج بزرگان و دوستان اقدام بیمین مقدم شان و اسلام خیر تمام</p> | <p>قلم زحمت مسکین بصفحه تو طلاس نظر امام که همیشه زاده است مرا نخسته پور سعادت ظهور و لبندش بروزیاز دهم بعد ظهر و القف رخا که روز معین بخانه احقر بما سعادت غوث شرف شود حاصل</p> |
|--|--|

ابیات

| | |
|---|---|
| <p>مرار ای سوی توجینب ریم از شرک الا الله خوغم زبان و دل مرا گردان موافق بتعظیمش چنان در دل نشام ولم از بخودی خود در انداند</p> | <p>خداوند در تائید بکشت که بر غیر تو تیغ لا برانم ندانم تا کجا باشم منافق که چون نام تو آید بر زبانم که نقش غیر در حنا طرغانم</p> |
|---|---|

مثنوی

| | |
|--|--|
| <p>که هستیم از امت مصطفی نبی الوری را بیا رسم شفیع</p> | <p>که یا بر حمت نظر کن خدا یا اگر عاصیم و مطیع</p> |
|--|--|

رسولیکه رحمت بودشان او
 امام رسل خاتم انبیا
 بشیر نذیر سراج منیر
 حریص علینا رؤف رحیم
 خدا گویم و پاک سازم هان
 گیتیم تا کنم مدح تو یار رسول
 صلاوة و سلام از خدا و مبم
 هم از انبیا و هم از مرسلین
 هم از اهل تقوی و هم از عیسا
 هم از حضرت نذیر و سبأ
 بروح تو وال و اصحاب تو
 رسیدت از تو بمن این کلام
 مرا میرسانند از هر کس
 بمن رو کند روح قیوم ح
 بر این خبر مژده جان فزاست

دل و جان است بقربان او
 شفیع الامم خیر خلق خدا
 نجاه لنا من عذاب السعیر
 نسیب حبیب جو اد کریم
 که نام محمد برم بر زبان
 صلاوة و سلامی نزن کن قبول
 هم از جبریل و ملائک بهم
 هم از اولیا و هم از صالحین
 هم از وحش طیر و جماد و نبات
 که غرق است سرتاقدم در گناه
 بر انواع و اولاد و احباب تو
 که از امت من صلوٰة و سلام
 که هستند حق را ملائک بسی
 دهم تا جواب سلامش بوی
 برین مژده گر جان فشا نم روست





| | | |
|---|---------------------------|--|
| | | |
| بسم الله الرحمن الرحيم | | |
| قطعه تاریخ رحلت سرور عالم صلی الله علیه و سلم | | |
| بود اسعد با احد آینه | اولین جنس خلق آمد نور او | |
| رفت و در غیب بیت شد خا | زان سبب تاریخ فوتش گشت | |
| قطعه تاریخ شهادت امام حسن علیه السلام | | |
| در بغاح تر اسیموم کوند | حسن بر جان باغ مصطفی | |
| ند آمد بی سال شهادت | ازین بخت آسمان جنت که آید | |
| قطعه تاریخ شهادت امام حسین علیه السلام | | |
| چو نوشید شهد شهادت حسین | عجب منزلت یافت بشری له | |
| ملک خراشید رواز الم | بتاریخ گفتند طوبی له | |

| | |
|--|--|
| قطعه عربیه | |
| اذا وقع الواقع في كربلاء قد رزق الله لنا ريحاً ذالحسين ولا عداة | صار حسين بن علي شهيداً قال تعالى ولقد ينابها إقطن من قول وهل من مرید <small>افتنا در خبره کردن ۱۲</small> |
| رباعی تاریخی | |
| گردن زتن جدا سر سرور دین تاریخ شهادت حسین بن علی | تو میکه نیابند شفاعت یقین حسرت بدو وجه یافت السنین |
| رباعی شتمل بر اوده تاریخ رحلت جدا مجد شیخ عمر در ترجمه الله تعالی واقع غره جمادی الاخری روز نهمین ۱۲۲۲ هجری | |
| شد عمر راز جد من زین عالم روحش بخيال من شبی آید شاد | زان پیش که در وجود آیم عدم فرمود بتاریخ بهشتی بهستم <small>۱۲۲۲ هـ</small> |
| قطعه تاریخی ولادت رافع الحروف محمد سعید عقی عنده | |
| بهشت و بهشت از بهر ذمی قعده بود روز شنبه بود روز مولدم | کز عدم در هستی آمد این فقیر سال سیلادم بدان صافی ضمیر |
| قصیده تاریخی رحلت میر صادق علی قدس سر مشتمل بر هجری | |

از نیکو ابرو شاه
 کونان امر علی
 اقتباس است از تاریخ
 سر کربلا و بیابان
 قیام و کربلا و فاع
 که در سوره قاف واقع
 است ۱۲ هجری
 اقتباس از کربلا
 نقول الله نعم
 اقتباس از کربلا
 من و تو که در ران
 سوره و نعت ۱۲ هجری
 از کربلا
 آتش شمع از رحمت
 و از روغن اندوه
 سخن که لفظ شبنم
 پس لفظ راس
 مکتوبه و کربلا
 ۱۲ هجری

| | |
|---|---|
| عارف باقی بحق صادق علی فکر تاریخ و صالحش داشتیم | چون ازین فانی سر ازلت نمود گفت باقی اصل ذات و دود |
| مقطعه تاریخ رحلت استاذی مولوی مظفر علی علیه الرحمة | |
| چون ز دنیا کرد رحلت مولوی مظفر علی هم بصورت هم معنی مصرع تاریخ شد | گفتم ایدل بقیاری تا یکی ضعیف آه شبیه سادس پاد صفر یوم الرحیل |
| قطعه تاریخ رحلت شیخنا مولانا حسنعلی الهاشمی الکهنوی خاتم الخدین سند المفسرین واقعه نسبت و ششم صفر و زینبیه ۱۲۵۵ هجری | |
| شیخنا المستند العلامة مرمیت فی رحلت تاریخنا | من خطایا عصمه الله الشیخ قال قلبی رحم الله الشیخ |
| قطعه تاریخ تمام کتاب معرکه الارار تالیف لطیف جناب مولانا استاذنا شاه سلامت استاذنا تخلص بکشفی که در سال تیرار و دو صد و پنجاه هجری حسن تمام یافته | |
| از کتابی که قسم د کشف گشت بنیاد تسنن محکم | تا کند ز ادب را تو بیخ کنده شد نخل شیخ از بیخ |
| سدا محمد که هر سطر از ان | هست در چشم مخالف چون تیغ |

ککک بخیده طراز حسرت مسکت خیمه رفسند و تارنج

قطعه تارنج خلعت مولوی احمدی پهلواروی قلم سر

ماستین الف و پنجه و یک بوکر جهان
غنا صفت حیدر زمان احمدی گم
تعداد ابجد است مراد است اگر
تارنج خلعتش رضی الله عنهم است

قطعه تارنج خلعت خدایا مرشیخ کاظم حسین که در سنه آیین
و خمین الف و مائتین اتفاق افتاده

مرد کاظم حسین بنوسا
از بجای خاک جوان صدآه
خیمه و همچو گل بباغ بهشت
سفری شد از بیجان صدآه
بود گنجینه ز بهوش و خرد
که تیر خاک شد بخان صدآه
حیف بر من که زستم حیف
مرد آن یار صهربان صدآه
ریخت خاک مصیبتم بر سر
آه از دست آسمان صدآه
گفت سال وفات او حسرت
داد کاظم حسین جهان صدآه

قطعه تارنج ولادت فرزند مولوی امان علیخان صاحب شمس

داد فرزندے خدا ممت ازرا
نیک طالع خوبرو نیکو شمس
از نشا طروی آن زیبا پسر
شد بر ویم و او رباغ بهشت

| | |
|------------------------|------------------------|
| آسمان در مریخ آقبال او | کوکب دولت بجا نیکم گشت |
| سال میلاد شریف او ششم | نور چشم راحت دلا نوش |

قطعه دیگر

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| بخشیدیم تا ز خدا فرزند | از ناصیه اش نور سعادت لامع |
| کردیم سوال از سنین میلاد | گفتند که نیر شرف شد طالع |

قطعه آخری

| | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| فرزند میرامان علی گز و لادش | واشد در مسرت و شاد بختی دل |
| کردم شمار بادل شاد از سنین او | نور نگاه راحت جان از روی دل |

قطعه تاریخ تولد پسر مولوی علی حسن صاحب

| | |
|------------------------------|--------------------------|
| علی منظر که از سیما ی پر نور | دهد بر یک بختها شهادت |
| چو پیداشد بروی همچو خورشید | جھان پر نور شد روز ولادت |
| سر و ششم سال این میلاد فرمود | گرامی گوهر از بحر سعادت |

رباعی شتمن رباده تاریخ سابق

| | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| در خانه مولوی علی حسن زاد | زیرا پیشتر که عمر او فرو ن باد |
| آخر جایا بشد اتمب علی منظر نام | گفتم خلف الرشید سال میلاد |

شاه
ابن پسر نور محمد
شاه سلامت استقامت
سود و احسان
نفس ناریج ولادت
مبارک و ده فانی
خان قریب و هم نام
تاریخی پیران و سواد
منظومه کور و خلف
الرشید موده تاریخ
نقشه خطیب از سنه ۱۲۵۵

تاریخ مراجعت فقیر حسرت بوطن بالوف از کنپ کاپور
بعد فراغ از کسب علوم

جمعه ماه رمضان

قطعه تاریخ رحلت برادر م شیخ عبدالکریم که در سال یکصد و
دو صد و پنجاه و شش هجری واقع شده

که در عهد جوانی داد جان آه
سوی دارالبقا شد آنخوان آه
سبکرو حانه خود رفت از جهان آه
جوانی شد بگلشت جهان آه

در بیخ از رحلت عبدالکریم است
جهان سب ببقار اگر درخت
گر این شد زندگانی بر غزینان
رقم زد کلک حسرت سال تاریخ

۱۲۵۶

قطعه آخری

در بهشت برین اقامت کرد
و اسی عبدالکریم رحلت کرد

رفت عبدالکریم از عالم
گفت سال وفات او ناف

۱۲۵۶ هـ

تاریخ دعائی

رَبِّ اِنَّكَ لَتَحِبُّ الْعَفْوَاعُفْ عَنْهُ

قطعه تاریخ رحلت منشی عاشق علیخان حوم الدامیر حسن خاکنما

| | |
|------------------------|-----------------------------|
| آه عاشق علی عالیجاه | کرد حلت ز جهان گذران |
| صوری و معنوی آمد تاریخ | دهم آدینه ماه رمضان ۱۲۵۶ |

| | |
|--|--|
| تاریخ تغزیت خانه امام حسین علیه السلام | |
|--|--|

| | |
|---------------------------|---------------------------------|
| چون کرد حسین سید با توقیر | ما تم کده شاه شهیدان تقمیر |
| پرسید از و سال بنایش حیرت | فرمود که خانه عزای شبیر ۱۲۵۶ |

| | |
|---|--|
| تاریخ ولادت فرزند دل بند برادر محمد سید واقع سنه هزار و دویصد و پنجاه و هفت هجری | |
|---|--|

| | |
|--------------------------------|-----------------------------------|
| چون به محمد حمید نظم اسام خودش | آنکه درو شد بهم دانش و علم و حکم |
| پور سعادت ظهور رایۀ عیش و سرور | داد خدای کریم از سر لطف و کرم |
| نام بلندش فلک خواند محمد امین | بو که موافق فتد اسم و سنی بهم |
| میطلبم از خدا تا کند او را عطا | عمر دراز و بقا دولت و جاه و چشم |
| کلمت شکر بار من از پی تاریخ او | کرد رسم نو بر نخل مراد دم ۱۲۵۶ |

قطعه آخری

| | |
|------------------------|--------------------------|
| شکر کز فیض سحاب لطف رب | میوه داد امسال نخل آرزو |
| زاد فرزند کند رطایع | همچو ماه چارده تابنده رو |

| | |
|-----------------------------|---------------------------------------|
| نام او باشد محمد با امین | صد چو من قربان این نام کو |
| سال میلادش رقمز خالمم | ایزد ایدار باد انجنت او ۱۲۵۷ هـ |
| قطعه دیگر | |
| واد حق ما را برادر زاده | کز جنبش نور حق لامع شده |
| دیده ماه روی او گفتیم سال | ماه براوج شرف طالع شده ۱۲۵۷ هـ |
| قطعه دیگر | |
| در ملک وجود آمده المنته بتد | زیا پسر سلمه الله تعالی |
| گفتند بگوش دل ما سال ولادت | اقبال نشان علمه الله تعالی ۱۲۵۷ هـ |
| قطعه دیگر | |
| ایزد دم داد برادر پری | سبز دایم بود این تازه درخت |
| هم دعا گفتیم و هم تاریخش | ایزد ایاور او باد انجنت ۱۲۵۷ هـ |
| تاریخ رحلت ملک شاه مجذوب | |
| جهان همچو ناله زخم | نخیزد ز دلها چسرا دو راه |
| که مجذوب حق شاه ملک گذشت | گلستان جنت شدش خوابگاه |
| کرامات او شمره عالم است | برین عالمی ز آب گرم گواه |

حافظ احمد رضا صاحب
مجله ادب و تعالیه
نزد عظمه العالی

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| چو شب تیره بودش تن از خاک | ولیکن دلش بود روشن چو ماه |
| ملائیک بی سال حلت بعرض | نوشتند مجذوب عشق آله |

قطعه تاریخ زاد و فرزند مولوی امان علی صاحب متخلص تار

| | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| باز آمد در جهان روز نشا و نما | باز دو چرخ مینا فام شد باران کلام |
| باز گلبانگ مبارکباد از هر گوشه جا | دوستان را باده عشرت همیاشیدیم |
| باز پیک تیز رفتار نسیم جانفرا | مژده العیش میگوید بگویش خاص و عام |
| یعنی از میلاد فرزند سعادت مند شد | خانه ممتاز عالیخان دان روشن تمام |
| بار الهام این زیبا پس باد ادرانه | روزگارش را باد و بخت اقبالش علام |
| چون بر آسال میلادش روز رقم بگرد | منکه میگویم عانی ولت او صبح شام |
| روز و تاریخ و مه و سال و لا یتعطل | گفتیم الامار بعا و جارم شهر صام |

قطعه تاریخ ترتیب بیاض اشعار رقم

| | |
|-------------------------|----------------------------|
| بحمد الله بیاضی شد مرتب | که در و بجمع شد شعر خوش من |
| بظهر آن زجبه رسال تاریخ | رقم کردم بیاض دلکش من |

قطعات تاریخ حلت مولوی نصیر الحق رحمه الله تعالی

| | |
|-----------------------|----------------------|
| عالم با عمل نصیر الحق | ذات او منظر صفات صمد |
|-----------------------|----------------------|

| | |
|---|---|
| اول وقت ظهر و یوم احد شده خلوت نشین بکنج کعبه سنة شصت و یکم و اردو و صد ۱۲۶۰ هـ | بست و هشتم ز ماه عید الفطر رفت از بزم عالم اسکان سومین رفت سال او بدو |
| قطعه آخری | |
| افضل ذال العصر نصیر الحومات ارخ القلب بوجه کلاههم | ادخل الله ریاض الجنة انزل الله ریاض الجنة ۱۲۶۰ هـ |
| قطعه آخری | |
| وه کر عالم فانی رحلت کرد نصیر الحق سال و فاش گفتم و صغی چند شمره | گشت جگر از غم چاک شد بر سرم جام حافظ عالم آواه عابد زاهد پاک ۱۲۶۰ هـ |
| قطعه آخری | |
| چون گذشت از جهان نصیر الحق سو ختم از غم و سنین وفات | ترک خواب و خور از الم گفتم از سر سوز و ریخ و غم گفتم ۱۲۶۰ هـ |
| رباعی شتم بر تباریخ رحلت حضرت پیر و مرشد شاه نذر محمد قدس سره واقع شب یازدهم شعبه ربیع الاول شب پنجشنبه ۱۲۶۱ هـ | |

| | |
|----------------------------|--------------------------|
| شیخ عرفا بقده ارباب صفا | آن نذر محمد شه مقبول خدا |
| چون نقل مکان کرد ازین دنیا | تاریخ وفات گشت شیخ عرفا |

۱۲۶۱

تاریخ آریه قرآن

ان المتقین فی جنات ونعیم

قطعه تاریخ رحلت برادر مرم منور علی مرحوم

| | |
|-------------------------------------|-----------------------------------|
| شد ز جهان برادر مرم ناصر یار و یارم | آنکه دیو جز و نام او هست منور علی |
| کرد چو سال حلتش حسرت خسته طلب | گفت دل خرمین من آه ز رحلت انخی |

قطعه تاریخ رحلت جناب مولوی انور علی یاس خضر اسد له واقع
بست و پنجم ذیقعد شب سه شنبه

| | |
|---------------------------------|------------------------------------|
| مولوی انور علی چون قصیدت گفت | جان بحق تسلیم نگه کرد در اثنای راه |
| عقل تاریخ وفاتش صورتی بهم معنوی | گفت سال کفر از دود و صد شصت و ده |

۱۲۶۲

رباعی

| | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| آن یاس که در سخن بد طولی یافت | جان داد بفر دوس برین دایا |
| پرسند اگر سال وفاتش حسرت | گو یاس بر جنت آتشی جای یافت |

۱۲۶۲

قطعه

| | |
|---|--|
| چو لبیک اجابت گفت ز جان اعیان که نام نایش انور علی بود و تخلص یاس | براه خج جناب پاک مغفوری و مرحوم نوشتم سال فوت او توفی الله تعالی ۱۲۶۲ |
| | ایضا |
| مولوی انور علی بجرم قصید میداشت با اهل و عیال گفت حسرت سال فوت آنجناب | انکه بیشک بود مستبول الہ داد جان ناگاہ در آشنای راه او برقت از راه حج پیش الہ ۱۲۶۳ |
| | ایضا |
| مولوی انور علی باصف راه نور در سفر کعبه شد آمد اجل بر سر او ناگهان بود عجب نادره روزگار ناظم و نثار فصیح و بلیغ آه چو آن خسرو معنی نماند در غم آن شاعر زنگین خیال گر دچو تارنج و فالتش طلب | شد چو خدا سوی خودش رهنمون باو آتشی شرف آن منترن رخت سفر بست زد نیای دون جامع صد گونه علوم و فنون وصف وی از حیطه فکر مبرون داد سخن از که ستا تم کنون میر و دوا شک از مره ام لاله گون دل که ازین غصه و غم گشت خون |

| | |
|---|--|
| گفت که انور علی ذی سنون ۱۲۶۲ | روی زانده خراشید عقل |
| | ایضا |
| خواند عظم آفتاب انوری بد گفت بی تکلف در میان اهل دانش صدر ترک این محنت سرفانی بر عهد گفت بلبل گلزار جنت یاس علیقدر گفت | سولوی فی علی را کشن تخلص جو دیس پیر که دید آن نجم را ی علم و فضل را چون بقدر خدای نیرال و لم نزل ما تفت غیب سر افسوس سال فوت او |
| | قطع |
| قلمش نکته بالطفیف نوشت قصیدت اللہ شریف نوشت رخت ازین عالم کثیف نوشت که خود آن حضرت منیف نوشت | بود انور علی یگانہ دهر کرد چون عنزم کعبه تاربخش اجلش ناگهان بسر آمد بو تاربخ رحلتش گوی |
| ۱۲۶۱ قطعه تاربخ سنه فعیسوی حریمین شریفین زادها الله شرفاً و تعظیماً | |
| من دیاری خرجت للحجۃ الهم الله شرفی الحجۃ | ماه ذی حجه روز یکشنبه در دلم سال این نجسته سفر |
| قطعه تاربخ رحلت پر حسرت برادر ممولوی محمد حمید غفر الله له | |

و ادخله انجته واقعه دوم شهر رجب روز پنجشنبه وقت آمدن
چهار ساعت از روزگار الهی

| | |
|---|---|
| آه فخر خاندان چشم چراغ دو دمان سالک نفع طریقت بر شریعت ستقیم بود محمود خلایق داشت خلق احمدی رفت در عهد جوانی سوی جنات النعیم گفت حسرت سال ماه روز و تاریخ و قیامت | آنکه در باغ جحان بوست نخل خوش طبع گوهر بحر حشر و کنجینه علم ادب نام او آمد محمد شمس حیدر و القاب بسکه آن زیبا جوان میداشت موی وای یوم پنجشنبه دویم از شهر رجب |
|---|---|

قطعه آخری

| | |
|--|--|
| چون ازین دار فراق رفت اخ شد از ترکیب محمد چه جمید سنه رحلت او حسرت گفت | جگر من ز نیغم جانسوز برشت نام فرخنده آن پاک شمرشت باد منزل گم اوقصت بر شمرشت |
|--|--|

قطعه آخری

| | |
|--|--|
| چون محمد حمید اخ بگذشت تا شدم فردا ز برادر خویش من دلخسته سال رحلت | گلر اشک از مره سغتم من بصد گونه در دو غم جستم آه از رحلت اخ گفتم |
|--|--|

قطعه خری

| | |
|-------------------------|---------------------------|
| مرابو دست یک زیبا برادر | کرین دار فنا خست سطر نسبت |
| نوشتم سال فوتش از سر آه | فلک بازوی من داکه شکست |

تاریخ حج فقیر

هر نجسانه کاتبورا

قطعه تاریخ از دواج شاه محمد یاسد صاحب پسر مولو
محمد حسین صاحب پهلواروی

| | |
|-------------------------|------------------------|
| شهره ترویج یاسد رسید | بزرگ از صوت ف نعره کوس |
| مصرع تاریخ چرخش گفت سرش | دست یاسد و سر زلف عروس |

تاریخ معاودت فقیر از حرمین شریفین بوطن واقع بست
و چهارم شعبان ۱۲۶۴ هجری

بیمین سعادت معاودت نمود

تاریخ حلت ناشی همت بهادر

| | |
|------------------------|------------------------|
| چون کرد حلت مشهور آفاق | دو خوش نویسی همت بهادر |
| حسرت رقم زد سال وفاتش | افسوس ناشی همت بهادر |

قطعه تاریخ رحلت شاه محی علی صاحب قدس سره

| | |
|------------------------|--------------------------|
| جناب اقدس نجفی علی شاه | چو ترک هستی بودم گفتمند |
| ملاکم برد حجت بتاریخ | بیای مرشد و مخدوم گفتمند |

قطعه دیگر

| | |
|-----------------------|--------------------------|
| تجلی علی بحق رسیده | گردید خنان چو گنج در خاک |
| بودیم بن کمر سال فوتش | با سینه چاک و جان غمناک |
| ناگاه ندار سید از غیب | بیوسته بر جنت حق پاک |

آجر الاخرة اکبر

قطعه تاریخ معاودت نواب یوسف علیخان مخاطب به ارباب
جنگ از سفر حرمین شریفین بسوی وطن بلوف حیدر آباد و حرسه
اسعد من الفتن و الفساد

| | |
|---------------------------|-----------------------------|
| عزیز بهیرل یوسف علیخان | غنی شاکر بر جواد |
| پی ج رفت با اهل و عیالش | فهمم جواد فی الحسنات نرادوا |
| مع انخیر انجمعت باز آمد | نحمد الله نالو اما ارا دوا |
| طلب کردم بجان شاه و تاریخ | فقطی قال فی رمضان عاودوا |

قطعه تاریخ روانگی حضرت الدین غفر الله له بسوی حرمین شیرین

والدین من و نخسته چو یقیند کج کل خیر و فلاح کتب الله لهم

گفت سال سفر حضرت ایشانم پنجشنبه ز محرم بود و هفت و دهم

تاریخ تولد عن لایم قطب الدین عرف شمس و الحق پیر

شاه قیام صاحب

چگونیم شکر خلاقیکه عالم بذات خوش صفات اوست قائم

بشاه دین پناه کشفیتر قیام الحق و الدین ذو الکام

عطا فرمودند ز زرد گرامی که باد از چشم بد محفوظ و سالم

چو تاریخ ولادت جستم از دل خطایش کرد دل خوش باشم

قطعه تاریخ رحلت شاه ابوالحسن قدس سره

توفی بوالحسن شیخ اجل و کثافا لاسرار الحقیقه

سالت القوم عن تاریخ فوته فقالوا عامه شیخ الطریقه

قطعه بکریفاری

آمدند بگوشتم امشب با تف غیب کامسال کرد رحلت شیخ اجل اکرم

گفتم چه بود نامش گفتا ابوالحسن گفتم که وصف او کن گفتا که قطب اعظم

| | |
|-----------------------------------|----------------------------------|
| گفتم که شعر گفته گفتا که فردا این | گفتم که علم ظاهر گفتا باو سلم |
| گفتم که روز حلت گفتا که چشبنبه | گفتم که وقت آن گو گفتا صبح پر غم |
| گفتم چه بود ماه و تاریخ و سال قش | گفتا که بخت و چارم پندار از محرم |

یا الله ارفع درخت فی الجنان

| | |
|--|-------------------------------------|
| تاریخ سجاده نشینی صاحب زاده مولوی نور العین صاحب | ۱۲۹۵ |
| در معنی بسا جان نشینی نوک کلک گفت | که نور عین آبا جان نشین بوالحسن گفت |
| تاریخ تعمیر مسجد باهر و واقع آن از سر نو باهتمام ظر غالب علی | ۱۲۹۵ |

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| امیر علی سید یک خود | چو شد سودا را البقاره نورد |
| به تیاری مسجد ماهرو | ز رو سیم در داد آن نمیکرد |
| ز نو کرد تعمیر غالب علی | عبادت سرای خداوند فرد |
| چو تاریخ آن خواستم از روش | بگفتا اگر کعبه تعمیر کرد |

تاریخ کتختائی میثم السهدی نواده قاضی منور علی صاحب

| | |
|------------------------|----------------------|
| میثم السهدی که بد تمام | پیش رویش بحسن کم آمد |
| کتختا با عروس نریا شد | فکر تاریخ در دلم آمد |
| خوش رقم زد عطار و قلم | زهره و شتری بجم آمد |

تاریخ رحلت نواب بایانده ذوالفقار بجهاد غفر الله له واقع شهر رمضان

| | |
|-------------------------------|------------------------|
| چون نواب همایون بجهاد بایاندا | ازین نیای فانی کرد حلت |
| رقمزد کلک سن تاریخ نوشت | شده رونق قزاقی بزم جنت |

رباعی تسلیم تاریخ رحلت مولوی فیاض علی واقع عشره اولی
 و شاه عبدالعلیم صاحب واقع سنه ۱۲۹۵ و پنجشنبه قاضی منور علی
 صاحب واقع بستم شب جمعه شاه غلام حسن صاحب ساکن ای پوه
 واقع است پنجم از ماه محرم

| | |
|-----------------------------|--------------------------|
| امسال درین ماه محرم هیات | مردنی چند پندیده صفات |
| جستم دل حزین چون تاریخ وفات | فرمود که رفتند بسوی جنات |

قطعه تاریخ رحلت شاه وجه الله قدس سره مرید شاه ابوالبرکات
 مستتر شد میر قمر الدین در طریقه ابوالعلایمه منعصمیه
 قدس الله اسرارهم

| | |
|------------------------|------------------------|
| سرمه وقت شاه وجه الله | دل نور آیش قمر تنویر |
| ذات او بود ذات بابرکات | صفت اوست خارج از تقریر |
| در طریق ابوالعلائی بود | الغرض شیخ کامل التائیر |

| | |
|--|-----------------------------|
| کرد رحلت ز عالم فانی | که کسی را ز مرگ نیست گزیر |
| بهو منعم ز شش حجت بشنو | سنه رحلتش از ان بر گیر |
| قطعه تاریخ ولادت فرزند ارجمند حاجی اکبر علیخان صاحب | |
| بعلیخان دان اکبر علی خان | خدا بخشید فرزند پر یزاد |
| شد آن زیبا پسر همنام کجی | حیات و دولتش یارب افزون باد |
| پس از بکه نیکو منظر آمد | انکو منظر شدش تاریخ میلاد |
| قطعه تاریخ تعمیر مسجد استادان و مولانا شاه سلامت الله صاحب | |
| آن جناب رفیع پاک نژاد | جامع علم و فضل و فقر و فنا |
| که محمد سلامت است | نام و الاسی آن شه علما |
| چون بتائید ایزدی فرمود | مسجد عالی لطیف بنا |
| سال تعمیر گفت پیر سر | مسجدی ساخته بسازیها |
| ۱۲۶۶ | |
| قطعه دیگر | |
| مسجدی ساخت افضل الفضلا | همچو قصر جهان خوش و دلکش |
| ملهم غیب کرد الهام | سال تعمیر آن خوش و دلکش |
| ۱۲۶۶ | |
| قطعه تاریخ ولادت پسر حافظ عبد القادر صاحب | |

| | |
|--|--|
| <p>بمحمد که امسال از نسیم لطف یزدان می عشرت بجام خوشدلی کردند یارانرا بعبد القادر بن مولوی سید عتیق الله خدا بخشید فرزند سعادت مند خوش طالع نفسی القعه روز چارشنبه بیست و پنجم چو آن با اقتدار آمد از انعام درین عالم مبارک آمد این بیباک پسران سال میلادش</p> | <p>دل چون گل شگفت غنچه امید بخشید دماغ دوستانرا نشسته شادی دوبالا شد که در علم و عمل از حفظ قرآن فخر آید که نور نیکی خجسته از جبین او هویدا شد که این عالی گهر با طالع مسعود پیدا شد بعبدالمقدر در عالم اسما سما شد مبارکباد و فرزند سعادت مند و زیاده</p> |
|--|--|

قطعه دیگر

| | |
|--|---|
| <p>بجافظ غریب دل و جان ما بپرسند اگر سال میلاد او</p> | <p>خدا داد فرزند عالی گهر بگو خوبرو نیک طالع پسر</p> |
|--|---|

حفظ الله الولد من ولد

قطعه یارنج ولادت فرزند ارجمند اکبر علیخان صاحب من
بعبد الرحمن خان سلیمان الله تعالی

| | |
|---|--|
| <p>نخال آرزو در باغ امید بوالاد و دمان اکبر علیخان</p> | <p>بمحمد الله که پربارست امسال که بیشلست در اقران و امثال</p> |
|---|--|

| | |
|---|---|
| زبان خامه با وصف فصاحت خدا بخشید فرزندی که باشد نطل والدش با نادیا رب بمن پیر حسد فرمود اشارت اگر سال ولادت از تو پرسند | بود در وصف خوبیهایی اولاد چنینش بر سعادت مندیش دال ز آسیب حوادث قارغ البال که ای شیرین بیان شکرین قال بگو و الا نخل از زبان |
| عبدالرحمن خان بشار | |
| ولایت علی العالم المتورع وهذا الذي قد طابحنا | قطعه تاریخ رحلت مولوی ولایت علی مرحوم خلیفه سید احمد صاحب توفی بالهجرة للدين ناصر فارغ قلبی طاب غاز مهاجر |
| قطعه تاریخ رحلت ناظم کرم خان | |
| چو والا قدر که جو خان ناظم دیر نامه تاریخ دعائی | بسوی جنة الماوا قدم زد پیام زرد خداش آیین تم زد |
| قطعه تاریخ کتختای میر مرزا همیشه زاده خواجه احمد حسین صنا | |
| چون میر مرزا تزویج من بود پیوند الفت پیوسته با دوا | کلبانگ شاد برخواست هر دو یارب میان هر دو زن و شو |

| | |
|---|--|
| سال نکاحش گفتم خدایا | باد امبارک این شادی او |
| قطعه تاریخ رحلت مردم خانه برادر مرحوم مولوی محمد حمید غفر اللهما واقع بستی و نهم سده رمضان و زود و شنبه ۱۲۲۳ هجری | |
| فرماد ازین چرخ ستنگا جفاکار بنگر که به چرخ ششم دن تان خسته زین پیش براد که مرا تاب توان بود اماش که بعفت زان مریم صفتی بود چون روز و دواعی زمان بود و دواعش | صبر پر و جوانست و متشن بقا جیف بر ابل میں آید این کھنہ کمان جیف جاندا از دست ستم چرخ جوان جیف امسال گنہ شتہ ز جھان گذران جیف تاریخ دلگفت و دواعی رمضان جیف |
| قطعه تاریخ رحلت جمعیت علی شاه واقع بستی و چهارم شوال روز پنجشنبه ۱۲۲۳ هجری | |
| شاه جمعیت علی ز جھان | سال فوتش دل پریشانم |
| رفت و خاطر ز غم شد آشفته رفت جمعیت از جھان گفته | قطعه تاریخ مسجد بنا کرده شیخ امداد علی صاحب |
| آن ہمایون لقب کہ در نامش مسجد عیانی بنا فرمود | لفظ امداد با علی آمد کہ فلک را برو فرود جسد |

| | |
|--|---|
| گفت یافت نظیر عجب بود | سال تاریخ آن لم محبت |
| قطعه تاریخ رحلت سید ادریس سنزنی رحمه الله تعالی | |
| افتاب اوج والا منصب سال فوتش گفت ای می اغوشه | بود شیخ وقت سید غریبی شد نغان در مغرب گور و فلک |
| قطعه تاریخ رحلت حکیم شاه مظفر حسین قدس سره واقع روز چهار شنبه نین و هم ربیع الآخر سنه هجری | |
| الذی کان اسمہ مظفر حسین جَنَّةَ الْمَأْوِیَّاتِ وَ مِیْنِ اسقط الانین عن مظفر حسین | عارف بالله فان فی الاحد حل بعد النقل من دار الفنا ان اردت الكشف عن تاريخه |
| قطعه خری | |
| کز گنه پاک بود دامن او ر شک خوشید رای روشن او جان پاکش جلا شد از تن او جلوه طور خاک مدفن او جنت خل با دوسکن او | شاه مظفر حسین دین پرور چون مسیح لطیف روح جسد چار شنبه ز آخرین ربیع سید پاد از تجسده رحمن گفت سال وفات او حسرت |

تاریخ تولد غلام محی الدین عرف نور الحق پسر شاه عطا الله صاحب
واقع چهارم جمادی الاولی روز جمعه وقت آخر ظهر

| | |
|-------------------------|-------------------------|
| پسر چندیخت بلند | زاد در خانه عطا الله |
| نام کردش غلام محی الدین | پدرش کنوازه حق آگاه |
| سال میلاد آن خجسته پسر | نامش آمد بضم و الا جاءه |

تاریخ رحلت حکیم ابوالحسن صاحب واقع شب و شنبه یازدهم جمادی الاولی

| | |
|-------------------------|----------------------------|
| بوالحسن کان باذن المولى | میرزا علی اکبر میخی المولى |
| صار لا ینفعه کل دواء | اذ قضی الله علیه الفوت |
| هتف الها تفت فی رحلته | عامه ذاق طبیب موت |

قطعه فارسیه

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| کرد رحلت ابوالحسن جهان | روی روشن تیره خاک خفت |
| بود در فوج طب یگانه عصر | هم باشعار و مرغی سفت |
| و ده که از مرگ آن سیح زمان | خاطر عالمی ز غم آشفست |
| عقل تاریخ و ماه و سال حیل | یازده شب بجا و الاخری گفت |

تاریخ از دواج شاه محمد مجبی صاحب متخلص سیی سلمه الله تعالی

خلف الرشیده و جلد قدس سر

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| شاه یحیی که در پادشاهی سن | بر سرش تاج فقر بنهادند |
| کتخت گشت باکره قومه | زین طرب جمله دوستان شادند |
| چون نمودم سوال از تاریخ | شادی و خوشدلی نشان دادند |

ایضا

| | |
|--|----------------------------------|
| تاریخ از دواج یحیی از عقل حتم | گفتا خودش بی خود تاریخ هست فافهم |
| تاریخ مراجعت مولوی سعد الله صاحب بلكه نواز سفر حرمین | |
| شریفین هشتم رجب | |

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| امروز روز دان انواع علوم | سعد الله بی نظیر باشد لا غیر |
| سوی حرمین رفت و خوش باز آمد | چون ماه که نور سیف اند در سیر |
| پرسید از سعید تاریخ رجوع | خدا ن شد و گفت قدر خدا با نخر |

| | |
|--|--------------------------------|
| قطعه تاریخ آغاز فقیر در سن بخاری شریف لا غره محرم روز جمعه | |
| توفیق خدا رس بخاری کرده ام آغاز | بیا طالب علم حدیث و کسب انقیاد |
| شد ایمصر که گفتم در عات تاریخ آغاز | ببین با خدا یار و زیم انجام کن |

قطعه آخری

| | |
|--|---|
| <p>چو شمع دگر ده دم رس بخاری شمع خوایم سال شروع اینکتاب بطلب</p> | <p>از سهام حادثات کنون نذر هیچ ترس گفت ای جان منافع کاست از اعاذ رس</p> |
| <p>قطعه پنجم رحلت سر امر حسرت مولوی عبدالکریم او خله امده النعیم بست و ششم روز چهارشنبه اول صبح ۱۲۴۲ هجری</p> | <p>چهارشنبه هجدهم منقذت ششم از سهام حسرت گفت سال جلالتش</p> |
| <p>چهارشنبه هجدهم منقذت ششم از سهام حسرت گفت سال جلالتش</p> | <p>در جوانی کرد رحلت مولوی عبدالکریم راح فی حورو و ولدان و جنان النعیم ۱۲۴۲</p> |
| <p>قطعه آخری</p> | |
| <p>دل تنگ آید از دنیای فانی نه در گلکهای او رنگ ثباتی بهر جا تو گلی رو کرد خندان کجا بلبل درین باغ آشیانست نتالد دل چنان چون بلبل زار فضیلت مرتبت عبدالکریم آه قضا و احسن تا سوی جهان زد جوانی بود رخا حیف صدف</p> | <p>بجانم از زمین و آسمانش نه بوئے از بقادر بوستانش بغارت برد آسب خزانیش که برق آتش ترود آشیانش که چون گل رفت یا مهورانش اجل بر سر در آمد ناگهانش در ایام جوانی از جهانش که زیب خله شد سرورانش</p> |

| | |
|--|---|
| <p>که پیدابود از حسن بیانش ندیدم همسر او در زمانش ربود از بزم دنیا و جوانش که بادا گلشن کمانش ۱۲۴۲</p> | <p>چو گویم از ذکر او لطف طبعش بعلم و حلم و عقل و فهم و طنت چو تقدیر الهی قصه کوتاه بحسرت گفت تا تف سال حلت</p> |
| <p>قطعه دیگر</p> | |
| <p>دیده ام از گریه شمعها نخفت ز زیر پایش فلک و نون نخفت صبحی دم از بست و ششم بود گفت ۱۲۴۲</p> | <p>واصل حق گشت چو عبد الکیم کنج علوم و خرد و هوشش بود ماه صفر بود و دلم سال فوت</p> |
| <p>قطعه دیگر</p> | |
| <p>بشام تیره روز شد بدل صبح اسیدا غریز با تمیز ما و تلمب ز سعید ما بلوح تربتش صد حیف شاگردش ۱۲۴۲</p> | <p>در بغضه تا گز کردش ایام نافرجام جوان عبد الکیم از دار دنیا کرد حلت آه ز خون دل رقم زد سال فوتش غایت</p> |
| <p>قطعه ماریخ رحلت خواجه سلطانجان واقعه بستی دوم ربیع الاول روز یکشنبه ۱۲۴۲ هجری</p> | |
| <p>چون ازین دار رنج و محنت شد</p> | <p>خواجه سلطان جان بباغ جهان</p> |

| | |
|---|--|
| سال فوتش خرد بجهت گفت | خواجه سلطان جان بجهت شد |
| قطعه تاریخ مسجد بنا کرده مولوی ارادت الله صاحب پسر مولوی عماد الدین صاحب | |
| بنای مسجد و باغ و مکان و چاه نهاد کسبیکه نام نکویش ارادت الله است چو اول انچه بکاری درو کنی آخر ز بهر سال آثار دیگر ملک سعید | که خانه اش کند از دینا باغ بجهت بلند است و الا ترا دو پاک شربت خاک بر آنکه درین دهر ختم کنی گشت بارض من دنیا کعبه نهاد نوشت |
| قطعه آخری | |
| یافت بنا مسجد عایت گفت سر و شمشیر | کرد چه توفیق الطی امداد مسجد زیبای نجبته بنیاد |
| تاریخ از دواج برادر زاده ام محمد امین سلمه الله تعالی | |
| شد از دواج محمد امین بدست رئیس قلم بصورت و معنی نوشت تاریخش | برگ عشرت و ساز طرب شربت جمه از دواج - اسیر نیمه ربیب شربت جمه |
| قطعه تاریخ رحلت مولوی علی حسین صاحب واقع بستی و پنجم رجب آخر شرب با چها شنبه ۱۲۸۲ هجری | |

| | |
|---|---|
| <p>سید علی حسین بفردوس گردید سال وفات گفت لم داغ مرگ او</p> | <p>در داکه حاجی حسین مشرفین چون داغ مرگ او بدلم مانند لاله</p> |
| <p>قطعه تاریخ رحلت مولوی عبدالغنی قدس سره واقعه سبت چهارم شعبان روز چهارشنبه ۱۲۶۲ هجری</p> | |
| <p>کز و باغ جنان را بود در ذوق دل از غم شد چون منقار قلم شوق کز و علم و عمل گردیده شوق ازین طوفان سلامت برد زوق برون ز دخیله از نه چرخ ازرق مقیّد گشت راجع سوی مطلق ملک گفتا بر وحش رحمت حق</p> | <p>جناب مولوی عبدالغنی حیف چو رحلت کرد سوی عالم قدس وجودش بود گویا مصد خیر بباد شعله توفیق چون نوح در آغوشش مع الله کرد منزل بدریا قطره واصل گشت و گم شد چو جسم سال تاریخ وفاتش</p> |
| <p>قطعه تحصیلت شادی ولادت با سعادت خواجه محمد میر سپید صنوبر حسین بن میر مرزا همیشه زاده خواجه احمد حسین صاحب سلمه ام الله تعالی</p> | |
| <p>هر آنچه بطلبیدیم از خدا بدعا دسید و نازده غلی و ریاض نشو و نما</p> | <p>غزارش که آمد برون ز پرده غیب نمود ماه نوی زیر آسمان کون و وجود</p> |

| | |
|----------------------------------|-----------------------------------|
| بلند تر بسم احمد حسین عالیقدر | که خواجه امرا هست و خادم فقرا |
| مراد حضرت نیردان مرید و جہا | معین طالب مولیٰ محب اہل صفا |
| بلطف مہر دل عالمی بدست آورد | بحسن خلق جہانی مسخرست اورا |
| کنون دو حرف زہد شیر زادہ اش گویم | کہ رفت بر روش خال آہ مہر و وفا |
| بدہرش آمدہ صفدر حسین شہنشاہ | چنانکہ شد لقبش خواجہ میر باہر زرا |
| ز فضل خالق ارض سما بساعت بعد | بخانہ اش سپری ہجوماہ شد پیدا |
| نہا و نام بلندش فلک محمد میر | خداش علم و عمل بخشد و حیات و بقا |
| ستان بدخشید و میر مجلس شد | شد انمقولہ حافظ بشان او رہا |
| سروش غیب نداد بسال مولداو | طلوع نیر بروج شرف باوج عملا |

تاریخ رحلت مولوی شاہ عماد الدین صاحب خلیفہ حضرت شاہ
حسن علی قدس سرہما

چو مولانا عماد الدین متاع جان تھی دادہ

رقم زد خاتمہ تاریخش ستون دین برافرا

قطعہ تاریخ ترتیب مکاتبات حضرت استادنا و مولانا شاہ

سلامت اسد قدس سرہ

| | |
|-----------------------|-------------------|
| از منتقامت روزگار است | ذات ملکی صفات کشف |
|-----------------------|-------------------|

تاریخ رحلت حکیم نیر
اکبر آبادی قدس سرہ
بست چہار صفحہ روز
جمعہ ۳۱ صفر ۱۲۰۳
قارفتہ است
لکھنؤ ۱۲۰۳

| | |
|--|--|
| <p>علم و عمل و فضیلت و زهد خواهید و قوف بر علوش صریح و سار حق تعالی حشر چشمه آب زندگانی است طبعی برسان لطیف و نازک بودست سوگمینه حسرت چون شد مجموع سال ترتیب</p> | <p>قائم همه مایذات کشف بینید مصنفات کشف خواهم بد عاحیات کشف گوئی قلم و دوات کشف تا فهم کنی نکات کشف نبدی ز مفاد ضات کشف دل گفت مکاتبات کشف</p> |
| <p>رباعی شتمبله تاریخ تولد دختر مولوی فدا حسین صاحب برادر نسبتی شاه محمد یحیی صاحب</p> | |
| <p>ایزدی فدا حسین از لطف و کرم هنگام ولادتش ز بحر تاریخ</p> | <p>بخشید چو دختر سعادت تو ام فرمود پدر که دختر زیبایم</p> |
| <p>قطعه تاریخ تولد دختر نیک اختر شاه محمد یحیی صاحب متخلص بیچیه واقع بستان و پنجم جمادی الاولی سلمه الله تعالی</p> | |
| <p>شاه ملک فقرودین یحیی که هست زاد زیبا دختری در خانه اش</p> | <p>از سخن سنجان و معنی پروران یا الهی باد از نیک اختران</p> |

| | |
|---|---------------------------|
| سال میلادش چو پدیدم سعید | پیر عظم گشت زریب خجست |
| قطعه تاریخ مسجد تعمیر کرده میر فرحت علی صاحب بدیع | |
| بنام مسجد کے کرد فرحت علی | شداورا چو توفیق نعم الزین |
| بسال عمارت نذازد سرشوش | کہ طوبی للارکیت عنیق |
| قطعه تاریخ تعمیر مسجد چودہری واحد علی صاحب | |
| ساخت واحد علی لوجہ اند | مسجد بی نظیر و بی مانند |
| گفت سال عمارتش ہاتف | انفاکبہ لا یضی |
| قطعات تاریخ رحلت سراسر حسرت جناب | اندواید |
| منشی واعظ علی غفر اللہ لہ ولی واقعہ دواڑہم | |
| رمضان روز سہ شنبہ وقت فجر ۱۲۷۴ | ۱۲۷۴ |
| چون پدرم حضرت واعظ علی | رفت گلگشت جان چون نسیم |
| بر در فردوس بتاریخ گفت | خازن جنت لکاحسن عظیم |
| | دیگر |
| واعظ علی آن بلند ہمت | کش مثل درین زمانہ کم ہے |
| در حلم و وقار بود کوسے | در بابینما و ست و کرم بود |

| | |
|---|---|
| <p>بیدار دله که خوابه فقر جادور تھے کہ خط خوبان اقلیم خطوط در کف او صاحب رائی کہ دین و دنیا آن حاجی با صفا کہ دایم لبیک بداعی اجل گفت سال و مہ و وقت حلت او</p> | <p>در پرده دولت و شتم بود شمرنده حسن آن رقم بود سلطان قلم و قلم بود از خوبی نظم او بچشم بود مشتاق طواف او حرم بود روز رحلت چه روز غم بود ماہ رمضان سپیدہ دم بود</p> |
| <p>بسیوی جنت برین نمود از چنان سفر نوشت سال طیش غم بدائی پدر</p> | <p>چو والد من خیرین بکلم رب عالمین دلہ باشک سرخ بریاض روز زمین</p> |
| <p>زین عالم فانی شدہ در عالم دیگر ز انز و شدہ تاریخ وفاتش غم دیگر</p> | <p>افسوس کہ واعظ علی پاک طبیعت بود دست ز صغر غم فوٹش چو قوتیر</p> |
| <p>زیندار فنا چو کمر در حلت</p> | <p>حاجی و اعظ علی است بس</p> |

| | |
|---|--|
| <p>ثانی عشر و سید و دم بود معصره عام دان پی فوت ۱۲۴۴</p> | <p>شنبه و یوم صوم و رحمت معقوباد ایچند ایچنت ۱۲۴۴</p> |
| قطعه دیگر | |
| <p>والدین غفر الله له سال اینجادنه جان فرسا</p> | <p>شد سوی خلد برین چون سفره گفت دل آه غم غمے پدری ۱۲۴۴</p> |
| قطعه تاریخ تعمیر مسجد مولوی امیر اسحق صاحب | |
| <p>چو مولانا امیر اسحق والدین بجای مسجد خام از سر نو رقم و خامه تاریخ عمارت</p> | <p>که وصف است از نظم زیاده بنای پنجه با وسعت نخاده عبادتخانه حق زیب داده ۱۲۴۴</p> |
| <p>قطعه تاریخ حلت خواجه احمد حسین مغفور که آزادوش میرست و در محفل نشاط بایونند لال ناگاه جان بحق تسلیم کرد</p> | |
| <p>چو کرد احمد حسین صاف مشرب رقم حسرت و خسته تاریخ</p> | <p>بسی خشت از بزم جهان عسرم بخت آه رفت آزاده برین بزم ۱۲۴۵</p> |
| قطعه دیگر | |
| <p>چو رفت احمد حسین آینه صاحب خیر</p> | <p>سبکرو خانه از دنیا درینجا</p> |

| | |
|---|---|
| پی سال وفاتش هاتف غیب | ندارد آه وادیلادینا ۱۲۴۵ |
| قطعه آخری | |
| خواجہ نیکو خصال احمد حسین آنکه زیب محفل احباب بود حسرت دلمسته سال حلتش | روی خود ناگه ز چشم مانخت از چه رویار بربیر خاک خفت آه آه از ارتحال خواجہ گفت ۱۲۴۵ |
| تضمین مادہ مرقوم بطور دیگر | |
| خواجہ احمد حسین نیک خصال گفت تاریخ حلتش حسرت | کرد حلت ازین جهان ناگاه آه از ارتحال خواجہ آه ۱۲۴۵ |
| قطعه تاریخ تزویج ثانی مولوی عبد الحمید صاحب پسر مولوی احمد اسد صاحب | |
| جوان حسد مند عبد الحمیدم چو شد فردا ز حلت زوج اولی پدر داد بار دیگر از دوا جش دعا گور رقم کرد تاریخ شادی | که علم و هنر باشدش خاندانی ازین دار فانی بعهد جوانی بصد عشرت و شادی کامرانی سبارک بوی باد تزویج ثانی ۱۲۴۵ |
| قطعه تاریخ وفات بابو چخی لال | |

| | |
|--|--|
| <p>بودست زینود ریکی پراز سحر کین آسمان شکست چنین لعل بی بجا</p> | <p>واسته تا که چنی لال از جهان گذشت شد حبس حال مصرع تاریخ فوت او</p> |
| <p>تاریخ رحلت شیخ امداد علی مرحوم مخفور</p> | |
| <p>اگر امر وز ترا مال بود سر داکو عمر کو ماه ترا خواجہ بہت اما کو نبود هیچ سفر کردہ چنین تنہا کو انکہ نگذشتہ و نگذاشتہ این دنیا کو شیخ امداد علی صاحب مال اما کو</p> | <p>ایکے بر دولت دنیای دنی نیازی جمع اسباب تنعم کنی از طول امل آدمی ز او دران روز کہ میرد ہیچات منعم بود درین شہر کہ باد اخفور ہاتف غیب نہا کرد بسال فوتش</p> |
| <p>قطعہ تاریخ رحلت جا رہیثیہ فقیر واقع بہت و پنجم فی القعدہ روز دوشنبہ بعد مغرب ۱۲۵۵ شمسی</p> | |
| <p>کہ آوردم بھند از جسدہ اورا درون دل مقامش چون سویدا سوادش چون سواد دیدہ زیبا نگار عنبرین روے دل آرا ہمی افزود نور دیدہ ما</p> | <p>کنیزے داشتہ صاحب تمیزے قدش سر ویکہ از خاک حبش خاست بتی سرخیل سبز ان سیدہ فام ز صحرای خن آہوی مشکین سرپایش بسان مردم چشم</p> |

| | |
|---|--|
| سليم الطبع و سالم از معائب اجل ناگاه آمد بر سر او بکن در زمره حوران جنت ز بافت از پی سال وفاتش | بسلمی بود ازین معنی مسد ز دنیا برد او را سوی عجبی بفضل خود مقام او حنایا ندا آمد بخت رفت سلمی |
|---|--|

قطعه آخری

| | |
|--|--|
| آن کنیز جشی مرد افسوس حسرت سوخته دل تا بخشش | ز نیست بی او بود از بختی من ز در قم چیه بختی من |
|--|--|

مثنوی

| | |
|--|---|
| باختیار نکردم ترا بر رخاک بر آورند گل لاله سر زریزین خیال تو نرود هیچکجه چشمم ترم اگر چه زهر فراق تو کار کرد بجان وصال نیست پس از مرگ امید حشر تا نوشت سال وفات تو خامه بدل چاک | که نیست چاره رتق بر خالق افلاک تو نیز سبک بر شای سرفراست چاک چنانکه یاد تو یکدم ز خاطر غمناک ولی امید که گردد وصال تو تریاک اگر رویم بخت ز فضل انیر دپاک سقا اللطیف بامطرار لطفه مشواک |
|--|---|

قطعه تاریخ رحلت مولوی سید خیرات علی مرحوم واقع شده مرصع الصد

| | |
|---|---|
| <p>در علم و هنر و ری بگانه سوی دار البقا روانه امریافت بهشت جاودا ۱۲۴۵</p> | <p>خیرات علی رئیس وسید چون گشت ازین راه بی فانی بافت سه وفات فرمود</p> |
| رباعی | |
| <p>فمود بگریستن جنت میل تاریخ وفات نام او شد بی میل</p> | <p>خیرات علی شریف قوم و خیل زانرو که بجزرت علی یافت نجات</p> |
| قطعه تاریخ رحلت مولوی واجد علی بنارسی لکهنوی غفر الله له | |
| <p>در علوم متعارف استاد داشت در کتب جلدیاد اهل تحصیل ازو خاطر شاد رفت زین منزل حسرت بنیاد روز آدینه درین اجازت جامی در جنت جاوید یاد نازل روضه علیین باد ۱۲۴۶</p> | <p>عالیم با عمل خوش اخلاق بود و واجد عیش اسم شریف طالبان یافته تکمیل ازوی در غربی به مقام چیده بست و سوم ربیع الاول ایزد پاک ز رحمت اورا گفت تاریخ وفاتش حسرت</p> |
| قطعه تاریخ رحلت خواجه عبدالعلینان صاحب واقع شب | |

دوشنبہ پنجم، ۱۵ الاولیٰ ۱۳۲۸ھ ہجری

رئیس خواجگان عبد العلی خان
 بسر عمر در از خویشی شدن کرد
 چو حلت زینچان فرمود برخاست
 چو کردم فکر روز و ماه و سالش
 بگو باید آه و صنم اول

مخال باغ تائب، منت
 زبرد و طاعت مولے اے
 زعفرل شور و اولیا درینا
 بمن فرمود پ عقل دانا
 شب دوشنبه و شھر جمادے
 ۱۲۶۶

تاریخ وفات جناب خلیفہ احمد سعید قدس سرہ و
طیبع دوم ربیع الاول روز شنبہ ۱۲۴۴ھ

عازقہا اسرار حق احمد سعید
داشت بدہلی قدم استوا
خانقہ منظرے از فیض او
بر اثر شاہ علام علی
امر بہ عرف نمودن حق خلق
بعد از ان کرستم اہل بغی
رفت بسوی حرمین شریف

پادشاه مملکت معرفت
 بادوم باغستان میخانه و درخت
 مهبط انوار و فلک منتزاع
 کرده سلوک کرده و حلاوت
 نخی عن المنکر و المعص
 شجر در آید عجب تملک
 بود راز پاک که با نیت

[illegible]

| | |
|--|---|
| گشت روان سوختن عاقبت غلغله آگند نگو آخرت ۱۲۴۴ | در بلد طیبه مصطفی باتف غیبی پے تاریخ او |
| | رباعی |
| رحلت فرمود یافت در خلد محل گوسه شنبه شهر ربیع الاول ۱۲۴۴ | چون شاه احمد سعید فخر کمل پرسند اگر سال وفاتش حسرت |
| تاریخ وفات حسین علی شاه واقع دوازدهم ربیع الاول روز یکشنبه بمقام پهلوار پور | |
| بوجدو حال بحق جان سپرد روز سماع وفات شاه حسین علی بسوز سماع ۱۲۴۴ | بیولم مولد خیر البشر حسین علی صیر خامه نوا ساز شد بتاریخش |
| | ایضا |
| با علی ای همدان گردیده جفت و انگهی آسوده زیر خاک خفت حال شورش جان بحق سپرد گفت ۱۲۴۴ | واصل حق آنکه در نامش حسین جان بشورش داد در وقت سماع حسرت دلخته سال فوت او |
| تاریخ رحلت حضرت خوشدامن صاحبیه اقعہ شب بست و هشتم از شهر جمادی الاولی شب چهارشنبه | |

لیل سبت ہشتم

قطعہ تاریخ ولادت فرزند شیخ محمد یحییٰ سپہنشی اکبر علی

| | |
|---------------------------|--------------------------|
| جناب عالی اکبر علی را | کہ قبول حق است و برگزیده |
| خدا بخشید چون فرزند فرزند | کہ بادادرتغسم پروریده |
| سروش گشت تاریخ ولادت | سعادت توام و نور و دیده |

تاریخ بنائے مسجد مولوی الطھر حسین صاحب بمقام محمد انوان
و سال تمام آن

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| بن الطھر حسین با صفا کرد | بزر نیگون کاخ مقرنس |
| مصفا مسجدے تقویٰ اساسی | ز بھر طاعت مولے تقدس |
| پئے سال بنا و عام تمام | ترا این بیت باشد کافی و بس |
| نباشد مسجد الا قصہ مثالی | تعالیٰ اللہ عجیب بیتی مقدس |

قطعہ تاریخ رحلت پر حشرت بر خوردار محمد امین
عرف عبد الغفور غفر اللہ له واقعہ سبت و خیم
صفر روز شنبہ وقت ظہر ۱۲۴۵ھ ہجری

| | |
|-----------------------------|------------------------|
| جوان بخت از جہان عبد الغفور | بمقدس نهاد افسوس افسوس |
|-----------------------------|------------------------|

عبد الغفور غفر اللہ له واقعہ سبت و خیم
صفر روز شنبہ وقت ظہر ۱۲۴۵ھ ہجری

| | |
|--|---|
| اجل فرصت آید افسوس افسوس ۱۲ ۴۸ | قلم سالت رنمزد بادل چاک |
| | قطعه دیگر |
| در عالم ثبات زد نیای پرفساد در خون طغیان گفت که داخل نخل باد ۱۲ ۴۸ | درد که نور دیده محمد امین گذشت حسرت چو سال رحلت او خواستم دل |
| | بر خور دار ما کجا ۱۲ ۴۸ |
| قطعه تارنج رحلت مولانا فضل حق رحمه الله واقعه ۱۲ صفر | |
| عالم اجید ابلاریب بجفاء فلیس من عیب فضل حق هو القف الغیب ۱۲ | قد توفی الاله فضل الحق ان نفاء الولاة من بلدة قال تارنج لا ذریک ۱۲ |
| تضمین پاده مرقومه در فارسی | |
| جنی گشت نیست ریب مرا فضل حق سروش غیب مرا ۱۲ | مولوی فضل حق چو رحلت کرد گفت تارنج او لا ذریک ۱۲ |
| تارنج انتقال خلیفه لعل محمد | |
| که بود مرد معمر بکنج مرقد خفت جواب پیر خرد او ستاد ناپر گفت | خلیفه لعل محمد بنائیزی استاد ز سال رحلت او چون سوال کرد دلم |

قطعه تاریخ رحلت مولوی گوهر علی صاحب افعه تاریخ
نوزدهم جمادی الاولی روز دوشنبه

| | |
|-----------------------------------|----------------------------------|
| آنکه ز گوهر و علی بود مرکب اسم او | داشت سخا حاتمى معین زمانه بود آه |
| سال وفات او نوشت خامه استیلا | آه نماید گوهر بحر حسن وجود آه |

رباعی

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| گوهر علی حمیده اخلاق و صفات | مصرگاه سر آمد اجلش کرد وفات |
| معروف بنخیر بود در صین حیات | تاریخ همت یافت اهل انجرات |

تاریخ انتقال خواجه فیض الله تحت لیس بغیرت واقع
چهاردهم جمادی الآخر

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| خواجه فیض الله فرحت از جهان | رفت و راحت در دل مخزون ماند |
| سال فوتش ملک حسرت زد رقم | های فرحت در زمان اکنون نماند |

قطعه بطور آخر

| | |
|----------------------------------|---------------------------------|
| فرحت که بود دانش فیض از جهان رفت | دل زین غمست پر خون جان بست مخرو |
| پسند از تو حسرت گرسال انتقالش | گواه در زمانه فرحت نمانده اکنون |

قطعه تاریخ تحنیت شادی تزویج خواجه علی نقی عرف

علی نواب پسر خواجه محمد کاظم صاحب

| | |
|---|-----------------------------|
| مولوی خواجه محمد کاظم | معدن جو دو سناو مہمت |
| متخلص بقادر اشعار | باد پیوستہ بامن و صحت |
| پسرش خواجه علی نواب | چون پدر صاحب حسن بخت |
| عقد تزویج بہ بنت الہم یافت | باہر شکست و زیب و زینت |
| ہر دورا باد مبارک یارب | روز و شب شادی و عیش و عشرت |
| خواستہم چون سنہ این شادی | گفت دل تھنیت با بہجت |
| قطعہ تاریخ ارتحال مولوی شاہ محمد حسین خلیفہ شاہ نعمت اللہ | |
| پھلواری و قدس سرہا بکہ معظمہ واقع دوازدم شعبان ۱۲۰۳ ہجری | |
| شہ اقلیم فقر و دین کہ نامش | محمد با حسین آمد بشہرت |
| بہ علم ظاہر و باطن بگاہ | کہ جامع بود در شرع و طریقت |
| مجیب اللہ شاہ و نعمت اللہ | کہ پلواری از ایشان یافت عزت |
| خجواب بودہ اند آن مرد حق را | از ایشان وارث مجد و کرامت |
| زارض ہند در ملک عرب رفت | تمتع یافت از حج و زیارت |
| ز آثار رسول انس و جان نیز | مشرف شد ز مسرے غر و سعادت |

| | |
|--------------------------|-------------------------|
| بشعبان معظم کم در حلت | میان مکه زین دنیای فاله |
| بغریب یافته موت شهادت | درون جنة المعلى دفین شد |
| که آن حاجی ز مکه رفت جنت | رقمزد کلک حسرت سال فوتش |

۱۲۶۸

قطعه آخری

| | |
|---------------------------|-----------------------|
| زین جهان و شتافت در فردوس | چون محمد حسین شد سفره |
| نعمه السبب یافت در فردوس | گفت سال وفات او هاتف |

۱۲۶۸

قطعه دیگر

| | |
|-----------------------------------|--------------------------------|
| از رو او در خشان انوار زنده و کفو | آن مقتدای دوران مهر سپهر عفان |
| تا نام نامی او گره دد بتو هوید ا | اول بگو محمد زان پس حسین بزوان |
| بر و از کرد در وحش در اشتیاق مو | در مکه شریفه براوج عالم قدس |
| گفتا که کرده آرام در جنت معالی | جستم ز هاتف غیب تاریخ انتقاش |

۱۲۶۹

قطعه تاریخ رحلت میر شاه غلام حسین صاحب غفر الله له

| | |
|-------------------------|------------------------|
| مرگ او دل چو تیغ بخر شد | سید با صفا غلام حسین |
| آب رحمت بتبرقش پاشد | در ته خاک آرمید حسدا |
| بر و الله تر تبه باشد | سال تاریخ رحلتش ز جهان |

۱۲۶۹

| | | |
|--|---|---|
| | ایضا | |
| | نورِ ضریحہ | |
| | ۱۲۶۹ | |
| | آہ پوشید چون لباس کفن در بہشت برین گزید وطن | حاجی باصف ظہور الحق ہاتف غیب گفت تاریخش |
| | ۱۲۶۹ | قطعہ دیگر |
| | بسوے آخرت دارِ محنت قلم کوچ ظہورِ الحق رستم زد | چو شد کوچ ظہورِ الحق ز دنیا پے تاریخ آن بر صفحہ دہر |
| | ۱۲۶۹ | قطعہ تاریخِ رحلت میر افضل علی مرحوم واقعہ شانزدہم جمادی الاولیٰ روز دوشنبہ |
| | آہنگ سیرِ جنت نمودہ اوسوی جنتِ رحلت نمودہ | چون سید پاک افضل علی آہ حسرت رفت ز سال وفاتش |
| | ۱۲۶۹ | قطعہ آخری |
| | شد بخوان نعیمِ جنت ضیف | میر افضل علی با آداب |

| | |
|--|--|
| بار دیگر گویے تاریخ | میر افضل علی زروی حیف |
| رباعی شتعلی تاریخ ولادت پسر سید فضل الرحمن | صاحب مسمی بہ خلیل الرحمن سلمہما اللہ تعالیٰ |
| فضل الرحمن رئیس باشوکت و شان | دادش نیردان پسر چوہاہ خوشان |
| پرسند چوہام و سال مولود سعید | گو نور وید ہا خلیل الرحمن |
| قطعة تاریخ ولادت فرزند ارجمند شاہ محمد کجی صاحب کہ شب | مہتمم ماہ مبارک رمضان اتفاق افتاد سلمہما اللہ تعالیٰ |
| خدای غوجل لیلة الخميس بیچے | عطا بخشہ پسر کرد چوہاہ خوشان |
| چون پنجشنبہ گندم بفکر سال ولادت | سروش غیب اکرد سابع رمضان |
| قطعة تاریخ انطباع ثنویات شجرات خمس منظومہ شاہ امین احمد فردوسی | |
| چون شاہ امین دین احمد | آراستہ باعلوم و آداب |
| جمع شجرات خمس در نظم | فرمود برائے نفع احباب |
| شد ثنویات پنجگانہ | از حرمت اولیا و اقطاب |
| چون خمسہ حضرت نظامی | گنجینہ گو صرور زرناب |
| بعد از صلوات خمس خوانند | این ثنویات را بحراب |

| | |
|---|---|
| چون پنجه آفتاب افکند مانند حواس خمسہ در کار در سایہ این بختال جنت در قالب طبع چون درآمد از مانتف غیب آمد آواز | پرتو برش جہت بصدتاب در طاهر و باطن است دریاب ای سالک اہ زو و شتاب سالش جہتند جملہ احباب باد این اشجار خمس با آب |
|---|---|

۱۲۹۹

قطعه آخری

| | |
|--|---|
| شجرات سلاسل خمہ ساخت در نظم جمع و شد مطبوع سنہ طبع خامہ حسرت | شاه این مستودہ شد همچو گلستہ زیباغ بہ شد شجر خمس سبز باد نوشہ |
|--|---|

قطعه تاریخ ولادت فرزند دلبند مولوی بدایند صاحب مسمی نعم

| | |
|--|---|
| حق داد بہ مولوے بدایند مادر پدر و عزیز و خوشیان جد پدرست نعمت اللہ آن یک بفنا و فقہ معروف زان نعمت احمدی بخادہ | فرزند ترینم پر نیراد گشتند ازین نشاط دلشاد جد مادہ در کن احمدے باد دیگر معلوم بود استاد نامش پدر حجتہ بنیاد |
|--|---|

| | |
|-----------------------|------------------------|
| یارب قدرش بلند گردان | عمرش باد افزون هر شهاد |
| این نوگل بوستان خوبی | آسیب خزان گنج میناد |
| چون از پی یادگار حباب | رفتم بفر سال میلاد |
| تاریخ ولادتش عیان شد | از نعمت خاندان اجداد |

قطعه تاریخ انتقال مرزا امان علی ذبیح واقع دوازدهم
و یقعه روز جمعه

| | |
|---------------------------|-------------------------|
| بود امان علی میرزا | شاعر خوش فکر بلیغ فصیح |
| کشته عشق آمده بود از آل | داشت در اشعار تخلص ذبیح |
| در صف عاشق سخنان همچو میر | شور فکن شد بکلام طلیح |
| طائر روشن قفس تن گنج داشت | ساخت نشین بفلک جنج |
| بسکه خراشید غمش سینها | خسته بگر باشد و دها جرج |
| سال وفاتش دل مجروح من | گفت که آلام وفات ذبیح |
| جمعه ذیقعه و ثمانت عشر | روز و سه اقعده گفتند بح |

قطعه تاریخ رحلت حافظ سعد الدین بن حافظ محمد ابراهیم
بن حافظ نور احمد خوشنویس لکنوی قدس سره

| | |
|---|---|
| <p>آن خفید رشید نور احمد عارون پاکباز حق آگاه قدر او می شناخت سناک آه یافت جادو مقام قرب آله یافت دیدار حق بخت آه</p> | <p>حافظ خوشنویس سعد الدین صاحب وجد و حال و جوش و خروش بود اهل سماع و مستی و شور چون ازین دایره ثبات گشته گفت سال وفات او حصر نداشت</p> |
| ایضا | |
| حافظ سعد الدین آگاه دل | |
| قطعه تاریخ تولد فرزند دلبند میر تجل حسین صاحب سلمه الله تعالی | |
| <p>گل آمد مرده مرغان چمن زار صبا هر سو صلا می عبسش در داد رنگلبانگ مبارکباد و میلاد بطل والدینش زنده ماناد چه نام از حسن و خوبی میدهد یاد ز حاسد چشم بد یارب ببیناد رقم زد صاحب فضل و هنر یاد</p> | <p>بهار آمد بشارت می پرستان نشاط و خرمی چون بنره زرد جوش عنادل گوشش گل پر نغمه کرده که زاراد اسال طفل مه جبین پذیر نامش تجل با حسین است گلی از گلبن باغ سیادت مسلم بر صفحه ایام ساش</p> |

قطعه آخری

این پسر چون سیه جهان افروز

بششم ماه حج دوشنبه روز
۱۲۴۹

متولد بفضل خالق شد

در چه تاریخ و در چه روز و چه ماه

نام تاریخ نذر الرحمن

قطعه تاریخ حلت شاه منظر الحق قدس سره

ره نور دجنت فردوس گشت

منظر الحق از سر هستی گذشت
۱۲۴۹

منظر الحق چون ازین فانی سرا

گفت تاریخ وفات او حسد

قطعه تاریخ حلت میر امام علی صاحب قدس سره

بود در اقصا وحید زین

کرده هجرت از سر زمین وطن

جان پاکش مفارقت از تن

سنه رحلتش زردار محن

جنت آراستند از پے من
۱۲۴۹

سید پارسا امام علی

ساکن مکه معظمه شد

همدران بقعه مبارکه کرد

دل اندوهگین من می جست

روح او در خیال آمد و گفت

قطعه تاریخ حلت حاجی شیخ بزکات مدد مرحوم

کرد از اینجا غیمت فرودی

حاجی نیک نام بابرکت

گفت تاریخ بیلش با تفت مسکنش باد جنت فردوس

تاریخ شفا یافتن فقیر از مرض صعب

شفا فی الرب فاشکریه

قطعه تاریخ رحلت پر حُسن و خواجه محمد کاظم متخلص شفا
واقعه نهم ربیع الاول روز سه شنبه ۱۲۸۲ هجری

| | |
|-----------------------------------|---------------------------------|
| شفا چو رفت ازین خاکدان بعالَم قدس | باوج عرش برین ناله و فغانم رفت |
| چه دوست بود جناب محمد کاظم | چگویمت که زمرگش چچا بجانم رفت |
| ز بد و عمر شفیق متدیم بود مرا | ز دل قرار و زتن طاقت نتوانم رفت |
| سعید خسته جگر سال رفتش ز جهان | رقم نمود که آن یار محرابانم رفت |

دیگر

| | |
|-------------------------|----------------------------|
| خواجه کاظم شفا متخلص او | کرد از نیجا چو غم سیه بهشت |
| بکلام معنی نگار تاریخش | وای از ارنحال خواجه گفت |

سده آه وصال محمد کاظم

قطعه تاریخ ولادت فرزند ارجمند میر مکرم حسین صاحب

| | |
|-------------------------|---------------------------|
| مکرم با حسین آن سید پاک | که بر روی زمین باشد فرشته |
|-------------------------|---------------------------|

| | |
|---|----------------------------|
| خدايشن دافرنه ند پر پير و | تشن بازنگ بوی گل سرشته |
| چونا مش خواستم شعر تبارخ | قلم سید ظهور الدین نوشته |
| قطعه تاریخ رحلت مولوی مراد الدین | |
| مولوی نعمت الدین قیامی قیام پنجم رجب روز پنجشنبه | |
| توفی مراد الله انفس عمره | بعلم و تدبیر و اتباع طاهر |
| و کنت کبایط الباء عام فوت | فالهنی مولا حیی سبحان غفر |
| دیگر | |
| عالم با عمل مراد الله | که همه عمر کرد کار حسدا |
| چون ز فانی سرای نیافت | گشت تاریخ دو سید حسدا |
| قطعه تاریخ رحلت مولوی محمد فرید بچکوار و رحمت الله بدین | |
| چون محمد فرید طالب مولی | هجرت از سر زمین هند گزیده |
| کرده رحلت بنجاک پاک دینه | ساغر باد طهور کشیده |
| هاتف غیب بحر سال و فاش | ز دندان و دست نزد دست سیده |
| قطعه تاریخ رحلت شاه کبیر الدین احمد قدس سره و واقعه ختم فیض | |
| چون کبیر الدین احمد شاه دین | مقتدا عصر در احوار سیر |

| | |
|---------------------------|-----------------------------|
| کمر در حلت از قضاے کردگار | سوی فردوس برین زین کهنه دیر |
| سال تارنج و فاش خواست دل | گفت هاتف کان مفر فابخیر |

۱۳۸۹

قطعه آخری

| | |
|---------------------------------|--------------------------------|
| پوشاه کشور فقر و فنا کبیر الدین | کبنج مرقند و خفت خوش به بیگیری |
| ز روی صورت و معنی سینین رحلت او | هزار و دوصد و شتاد آید از چری |

۱۳۸۰

مارنجھای وصال حضرت استاذنا مولانا شاه محمد سلامت علیہ
کشف قدس سره واقع سوّم رجب روز شنبه ۱۲۸۱ هجری

از آیہ قرآن

كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ

مُتَّقِبَسْ اَزْ دَعَايِ مَانُور

رَضِیَ بِاللّٰهِ رَبًّا

۱۳۸۱

قصیده

| | |
|------------------------------|-----------------------|
| ای دیده بگریه کوشش و خون بار | وی سینه برار ناله راز |
| ای دل سبق فغان پیامو | کن با من ناصبور تکرار |
| در داکه شکست ساعیش | از سنگ بجای چرخ دوار |

وقتست که زورگار گردد
 فخر الفضل محقق عصر
 شمس العرفا که بود عالم
 بدر الکمل که در کمالات
 صدر الشعرا بلیغ دوران
 زین الخطبا که منبر عظم
 شیخ العلامت است
 چون باد بچار رفت بیرون
 یکسر همه خیر کرد از و گل
 از فکر صواب خویش کردی
 اکنون که گذشت از سر ما
 میکرد بیک نگاه نخل
 میداد جواب هر سوال
 هر نکته که بود در کیت
 بالکثرت طاعت و عبادت

از ظلمت جمل تیره و تار
 در جمل علو بم سر ذخار
 از پر توروی او پر انوار
 معروف بلاد بود و اصفا
 کشفی است تخلص در اشعار
 بود از قدش بلب بر مقدار
 مشفق بر طالبان پذیرا
 زین باغ کهن کجاست پر خا
 پاک آمد و پاک رفت ازین دار
 در دم آسان هزار و شوار
 ما یم و غم هجوم افکار
 هر عقده که بد محل انظار
 از جودت طبع وقت آثار
 میکرد با نعل علم ایشار
 تصنیف کتاب کرد بسیار

تحریر شهادتین و مولد
 بر مسلک مستقیم تمام
 دل داده حب آل احمد
 در پرده علم خواجه فقر
 در شتر طهوری و ابوالفضل
 شاگرد و نیندستعدان
 بود دست بخلق حجت حق
 در نقبتش نکرد دم اطرا
 تا سحر زد دست او جدا ماند
 کم کن جنج و فرع سعیدا
 در حضرت ذوالجلال ابجد
 یارب طفیل سرور دین
 جایش بده از کرم بغیر دین
 کردم چو حساب سال حلت
 تاریخ وفات او بر آمد

اشباع کلام و دیگر اسفا
 چون صاحب کبار و آل اطبا
 هم پیر و چار یار اختیار
 مست از مخم عشق تحت استا
 در نظم قبیل نغمه گفتار
 ز انجمله مرا کمینه انکار
 بروی نه و رو منیع انکار
 گفتار مرا تو راست پندار
 انا قد گفت صد بار
 در امر خدای صبر پیش آر
 از بجز دعا و دست بردار
 محبوب تو و رسول مختار
 در زمره اولیای ابرار
 با جان خیرین بن دل افکار
 از نام خدا که هست غفار
 ۱۳۸۱

در نقد آل خدیجه
 ای صاحب کبار و آل اطبا
 هم پیر و چار یار اختیار
 مست از مخم عشق تحت استا
 در نظم قبیل نغمه گفتار
 ز انجمله مرا کمینه انکار
 بروی نه و رو منیع انکار
 گفتار مرا تو راست پندار
 انا قد گفت صد بار
 در امر خدای صبر پیش آر
 از بجز دعا و دست بردار
 محبوب تو و رسول مختار
 در زمره اولیای ابرار
 با جان خیرین بن دل افکار
 از نام خدا که هست غفار
 ۱۳۸۱

قطعه

| | |
|------------------------------|--------------------------|
| حضرت کشفی که اسرار علوم | بود کشف و ضمیر روشنش |
| آه ما را بود استاد شفیق | دخل کامل بدجهر علم و فنش |
| شد جهان تاریک از ظلمت چو کور | جان پاک آمد چو برین آتش |
| باد یارب از وفور فضل تو | ابر رحمت سایبان فتنش |
| ز در قم سال وفاتش خامه | جنت فردوس باد آسکشنش |

قطعه آخری

| | |
|--------------------------------|------------------------------------|
| شد سفری از یحسان کشفی بعدیل ما | شعوه علم و فضل او در همه ملک چارست |
| کرد سعید جان لب سال وفات اطلب | گفت دل خیزن که آه دوست سید دوست |

قطعه ثالثه

| | |
|-------------------------------|------------------------------|
| مولوی سلامت اند کشفی از رحمت | انتقال در جهان کرد چون بامرب |
| سال حلتش دلم بجز یادگار خواست | ز دنیا سر و شغیب ثالثه مر جب |

قطعه تاریخ رحلت قاضی نور علی مرحوم خلیف مولوی
منور علی مغفور واقع ششم رمضان المبارک

| | |
|-----------------------|-------------------------|
| قاضی نور علی بحکم قصا | کرد چون شمع زندگی خاموش |
|-----------------------|-------------------------|

| | |
|--|----------------------------|
| سال تاریخ بادل رنجور | قاضی انور علی بگفت مروت |
| قطعه تاریخ حلت مولوی ہادی علی خضر اللہ بلیدہ لکھنؤ | |
| حاوی علم عقلی و فنی | از اصول و فروع دین آگہ |
| آنکہ ماہ یعلیٰ بود ناش | کہ در حلت ازین جهان آون |
| وہ سناورا نیتواند گفت | نامہ دوزبان کیے از دہ |
| گفت سال وفات او ہاتف | یافت ہادی علی بخت |
| قطعه تاریخ حلت سید شاہ محمد قاسم قدس سرہ واقعہ | |
| ہفتہ ششم شوال روز پنجشنبہ ۱۲۸۱ | |
| سید پاک صاحب برکات | کہ درین نشہ نیم کی کشت |
| شد ز جمع محمد وقاسم | نام نیکوی آن ستودہ شربت |
| راست با ذوق و شوق و جد | کہ در حلت چو زیہان بہ بہشت |
| خامہ راست گوی تاریخش | عاشق صادق خدای نوشت |
| تاریخ چاہ خانہ باغ فقیر | |
| چاہ کر قعرش آید | بعطشان کہ عذب فراتیم |
| تاریخ ازو میرسد این حد | بیالشنہ آب حیاتیم |

تاریخ بستن خیابانها بصحن خانه خودم

چمنها ساختم در صحن خانه
بشاخ یاسمین بر صفحه گل
بهشت آسا پر از گل های زکین
نوشتیم سال او باغ ریاحین

قطعه تاریخ حفظ حافظ عبدالمعنی پس حافظ محمد کریم
آروے سلمہا اللہ تعالیٰ قرآن شریف را

حفظ قرآن چه منصب عالی است
هر کرا دست داد این دولت
کے رسد ہر کسے باین منصب
بکف آورد نقد مر مطلب
باجبائے واحد قافے گرام
میدہم شردہ سرور و طرب
کہ محمد کریم پاک نضاد
صاحب عقل و فہم و علم و ادب
بود خود حافظ کتاب کریم
ولد ارشدش بان اب
نیز شد حافظ کلام اللہ
اے خوشا طالع وز سہ کوکب
سال تاریخ حفظ او جستم
گفت دل حافظ کلام رب

قطعه تاریخ انتقال جناب مولوی محمد ابراہیم گزنہسوی
واقع شب نهم ماہ مبارک رمضان ۱۲۶۲ سنہ ہجری

فخر عالم محمد ابراہیم
بہود در علم و فضل بے ہمتا

| | |
|---|--|
| <p> حامی شرع و تابع سنت شد مدرس بشهر کلکته بختی که هست دیوانش کرد شرحش چنانکه می شاید جدا و مولا که این الله هم بکلکته زیب مدرسه بود در بیان آثار نبوی مسکنش تدریه نگر خضر شب شنبه نهم ز ماه صیام جای او کن بفضل خود یارب گفت سال وفات او ناتف </p> | <p> مادی دین و صاحب تقوی رونق تان داد مدرسه را متداول سیانه فضل گشت مطبوع و نافع ادا پیش از بود افضل علما داشت بر سبب فضیلت جا کرد نظم قصیده غظم طالبان علوم را ماوا کرد رحلت بسوی دار بهشت جنت عدن و سایه طوبی از سر آه بدخلیل خدا </p> |
|---|--|

قطعه آخری

| | |
|---|---|
| <p> کرد افسوس جان بحق تسلیم شد بگلزار جنت ابراهیم </p> | <p> مادی دین محمد ابراهیم سینه رحلتش خرد گفت آه </p> |
|---|---|

قطعه تاریخی رحلت الهیانه منشی امیر علیجان بجاور

| | |
|---|--|
| چون صاحبۀ امیر ذوالقدر تاریخ وفات گفت با توف | بگذشت ز دار است بنیاد بانت رسول حشر و باده |
| قطعه تاریخ رحلت فشی محمد اکبر علی سندیلی قدس سره | |
| فشی اکبر علی سندیلی برسته احرام حریم کعبه داشت در مکه قیام از پی حج آب کم داشت بپایان آمد ارجعی ایها النفس شنیه رفت در حضرت آب تشنه شوق حسب حال آیده سال فوتش | صالح و متقی و مرد خدا زاد الله تعالی شرفا رفت سوی جیل ثور آما شد عطش غالب و نشست پیا جان او وقت رجوع از انجا آب تسنیم نصیبش بادا گفته لعلیک ای بابیت حق را |
| قطعه دیگر | |
| از تشنگی بیادیه مکه داد جان سال وصال او ز تو پر شد اگر سعید | اکبر علی بشوق تقای جمال دوست گو سیر شد بهار زلال وصال دوست |
| قطعه مشتمل بر نام تاریخی پسر خواجه میرنجان صاحب | |
| خواجۀ اهل سفا میرنجان | که سخن چو پند و خردش با جماعت |

| | |
|--|------------------------------------|
| شد ز یلاد پسر خرم و شاد | از دل و جان جفت یزدان گفت |
| هر که دید آن پسر زیبارا | مهتابان و شه خوبان گفت |
| نام و تاریخ ولادت جسم | عقل کل خواجہ وزارت جان گفت ۱۲۸۳ |
| ایضا | |
| خواجہ متقی حسن | |
| قطعه تاریخ رحلت شیخ محمد متقی شیرازی واقعتاً در | |
| ششم ذی الحجه روز پنجشنبه وقت شام | |
| کو محمد متقی شیرازی | شد کجا آخر آن جوان غریب |
| زین جهان رفت و خلق گریه کنان | گفت تاریخ و ای جان غریب |
| قطعه تاریخ ولادت پسر میر حسین اشرف | |
| صاحب بنیر دهم جامدی الاخری روز پنجشنبه ۱۲۸۳ هجری | |
| حق تعالی بحسین اشرف | چون عطا ساخته فرزند خلف |
| نام و تاریخ و دعا آمده جمع | زنده ماناد لباقی اشرف |
| قطعه تاریخ ولادت پسر شاه محمد یحیی صاحب سلمی محمد محمد | |
| مشق شاه محمد یحیی | صاحب فخر و کار و عیان |

| | |
|--|-------------------------------------|
| زاد در خانه او فرزندے | رشک خور غیرت ماه تابان |
| عمر او باد ز صد سال افزون | اے خداوند کریم و مہمان |
| سال و تاریخ ولادت جستم | گفت دل روز ششم از شعبان ۱۲۸۴ |
| قطعه تاریخ انتقال مولوی محمد فصیح علیہ الرحمۃ واقع روز شنبہ بستی و نهم شہر ربیع الاول ۱۲۸۵ ہجری | |
| آن افصح زمانہ در علم و دین گمانہ | مستجمع فضائل بر اہل عصافاق |
| نام رسول اکرم کن با فصیح منضم | تاپی بری بنام آن کاشف استحقاق |
| زین خاکدان چون جہت سو فضا لاہو | از ماسو بریدہ سر رشتہ عطا لوق |
| زان رو کہ سو خالق شد رہنمای خلقی | تاریخ رحلت او شد مرشد خلافت ۱۲۸۵ |
| قطعه تاریخ رحلت حاجی برکت | |
| کرد حاجی برکت چون رحلت | ز اضطراب آمدہ دل در حرکت |
| سال او بادل رخ نور تسلیم | ز در قم رحلت حاجی برکت ۱۲۸۵ |
| تاریخ حائمی رحلت مولوی سید فرید الدین صدرا میں آن | |
| فانہ بحسب الخاتمہ ۱۲۸۵ | |
| قطعه عریہ | |

| | |
|---------------------------|--------------------------|
| من خیر الناس الی الفاطمه | اذ فرید الدین لاقی ربه |
| قال متلبی نزل حسن الخاقنه | مرمت تاریخ التلک الواقعه |

قطعه فارسیه

| | |
|----------------------|----------------------|
| چون گذشت از سراج دنی | سید نیکو فرید الدین |
| ساکن روضه اجمان باد | حسرت خسته گفت تاریخش |

قطعه دیگر

| | |
|---------------------------|-------------------------|
| چو گذشت از جهان مست بنیاد | فرید الدین امین صدر آن |
| الحا ساکن روضه اجمان باد | شد این مصراع تاریخ دعاى |

قطعه تاریخ مکتب نشینی بدر عالم پسر میر احمد حسین صاحب

| | |
|------------------------|------------------------|
| کز عطایش نخل سحاب شود | میر احمد حسین صاحب جاه |
| یارب از عمر کامیاب شود | بدر عالم خجسته فرزندش |
| کاشنا با خط و کتاب شود | چون بکتاب نشست بانگین |
| روزی این بدر آفتاب شود | سال مکتب نشینش گفتم |
| باید انشین در حساب شود | الف آفتاب ممدودست |

قطعه تاریخ ولادت پسر سید نصر امام سلمها الله تعالی مشتمل بر نام تاریخی

| | |
|--|---|
| بصالح جوان ابن انتم خدا مرا نام تاریخ آن پسر | چو سولود مسعود انعام کرد غلام ابقا سم ^{۱۲۸۵} الهام کرد |
| رباعی | |
| ایزد بظفر امام نیکو کردار نامش خوانند اقربا فضل امام | فرمود عطا چون کد آرش در بار تاریخ بدان فضل امام ^{۱۲۸۵} صبار |
| تاریخ حلت سید شاه فدا حسین موم | |
| رفت سید فدا حسین گذشته گفت سال وفات او باقی | اندرین دار نام نیکو را جا بخت چند داد و او را ^{۱۲۸۵} |
| قطعه تاریخ ولادت پسر حافظ محمد سورتی | |
| بحر العلم صاحبنا محمد تفکرنا تاریخ الولاد | کابھی لؤلؤ و لید الولید فواد یقال الخلف الرشید ^{۱۲۸۶} |
| قطعه تاریخ حلت حافظ مولوی ظمیر الحق رحمۃ اللہ تعالیٰ واقعه شب بستر و چهارم و یقیناً | |
| عالم و حافظ قرآن مجید سال تاریخ وفاتش جستم | از جهان رفت بخت ایوانی گفت دل مای ظمیر الحق مای ^{۱۲۸۶} |

قطعه دیگر

| | |
|---|---|
| ازین دارمحن رحلت چو فرمود بجنت رفت و از اندوه اسود | نظمی ای حق که حافظ بود و عالم سروشتم گفت تاریخ و فاش |
|---|---|

قطعه تاریخ رحلت والده ماجده غفر الله لی ولها

| | |
|--|--|
| که در چون رحلت دارفانی از آزار تب صبح و روز جمعه و بخت سوم ماه ربیع | آفتاب برج عصمت مادر عفت پناه وفت روز و سال و حبه نتم دل گفت بود |
|--|--|

قطعه تاریخ رحلت مسیونگی جان

| | |
|--|---|
| این حادثه جانگاه سنگ آمد سخت آمد دل گفت ز رو آه سنگ آمد سخت آمد | ما تکه شد عالم از رحلت سنگی جان حسرت چو طلب کردم این واقعه تاریخ |
|--|---|

قطعه تاریخ ولادت نبیره مولوی جلال الدین صاحب پر
شیخ تفضل حسین مرحوم

| | |
|---|---|
| چو دامادش برون برد از جهان خست سرورش تازه شد بعد از غم سخت | جمال الدین که اقبالش قرون باد خدا بخشید فرزندی خدش |
| رقم کردم بود یارب جوان بخت | پس مولود تاریخ دعا |

قطعه تاریخ رحلت شاه سلیم الدین قدس سره واقعه شب

شنبه یازدهم ربیع الآخر سنه هجری

| | |
|--|---|
| چون شاه علیم دین و ملت در شوق لقاء حق تعالی | حنا طرز تعلقات رفت جان داده بر رخاک خفته |
| تاریخ وفات آن شه دین | بائف بجان شتافت گفت |

قطعه تاریخ رحلت حضرت شاه اسیر الدین سجاده نشین مخدوم
شرف الدین بهاری قدس سره که طریقه ایشان فردوسی
است واقعه شب جمعه ششم جمادی الاولی سنه هجری

| | |
|--|---|
| چو سجاده آراست فردوسیان ندائے شنید از خداوندیست | که شبها بحجاب طاعت مخفت لب و گوش خود را ز گفت و شنفت |
| شنیدم از رضوان که تاریخ آن | مقامش بجنات فردوس گفت |

قطعه تاریخ ارتحال حکیم محمد مهدی رحمة الله تعالی
متوطن کریم چک واقع شب مرقوم الصدر

| | |
|---|----------------------------------|
| چون محمد مهدی مادی حکیم مشهور بود در توحید حق راسخ قدم منصور | عاشق سبط نبی اعنی حسین دین پناه |
| سال تاریخ وفاتش حضرت داعی نحر | شادین دارو شد گلزار زینت خواجگان |
| | گفت شاه شجریان باد خشورای اله |

قطعه شترکه فیما بینهم

| | |
|---|---|
| <p>داشت در قریه فتوح مکان شب شنبه گذشت ازین دکان زین جهان شد بروقتی ضوان شرف صوبه بهار ازان شب جمعه جمادی الاولی دان سوی جنت رنگناے جهان خانه دار دکنون بیباغ جهان غفر و انگشت سال رحلتان</p> | <p>شاه فقرو فن علیم الدین در ربیع احسیر پانزدهم بعد از ان شاه دین امیر الدین بود فرزند و جانشین شرف وقت و تاریخ و ماه فوت ششم پدران شب حکیم مهدی رفت بود او را کریم چک مسکن هر سه تن بوده اند چون مغفور</p> |
|---|---|

قطعه تاریخ رحلت مولوی محمد علی معروف بانعامی و افعه
هفتم شعبان روز چهارشنبه وقت ظهر ۱۲۸۴ هجری

| | |
|--|---|
| <p>چون نباشند وارثان بهشت رفت جایافت در میان بهشت زینت وزیب غروشان بهشت زدهم زمرب گستان بهشت</p> | <p>عالمان وارث نبی هستند هم محمد علی از ایشان بود بهشت از بندگان خاص خدا زین سبب حال جلالت حسرت</p> |
|--|---|

| | | |
|---|--|---|
| | رباعی | |
| ابن اخ عباس علی مولا کے جہان داد محمد علی آغا کے | | سر طلقہ اہل دانش و بینائی چون یافت وفات سال رحلت آید |
| مادہ تاریخ بنامی مسجد دلاور پور واقع بستی کیم شوال مکرم روز جمعہ ۱۲۸۷ھ ہجری | | |
| | سَبِّ اَقْبَلُ مِنْكَ اَنْتَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ | |
| | تاریخ اتمام | |
| | تَقْبَلُ مِنَّا يَا رَبَّنَا اِنَّكَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ | |
| قطعہ | | |
| صحرہ آبادش کند جانش الحمی شاد باد ابن عبادت خانہ انیر دوا نما آباد باد | | از سر اخلاص مسجد کردہ ام یاز بنا مصرع تاریخ آن آمد بطبق مدعا |
| قطعہ تاریخ رحلت سید منیر الدین حسین رحمۃ اللہ تعالیٰ واقعہ ہنیر دوم ذی الحجہ روز جمعہ ۱۲۸۷ھ ہجری | | |
| کہ مثل او نتوان یافت در مساک الو چنانکہ تیرہ شود روزگار وقت کسوف | | جوان صالح عالی نسب منیر الدین چو ہفت تہ خاک شہ جہان تار یک |

دل ستمزده تاریخ فوت گفت ابوی چه زود آمده ماه منیر من بخسوف

قطعه تاریخ رحلت شاه مسافر محرم

مسافر بود شاه ملک سرفراز
چو رحلت کرد گفتم سال تاریخ
بر این غنیمت اجماع اکابر
شد از دنیا سووی جنت مسافر

قطعه تاریخ رحلت شاه عبدالرشید قدس سره
واقعه شانزدهم ذی الحجه روز سه شنبه ۱۲۸۴ هجری

باده ی ماه یقین عبدالرشید
بعد حج شانزدهم در مکه
عالم و عابد و عارف باده
کرد ازین دار فنا رحلت آه
گشت در جنت بعلی مدفون
عمل صالح و ایمان همراه
آمد از صورت و معنی تاریخ
یوم سه شنبه ذی الحجه باده

قطعه آخری

چو شد عبدالرشید از دار دنیا
سالت الناس عن تاریخ فوت
بجنت غرقه اش داند طرفه
فقالوا عام رحلت سر غرقه

رباعی ششم تاریخ رحلت میر وزیر علی عبرتی واقعه
نوزدهم ربیع الآخر روز شنبه

| | |
|---|--|
| شدراهی آخرت ازین تنگ راهی در شصت و نه نماند فارسی دان ابوالی | چون عبرتی فصیح مضمون آرای تاریخ وفات حسرت نالان گفت |
| | قطعه |
| در کتب فارسی از بس ماه در صفت اوست زبانم قاصر شد ز غم غنای خلق پریشان خاطر نوزدهم ماه ربیع الآخر | سیر وزیر علی عمرتی آه ناظم و نثار و سخن پرور بود گفت ازین ارفا طبل حیل روز بود شنبه و تاریخش با |
| قطعه تاریخ مکتب نشینی سید محمد مهدی سپهسالار شاه محمد مجتبی | |
| زبان عمر بارب میوه سپین کمال شادی مکتب نشینی | شدی مکتب نشین ای پور تحیه بلوح دل نوشتم سال تاریخ |
| قطعه تاریخ رحلت مولوی حاجی ابوالبرکات بمبئی طیبه رحمه الله تعالی | |
| ابن فضل امام ابوالبرکات داشت مال و مواضع و قربات تا بکوشد بطاعت و قربات | منبع علم حاق قضا آن مسکنش بود سرزمین بجال هجرت از مهند کرد در حریم |

| | |
|---|---|
| <p>از صیام و صلوة و حج و زکات عاقبت در مدینه یافت وفات اینچنین موت پر بود ز حیات از پے زائرین و زواریات بر دهمراه تو شہ حسنات مشتل پر دعا و سال حیات بالمقام الامین فی الجنات</p> | <p>که در آنجا صباوت بسیار سالمها کرد حج بیت الله در جوار رسول مدفون شد که در تعمیر یک رباط وسیع نام نیکو گذاشت در دنیا حسرت این بیت گفت در جوار یا وسیع النوال انزل</p> |
| <p>۱۳۸۹</p> | <p>۱۳۸۸</p> |
| <p>چکوبیم آنچه زو حسنات آمد ابو البرکات بابرکات آمد</p> | <p>ابو البرکات رحلت کرد افسوس سخن کوتاه تاریخ وفاتش</p> |
| <p>۱۳۸۹</p> | <p>۱۳۸۸</p> |
| <p>که رباط ساخت آنجا پی هندیان برگ بمن چنین از بد بیدینه خوش بود مرگ</p> | <p>بمدینه کرد رحلت چو رئیس نامی هند سه وفات او از سرش عجیب بستم</p> |
| <p>۱۳۸۹</p> | <p>۱۳۸۸</p> |
| <p>تام تاریخی فرزند سید قطب الدین بن غنشی سید محمد نجم الدین صاحب سلمه الله تعالی منظور النبی</p> | |

قطعه

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| خدا داد چون قطب دین را پسر | شد از نور رویش جهان را فروغ |
| از آن سال تاریخ میلاد او | بمن گفت پیر خرد با پند و غ |

قطعه تاریخ رحلت مولوی علی حسن صاحب
آرومی واقع شانزدهم ذی القعدة روز شنبه ۱۲۹۹ هجری

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| کرد رحلت رجحان فانی | چون علی حسن صادق و عده |
| خاصه تاریخ و مه و سال وفات | ز در قم شانزده و ذوالقعدة |

قطعه تاریخ رحلت مولوی نعمت الله صاحب لکنوی
واقع شب سوم محرم شب و شنبه ۱۲۹۹ هجری

| | |
|------------------------------------|-----------------------------------|
| نعمت الله فاضل علامه حلی و آه | کی درین عصر نچنین صاحب کمال دیدید |
| اندرین عالم وجودش نعمتی بود از آله | چون از فوتش بخاطر طلال آیدید |
| خواستم نام مصرعی گویم بر ایادگار | کز صاحبش بر تو سال آنحال دیدید |
| حسب حال این مصرع آمد ز درون | قدحمت جهان از زوال آیدید |

قطعه تاریخ مراجعت میراج حسین صاحب
زاد الله شرفاً و تعظیماً

| | |
|---|---|
| سعی در حج و عمره نیکو کرد سوی بیت المقدس گریز کرد فکر تاریخ این دعا گو کرد باسعادت معاودت او کرد ۱۲۹۰ | میر و اجده سین عالیقدر حج سه کرد و مدینه رفت و باز بوطن چون مراجعت فرمود باتف غیب بانگ دناگاه |
| قطعه تاریخ رحلت مولوی کرامت علی چونپوری واقعه دوم ربیع الآخر روز جمعه ۱۲۹۰ هجری بمقام نیکو | |
| مهر کن بجهان بلول خاطر مدفون کردند در مقابر جمعه دوم از ربیع الآخر | از موت کرامت علی شد آن گنج علوم شرع و دین را روز و تاریخ و ماه و سالش |
| قطعه تاریخ رحلت منشی سیندند علی مرحوم | |
| که این صف اول است بر نام او بسوی ریاض جهان کرد رو بدنیا از و ماند نام نکو بهشت برین باد جایش بگو ۱۲۹۰ | پسر نرنگ شاه ولایت علی ازین تنگنا بجهان ناگهان جهان شد بچشم غریبان سیاه اگر از تو پرسند سال وفات |
| قطعه تاریخ اتمام فقیر درس بخاری شریف | |

| | |
|---|--|
| <p>ز آعمار دیسن بخاری بانجام په سال تاریخ حسن خماش</p> | <p>رساندم بتائید و توفیق یاری ندازد سروشم و تم البخاری</p> |
| <p>قطعه تاریخ وفات</p> | |
| <p>پنجم و روز جمعه ذیقعد سال آن گفت دل ز روی بکا</p> | <p>کرد حلت ولایتی بیگم شد بخت ولایتی بیگم</p> |
| <p>قطعه تاریخ شادی ازدواج پسران بشی امیر علیخان بجادر</p> | |
| <p>امیر فخلصان دستور سلطان بتدبیر خوش کار جهانراست بسان نافه از خلق کریش بنظم و ترکیب تاسی زمانه دو فرزند عزیز ارجمندش یکی را اشرف الدین نام برخوان در آخر آمد اسم پاک احمد بنبت الخال خودشان عقد تزویج سبار کباد این شادی الهی</p> | <p>جلیس نریم نواب گور ز رای روشنش عالم منور دماغ خلق میباشد معطر سخندان و سخن سنج و سخنور باوج حسن تابان چون دوا دگر را افضل الدین نام میبهر تمام نام آن صرد و برادر پذیرفتند با صد شوکت و فر بجاه احمد بخمار و حمید</p> |

| | |
|--------------------------|-----------------------------|
| بودشان تاج زرین زینت سر | دم خورشید و مستان زین بافلک |
| ز بحر طبع من اسے بند پرو | برآمد این در کنون بسارنج |
| بسکپ از دیواج آمد و گوهر | بجدا بید که باشا نے شمانه |

قطعه تارنج رطل مولوی حافظ محمد کریم صاحب آروی
عرف حافظ گہریٹا

| | |
|-----------------------|--------------------------|
| بحکم قضاء و تدبران او | برآمد صاحب قلم محمد کریم |
| توان یافتن گر کے جسے | ازین واقعہ سال تارنج آن |

از آیہ قرانی

فَظَلَّ مُدُودٌ وَمَاءٌ مُسْكُوبٌ

قطعه تارنج سفر بعض چہ

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| منہ من الوداع اسی صبر و طاقت | خیر نا کردہ مارا رفت از شھر |
| جو مردیم از درد گرفت | دلا سال ذہابش باخیش |

قطعه تارنج یافتن مولوی سید وحید الدین صاحب
خطاب خان بھادر از پیشگاہ نواب گورنر جنرل بھادر

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| کوہ وقار و بحر سخا معدن کرم | و یہ گنج ز دور این قدر عصر |
|-----------------------------|----------------------------|

چون از بند و تارنج
محمد کریم صاحب قلم
برآمد صاحب قلم
ازین واقعہ سال
تارنج آن

| | |
|--|--|
| <p>نامت آسمان نازل و حیدین از حضرت گوزر جنرل ترا خطاب تاریخ این نجسته خطاب مبارکت</p> | <p>وصف کمال تو نتوانم لنم رستم خان بجاد را آمده ای صاحب هم باد ابو خطاب مبارک رقم زدم</p> |
| <p>قطعه تاریخ دستار فضیلت محمد ابراهیم صاحب ابن ناظر عبد العلی صاحب موکو محمد صاحب بمقام آره نهیم حماد الاخر روز جمعه بمسجد جامع</p> | <p>قطعه تاریخ دستار فضیلت برپشتن مولوی حافظ محمد ابراهیم صاحب ابن ناظر عبد العلی صاحب موکو محمد صاحب بمقام آره نهیم حماد الاخر روز جمعه بمسجد جامع</p> |
| <p>دو کس را در مقام آن امسال یکی را حافظ ابراهیم نامست بسیار بستند دستار فضیلت سروش غیب تاریخ دعائے</p> | <p>بکف آمد در کتایه مقصود محمد آن دگر از بخت مسعود عجب دولت بایشان رومی نمود مبارک شان بود دستار فرمود</p> |
| <p>قطعه تاریخ فاتحه فراغ خواندن مولوی حافظ محمد ابراهیم صاحب سابق الذکر</p> | <p>قطعه تاریخ فاتحه فراغ خواندن مولوی حافظ محمد ابراهیم صاحب سابق الذکر</p> |
| <p>ابراهیم آن نکو خصال در مدرسه العلوم آره چون فاتحه فراغ بر خواند</p> | <p>بر خواند کتابهای درسی با صحت لفظ و فهم معنی در جمع افاضل و موالی</p> |

| | |
|---|---|
| تاریخ فراغ خود ز من خواست | گفتم که تو خود بگو و سدا غی |
| قطعه تاریخ رحلت حاجی عبدالرحمن برادر کوچک حافظ عالم علی صاحب و شاه ولی الله صاحب واقعه شب جمعه نهم جمادی الاخره بمقتام صاحب گنج رحمه الله تعالی | |
| آه از حادثه رحلت عبدالرحمن | که جوانی فت غریبان ز دار دنیا بود آما شب آدینه جمادی الاخره |
| ماده تاریخ ولادت پسر میر محمد قاسم شیر صاحب | |
| میر محمد صادق شیر دلیر | پور زیبای میر محمد قاسم شیر |
| قطعه تاریخ رحلت الطحانه ام غفر الله طها واقعه پنجم شعبان روز پنجشنبه وقت ظهر ۹۱ سنه هجری | |
| تا ابله تیم رخت از جهان بخت | جان خر نیم باغم جلیس است |
| باریخ ماه و سال وفاتش | پنجم شعبان یوم خمیس است |
| قطعه آخری | |
| رفیق ریخ و راحت بود اهلیم | زمرگ او شد ابر جمله کارم |
| مراجعت حنا طراز و بود | کنون حسرت پریشان بفرگارم |

| | |
|--|---|
| گرفتن و تحسین تاریخ فوتش | بلوچ دل عنیم یار منم نگارم |
| | قطعه دیگر |
| شد کفن پوش صدر عصمتیان | ملا را صد قبرها نور ا گفت و تاریخ رحلتش حسرت جا بجنّت خدا سے داد اورا |
| | قطعه آخری |
| مردم خانه کرد دیده به پیش بود | از بجان رفت و در آید بجان تاریکی سال فوتش دل میباید توان گفت که آن داد نوری بنزار و بجان تاریکی |
| تاریخ ولادت نواسه حافظ مولوی عبدالقادر صاحب است و چهارم شوال روز شنبه وقت برآمد یکپاس و زکریا نامش سید عبدالمغنی نخواه شد | |
| | سیدی عبدالمغنی |
| قطعه تاریخ شادی از دواج سید عبدالقادر سید حکیم محمد حسین صاحب حکیم محمد حسین آن ماهر قسام علم طب چو فرزندش که عبدالقادر بن نامست خان بداماد و عروس ازیر دکن از فضل خود و که استادان مسلم اشتند و ابی استاد عروس آورد بازیمانی و خوبی به نام نشاط و خرمی بین سعادت نه آبادی | |

| | |
|--|---|
| مبارکباد اینک مبارکباد این شاد | طبعم نخت چو قین مکرسان بخیش |
| قطعه تاریخ حلت حافظ عنایت شاه | |
| <p>عنایت شاه از خاصان الله بحسن وزن در کوچه و راه نگر دو تا کسی از سرش آگاه لباس خوش بهرمی کرد چون شاه سیاحت در زمین سیکر دناگاه بشهر صوم جمع نیمه ماه نذازد عاشق صنع چند آه</p> | <p>درین حافظ قرآن و سید تماشا بین صنعتهای نیردان ملائت سائر درویش بود سرود و نغمه را دوست میداد بسر آورد عمر خود بتجربید بغربت کرد در کلکته حلت بی سال و فانش با تف غیب</p> |
| قطعه تاریخ سفر حاجی میر اسمعیل علی مرحوم بسوی حرمین شریفین | بعیت سپه خودشان میر و اجد حسین پاتر دهم شوال روز دوشنبه |
| از وطن در آرزوی مکه فرست میر اسمعیل سوی مکه فرست | حاجی اسمعیل با ضعف و مرض گفت تاریخ سفر حسرت که باز |
| قطعه تاریخ حلت مولوی حافظ عبدالقادر مرحوم | |
| شد ازین دار خراب گشت در جنت مقیم | حافظه آن و کنج علم عبدالقادر آه |

| | |
|---|--|
| بهر سال نقل آن مقبول دگواه آله | کرد با تفسیر این زیاده بنمایانیم بحیا النعیم |
| تواریخ مجمل | |
| <p>حافظ کلام المعاجی بنیاد ل آگاه بشب پنجشنبه نوزدهم از ماه عبید الفطر وفات بره ایمان یافته</p> | <p>ابدا واه مولوی عبدالقادر بن عقیل ستم کینه ارد و صد نود و دو از هجرت سید بجنان شتافت</p> |
| <p>قطعه تاریخ رحلت ابلخان شاه وجه الله قدس سره والد شاه محمد مجملی صاحب اقصی ستم شوال ۹۲۲ هجری</p> | |
| <p>زوجه پاک شاه وجه الله گشت سال رحیل یاطوبه</p> | <p>زینجان کرد چون غریت خلد لحقت زوجه صاحب حلد</p> |
| نام تاریخی نواسه میر محمد حسین صاحب | |
| غلام حمید ر | |
| قطعه تاریخ حفظ بر خورداران در الرحمن سلمه الله تعالی قرآن فیما | |
| <p>تدریج در حفظ قرآن کرد بهر سالش فرشته گردنا</p> | <p>بود استاده در نماز شب گفت ای حافظ کلام رب</p> |
| دیگر | |

| | |
|--|--|
| <p>استغاثش بحفظ قرآن بد پخته گردید و او را بید هاتف غیب گفت حافظ شد</p> <p>۱۲ ۹۳</p> | <p>نذر رحمن که از زمان صغر چارده ساله شد چون بمقبل سال تاریخ حفظ قرآنش</p> |
| | دیگر |
| <p>حافظ قرآن شد از فضل آله عمرو دولت علم و تقوی غرو جاه حفظ قرآن را تمام آن شک ماه گفت بوده بیست و هشتم ز ماه</p> <p>۱۲ ۹۴</p> | <p>نذر رحمن راحت جان نور چشم ایزد رحمن کند او را عطا از حبیب بودست یکشنبه که کرد از خرد چون خواستم تاریخ سال</p> |
| | بهایی |
| <p>هر جا که رود سپهره او باد ایمن قرآن شریف یاد کرد و بایمن</p> | <p>تذرا الرحمن که هست مرا پایمن حفظ قرآن چو که دهمتم تاریخ</p> |
| | دیگر |
| <p>حافظ شد و غفریب گرد و قاری دل گفت که حافظ کلام باری</p> | <p>نذر الرحمن که باد خیرش جاری جستم چو برای سال حفظش تاریخ</p> |
| | دیگر |

| | |
|--|--------------------------------|
| مندر الرحمن چو کرد خط و کتابت آن | ابو دکر دیمم بنم بند را کرم |
| بودست ز نام سال مولد پیدا | گردید از این جنم ستم حفظ عیان |
| رباعی مشتعل بر تاریخ خلاص شیخ فطیم الدین و سید | |
| جلیب الرحمن و سید امام الدین از سیردگی دوره | |
| از کین مدو که داشت نیش عقرب | یک چند قناد غنیمت ان بکرب |
| گفتم بجان شاد تاریخ خلاص | دشمن چه کند چو مصر بان باشد رب |
| بوضع دیگر | |
| گفتم بفرزان که تردد ز چه رست | بالطف خداوند چه پرو اعدوت |
| گشتند رها و گشت تاریخ خلاص | دشمن چه کند چو مصر بان آمدوت |
| قطعه تاریخ طاعت استاد مولوی ابوالحسن رحمه الله تعالی | |
| زینجهان مولوی ابوالحسن آه | رخت بر بست و کرد رو به پشت |
| گفت سال وفات او حسرت | شده آرامگاه او به پشت |
| قطعه تاریخ طاعت خواجه عبدالحسین خان | |
| واقع شب شنبه یازدهم ربیع الآخر | |
| خواجه مشهور به عبدالحسین | خان کلان شد لقبش در جهان |

| | |
|--|---|
| کرد و دنیا و دنی اریحال | رخت سفر بست ازین خاکدان |
| هر که چشیدست شراب حیات | چاشنی مرگ چشد بیگان |
| رسد اگر سال فاش کس | ذائقه الموت ز قرآن بخوان |
| قطعه تاریخ رحلت شیخ علی نواز معروف به نواب صاحب | انکه نامش نربانها علی آمد نواز |
| باب در دل غمزه نابخش گفت | رفت زین دار پر افات بجات علی |
| روز جمعه دوم شهر جمادی الاولی | روز جمعه دوم شهر جمادی الاولی |
| قطعه تاریخ تربع سلطنت از سلطان روم عبدالعزیز | حسنان مرحوم و هلاک کردنش خود را ازین غم و غصه |
| جان عزیز داد پس از تربع سلطنت | سلطان روم حضرت عبدالعزیز شا |
| حضرت فشت خامه سنال این فوج | عبرت فرود واقعه ملک روم آه |
| قطعه تاریخ رحلت حاجی میر تصدق حسین واقعه | مفتدیم رمضان روز جمعه |
| چون تصدق حسین سید پاک | رخت بر بست از سرای جهان |
| گفت تاریخ حضرت غمناک | هست آدینه هفده از رمضان |
| قطعه تاریخ رحلت سید شاه محمد حسین مرحوم واقعه شب نهم ذیقعد | |

| | |
|--|------------------------------|
| روز ری او نعمت فردوس شد | رفت ازین دار محمد حسین |
| مسکن بے جنت فردوس شد | کرد در قم سال وفاتش قلم |
| قطعه تاریخ تصنیف حکیم سید احمد حسین صاحب متخلص و فی نثر مسی به ارمغان ملقب به چهار بچار | |
| این کتاب دلکش رنگین نوشت | صوفی خوش فکر چون در شر و ظلم |
| این مرصع شریب با من نوشت | سال آن حسرت برای اهل دید |
| قطعه تاریخ رحلت بخشش علی واقع بست و یکم و القعه روز | |
| خنک آنکس که تخم نیکی کشت | دار دنیا ست مزرع عقیبه |
| مرد پر بنیر کار پاک بهشت | بود بخشش علی ز اهل صلاح |
| منزلش باد بوستان بهشت | اگر در ملت ازین جهان خراب |
| ماه ذوالقعه روز جمعه نوشت | خامه ام سال ده و روز وفات |
| ۱۲۹۳ | |
| قطعه تاریخ قدوم مولوی غلام امام شصید در بلد ه | |
| عظیم آباد شانزدهم ذی الحجه روز سه شنبه | |
| امام ایل سخن مست عمر او میرزا | شصید آنکه غلام امام دار دنیا |
| امیر بول تام بنظر ترش خدا بخشید | ز یک سفت است بهر دست |

| | |
|---|---|
| <p>بیان مولد ختم رسل چنان فرمود رسید غفل مولود خوانیش بر عرش کند چو نغمه بلبل بحفل سیلاد ببین که منزلش امسال شد عظیم آباد شدت مصرع تاریخ بے سرائکار</p> | <p>که غرق در عرق شرم گشت مروارید خودش بجاه نبی در مقام قرب رسید زند چاک گریبان چو گل قریب وید شنو که سال قدوش چنینک گفت سعید ترو لرحمت نردان بود قد و شمعید</p> |
| <p>تاریخ رحلت شیخ خورشید علی کولوری واقعه بستی و دوم ذی الحجه روز دوشنبه</p> | |
| <p>خورشید علی چون فت زین از خراب آباد</p> | <p>گفتم شنه رحلت خورشید علی جان زد</p> |
| <p>تاریخ مراجعت حاجی میر اسمعیل علی صاحب از حرمین شریفین مع انخیر و السلامه</p> | |
| <p>جاء بحمدہ سالماً و غانماً</p> | |
| <p>قطعه تاریخ ختنه تقی الدین حسین و نذیر الدین حسین سپران مولوی واعظ الدین حسین سلمہ امده تعالے سلخ محرم شب پنجشنبه ۱۲۹۲ هجری</p> | |
| <p>واعظ الدین صاحب عقل و ہنر ختنہ و طفل خود امسال کرد</p> | <p>پاک طینت صاف دل فرخندہ خو ہر یکے شیرین شمائل ماہ سرو</p> |

| | |
|---|--|
| نام دیگر از زید الدین : جو خفته و طفلک و بعد گو | آن یکی نامش تقی الدین حسین از نوگرسند سال این خان |
| قطعه تاریخ رحلت شیخ تفضل حسین وکیل | |
| زین دار خراب و حشت افزای از شهر صفر دوازده و اسے | شد شیخ تفضل حسین آه روز و سه سال دان و شنبه |
| قطعه تاریخ رحلت مولوی حکیم ارادت حسین بمکه معظمه غره جمادے الآخرے | |
| متمسک بکتاب ہیئت کرده از بند بکه هجرت رخت بر بست چو آمد رحلت رفتی از مکه بسو... به جنت | عالم متقی و ماهر طبیب نام او بود ارادت بحسین بود مشغول عبادت شب و روز گفت تاریخ ملک وقت جیل |
| قطعه آخرے | |
| کہ در عالم طب داشت از بس محارت ز تعریف مستغنی از فرط حرمت ازین سر زمین کرد در مکه هجرت | ارادت حسین آن طبیب معالج جمیل الصفات و جلیل المناقب فساد و فتن دید در کشور مہند |

| | |
|--|---|
| <p>مقیم حرم بود تا سیزده سال بهانجا نذا آمد از داسع حق بنحاک حرم نغش او را سپردند بهان بود شتاق جنت همه عمر</p> | <p>کج و طواف و نماز زیارت بگوشش که در ۱۰ م نمودش ایجابت زهی نیک نیت عجب پاک طینت از ان گشت تاریخ مشتاق جنت</p> |
| <p>قطعه تاریخ رحلت مولوی نور احمد پهلواروی واقعه نهم جیب روز شنبه ۱۲۹۴ هجری</p> | |
| <p>چراغ خاندان علم و عرفان شاه نور احمد بی تاریخ فونش از سر و شغیب در گوم</p> | <p>شاد از باد اجل خاموش و نالان دل افرا نذا آمد که نور احمد شده در نور حق نیمه</p> |
| <p>قطعه تاریخ رحلت پر حست مولوی حاجی امیرالدین واقعه نهم جیب جیب روز دوشنبه</p> | |
| <p>جا پای از تن امیرالدین چون تدش حسن خاتمه روزی</p> | <p>بفضای جان پرید حطیر گشت تاریخ موته با سخنیر</p> |
| <p>قطعه دیگر</p> | |
| <p>زینجهان مولوے امیرالدین حسرت نشسته گفت تاریخش</p> | <p>سفری شد سوی بهشت برین آه شد رحلت امیرالدین</p> |

قطعه تاریخ رحلت سید شاہ امیر الدین واقعہ بست سوم جرب

روز شنبہ ۱۹ سنہ ۱۰۲۹ ہجری

| | |
|--------------------------------|------------------------------|
| زین خاکدان گذشت چید میرین | صبر و تحمل از دل اجاب گشت کم |
| نواہی کہ یابی آگهی از سال حلتش | شعر جب حساب کن بیت و موم |

قطعه تاریخ فتح سلطان روم بر شکر روس کہ دریائی نیوب
عبور کردہ متوجہ قسطنطنیہ بود و عثمان پاشا با آلمان حرب
کرد ہشت ہزار روسی مقتول و بست و چہار ہزار مجروح شد

| | |
|-----------------------------|--------------------------|
| نصیب لشکر اسلام نصرت | شد از فضل خداے ۲۰ تیوم |
| ہزاران روسیان مقتول و مجروح | شد از دست فوج فتح مقسوم |
| خرد تاریخ این فتح نمایان | شکست روس بیدل گفت از روم |

قطعه تاریخ رحلت مولانا مفتی سعد الدین واقعہ چہار دہم شہر
رمضان روز یکشنبہ

| | |
|-------------------------|-------------------------|
| دینا مدحیف اکمل العلماء | زین جان خراب رحلت کرد |
| دانا چیدیل سعد الدین | بزرگ دنیا و قصد جنت کرد |
| عالم علم تلمذ و نیت | عاشق راہ حق ہدایت کرد |

کہ این فتح
شدہ بود
بزرگان
منکس
شد عثمان
امیر شاہ
کرد و فعل
ماہ و حکم
ماہ و حکم
دعای العاک

| | |
|--------------------------|--------------------------|
| غم خود کرد صرف نشر علم | جود از جودت طبیعت کرد |
| کرد تصنیف بس کتاب لطیف | بس نکات شریف افادت کرد |
| شد ز دار محن ملول آخر | رفت در قبر خواب راحت کرد |
| سنه رحلتش چو حسرت نخواست | با تنی گفت استراحت کرد |

قطعه آخری

| | |
|---------------------------|------------------------------|
| فا نعل علامه سعادتمند چون | آب جوی خلد خور د از جامه موت |
| سعد اقتضای این عهد بود | زان نظم سپید شد تاریخ فوت |

تاریخ خواندن حافظ تذکر الرحمن سلمه الله تعالی محراب ثانی
ماه مبارک رمضان

| | |
|------------------------|--------------------------|
| خواند محراب ثانی رمضان | نذر رحمن که عمر او بزیاد |
| کرد تاریخ آن رقم حسرت | ختم بار دوم بجان شاد |

قطعه تاریخ ربانی امیر نصاحب

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| تاج به زمامی که ناشد امیر | خانوالا صاحب حج و زکوات |
| حکم جسد اتم از حکام یافت | چون گمان کردند او را از بعات |
| داشت در مجلس اقامت چند سال | شد رها امسال آن نیکو صفات |

| | |
|--|-----------------------------|
| مصرع تاریخ آمد حسب حال | یافت از زندان بلطف حق بخت |
| قطعہ تاریخ رحلت شاه ولی الله مرحوم واقعہ یازدہم ذیقعدہ | شب دوشنبہ |
| در یغاساک را حقیقت | مدام از بادہ توحید سیرست |
| بیاد حق تعالی شاد می زیست | بسرعت رخت ازین فانی سیرست |
| کشید از پابرون قید تعلق | وصال دوست اوراد چون دست |
| سراپا راست حسرت گفت تاریخ | چون نام خود ولی الله بود ست |
| قطعہ دیگر | |
| شد ز جهان شاه ولی الله آہ | لیلہ اشین منہ ذیقعدہ |
| ہاتف غیبی ز پے سال حسیل | کردندا داخل فردوس شدہ |
| رباعی شملہ تاریخ رحلت خواجہ محمد حسن مرحوم خلف | خواجہ محمد ذاکر مغفور |
| شد خواجہ محمد حسن از دارن | ایزد و ادش بوسط جنت سکن |
| چون بمرضی بآن واحد جان داد | تاریخ شد آہ رفت در چشم زدن |
| قطعہ تاریخ رحلت عالم شاہ نقشبندی مجددی | |

| | |
|--|--|
| <p>چو عالم شاه درویش حق آگاه نذا آمد لے تاریخ از غیب</p> | <p>پراز گلکهای جنت کرد دامن که عالم شاه جنت کرد مکن</p> |
| <p>قطعه تاریخ رحلت شیخ عنایت مرحوم در بنارس تاریخ سیر دهم رمضان المبارک شب جمعه</p> | <p>۱۲۹۲</p> |
| <p>عنایت شیخ کامل در بنارس چو روحش از تن خاک کے برآمد بتاریخش ز هاتف از سر آه</p> | <p>که چون مردان حق در راه دین رفت بر اوج عرش از روی زمین رفت نذا آمد بفردوس برین رفت</p> |
| <p>قطعه تاریخ شفا یافتن حافظ نذر الرحمن سلمه الله تعالی از عارضه چپک</p> | <p>۱۲۹۴</p> |
| <p>روح من دل شد نذر الرحمن از مرض آبلجائے بدرے شافی مطلق چو شفا بخشیدش مصرع تاریخ بمن گفت سروش</p> | <p>باد مصون از همه رنج و آفت دیدن نازک ابلیس ز رحمت گشت سبیل انش پیراحت یافت ز بیماری چپک محبت</p> |
| <p>قطعه تاریخ شادی ازدواج سید محمدی حسن خان عرف ممتاز نواب پسر سید محمد حسن خان صاحب عرف محمد نواب</p> | <p>۱۲۹۵</p> |
| <p>خدا راست منت که شاداب شد</p> | <p>ز ابر بچاری گلستان ما</p> |

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| گل عیش در جیب و دامان ما | سیت کرم لطف یزدان فشانند |
| محمد حسن خان ذیشان ما | که عالجباب سیادت آب |
| سبهرت فرای دل و جان ما | بترویج فرزند دلبندش |
| بجاه نبی و امامان ما | مبارک بود یارب این از دواج |
| که ترویج محمدی حسن خان ما | دل دوستان سال تارنج گفت |

قطعه آخری

| | |
|------------------------|-------------------------|
| کش تاج ذلت باد ایتارک | سید محمد نواب باذل |
| دار سلامت مولی تبارک | بترویج فرزند ممتاز نواب |
| شاهانه فرمود الله بآرک | کرد و تکلف در جشن شادی |
| شاهانه جشن باشد مبارک | سالش رقم و ملک سعیدم |

قطعه تارنج ختمه پسران سید مبارک حسین صاحب خلعت
تبارک حسین صاحب

| | |
|----------------|-------------------------|
| آمده لفظ مبارک | سید پاک که در زامه خوشش |
| دولیم را است | دارد از فضل خداوند کریم |
| سندت ختمه | آخر ماه صفر کرد ادا |

| | |
|--|-----------------------------------|
| سال تاریخ جو بستم ز سر و شس | بانگ ز وقت طحان با زین |
| قطعه تاریخ ولادت با سعادت بدالدبی ولد شیخ | شمس الضحیٰ بتاریخ نهم صفر شب شنبه |
| شمس الضحیٰ جوان خردمند خوش نصیب | بخشیدش از کریم پسر خالق کریم |
| نامیکه حال مولدش از وی کند ظهور | الحام کرد حق بدلم منظر عظیم |
| قطعه دیگر | |
| در ملک وجود آمد | زیا پسر کے بخوبی و ناز |
| یارب که همیشه باد تا بان | چون شمس ضحیٰ با وج اعزاز |
| اجباب جستجوئے تاریخ | کردند به طرف تک و تاز |
| از سمت پد رگوش حسرت | آمد خلف الرشیدیم آواز |
| قطعه تاریخ رحلت پر حسرت مولوی شاه علی حبیب پهلوارو | |
| قدس سره واقعہ تاریخ بستم و ہجرت مع الاول روز | |
| دوشنبہ وقت عصر | |
| جوان فت از جہان طریق جان شیرین | بعثش وارث علم رسول نس و انجمن |
| علی ان پس حبیب نام آن ولی الحق | ملک تاریخ رحلت گفت اشتاقت لہ |

| | |
|---|--|
| <p>قطعه تاریخ مرن طوطی خانه پرورد بر بودن گریه واقعه نوزدهم جماد الاول روز پنجشنبه</p> | |
| <p>که ذکرش بود روز و شب تخیل ر بودش گریه خو خوار ناگاه رسم کردم درین طوطی آه ۱۲۹۵</p> | <p>مراد خانه گویا طوطی بود کران را نام میبرد و میخواند بحق تسلیم جانرا کرد و تاریخ</p> |
| <p>قطعه دیگر</p> | |
| <p>کرد چون گریه پلید بلاک هاس از ظلم گریه ناپاک ۱۲۹۵</p> | <p>طوطی خوشنوا می سبزه مرا گفت تاریخ خاطر غمگین</p> |
| <p>قطعه تاریخ رحلت مولوی شاه آل احمد پهلوار و قدس سره در مدینه منوره واقعه شانزدهم شعبان</p> | |
| <p>محب حبیب خدایت اوست که مردن دران هر زمین نیکوست که آنجا بمیرم همین آرزوست ترشادی نگنجد جانم بپوست ز یافتن دوست نزدیک دوست ۱۲۹۵</p> | <p>خوش آل احمد که در اهل علم تزیل مدینه بدار مدینه بهند آمد و باز در طیب رفت چو آمد دران بقعه گمشده ندا آمد از بصره سال وفات</p> |

قطعه تاریخ رحلت مولوی شاه عبدالغنی قدس سره
تبریل بنیه منوره واقعه ششم محرم روز سه شنبه

| | |
|---|--|
| مولوی عبدالغنی اهل الحدیث از اولاد مجددان بزرگ گردید و هجرت از سواد ارض هند یافت آخر همدان بقعه وفات از محرم بود تاریخ ششم چون زخاسان خدای پاک بود | در طریق نقشبندی مقتدا ذات اوستغنی از مدح و ثنا در مدینه کرد اقامت سالها در تبعیض دفن کردند اقبیا روز سه شنبه که رفت این ماجرا گشت سال رحلتش خاص خدا |
|---|--|

قطعه دیگر

| | |
|---|---|
| مولانا عبدالغنی که بود ست علم و عرفان وز به و تقوی زین دار فنا گذشت و دلها حسرت تازیخ از سر آه | در صورت آدمی فرشته در طینت او بجم سرشته از نوزعم و الم برشته مولانا عبدالغنی نوشته |
|---|---|

دیگر

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| شاه عبدالغنی محدث بیان خلدین | قلم با صاحبش وصال عبدالغنی |
|------------------------------|----------------------------|

قطعه تاریخ رحلت میرنثار حسین اقصیه در محرم و در شنبه ۱۲۹۹ هجری

| | |
|--------------------|---------------------------|
| از محرم بر ورسیدم | رفت ازین غمگده نثار حسین |
| شده رطش دلم گفت آه | از دل و جان شده نثار حسین |

قطعه تاریخ رحلت سید شاه تبار حسین حرم اقصیه هفتم صفر ۱۲۹۹ هجری

| | |
|---------------------------|--------------------------|
| چو شد شاه سید تبارک حسین | از دنیا بگذرا حنت روان |
| دل از روی اخلاص تاریخ گفت | بهشت برین باد او را مکان |

قطعه تاریخ رحلت مولوی شیخ محمد تھانوی رح

| | |
|------------------------|-----------------------|
| کرد رحلت ز جهان گذران | فاضل جامع انواع علوم |
| مولوی شیخ محمد نامش | خاص در گاه خدای قیوم |
| دل او محرم را از عرفان | جان او واقف تر بکنون |
| حج بیک سال بتوفیق آله | کرده بودیم سن و آنخدم |
| سال تاریخ وفاتش حسرت | گفته ام شیخ محمد حرم |

قطعه تاریخ ختنه ابو الفتح پسر میر محمد ابو سعید بابه ربیع الاول ۱۲۹۹ هجری

| | |
|------------------------|------------------------|
| چون محمد ابو سعید شریف | صاحب جو دور اکم و ساجد |
| نغمه ختنه پسر انگشت | شد طرباک سامع و واجد |

گفت نامه سال تاربخش
خنده طفل سید ماجه

قطعه خری

خفته گره ابو الفتح پاک گوهر را
ابو سعید که نحر که بود از ریب
در آبی ملت سینه شده مبارکباد
باین آب سینه خنده گفت باغ غیب

قطعه تاریخ رحلت سهراب حسرت سهرابو سعید واقعه بهشت
ربیع الاخر روز یکشنبه

چون محمد ابو سعید که بود
سید بختیاری پاک شربت
کرد رحلت جوان از بن عام
دل و دم ز سوز سینه بخت
حسرت خسته گفت تاربخش
جای او باستان بهشت

قطعه دیگر

آن سید اجل که ندیدش کسی ندید
چون تاخت بر سرش اجل و زین خاک خفت
خان بجادر آه محمد ابو سعید
جز یاد او نمونده دلم سا فوخت گفت

قطعه تاریخ رحلت سید محمد مارون واقعه بهشت و ششم
ربیع الاخر روز یکشنبه

سید فرزند محمد مارون
نام لذات بیجا موشد

| | |
|--|---|
| سال وفاتش ششمه باد نال | جنت فردوس مقام او شد |
| رباعی تاریخ رحلت مهلولی هدایت السیر مهلولی لایعلی مرتع | واقعہ شب چہار دہم جمادی الاولیٰ روز چہار شنبہ |
| زخمیہ برون ہدایت السد زان | شد خون لخوان عزیزان فراق |
| مشتاق بخت و غیش میست | تاریخ وفات شد بختہ شتاب |
| قطعه تاریخ رحلت میرامام الدین مرحوم | |
| کرد رحلت بیخسان مغفوباد | میرامام الدین جوان خوشحال |
| از براسه این وقوع ناگزید | دوستان زار کنای حسدال |
| دل بدر آمد ز روی در گرفت | میرامام الدین جوان درویش فقیر |
| قطعه تاریخ انتقال میرارث علی سیفی مرحوم | |
| فروست چون میروارث علی | لب گوش خود را ز گرفت تو غصہ |
| بگوش دلم سال رحلت سرش | بود وارث جبت ۲۶۶ گشت |
| قطعه دیگر | |
| جان پاک سیدنی قبا ایت علی | شد براوج آسمان سن بر جہا |
| حسرت غمناک تاریخ از پی این واقعہ | شانزدہ ماہ جب زور دوشد نہ گفت |
| | ۱۲۹۶ |

قطعه تاریخ رحلت مولوی غلام امام شهید واقعه
چهاردهم شوال روز پنجشنبه

| | |
|--|--|
| بود غلام امام شاعر عالی کلام داشت تخلص شهید یافت قبول عظیم رحلت ازین جا کدان سوزناخن چون پلش خواست دلم از سرش | شمره اشعار و در همه عالم رسید عشق رسول کریم از سخن او پدید کرد بیوم انجمیس چارده ماه عید گفت حیا با بدیا قه انجا شهید |
|--|--|

۱۲۹۶

قطعه آخری

| | |
|--|---|
| شاعر نامی شهید خوش کلام چون زدنیافت سال رحلتش | کرد دل و جان بود و تیران گفت حسرت کوشنا خوان نبی |
|--|---|

قطعه تاریخ تعمیر مسجد کهنه اهله از سر نو

| | |
|---|--|
| حکیم معالج حفاظت حسین بنا کرد این مسجد کهنه بمن با تف غیب تاریخ گفت | که توفیق خیرست او را رفیق که واقع شده بر سر طریق بنا طریقی کلبت عتیق |
|---|--|

۱۳۹۶

قطعه آخری

| | |
|------------------------|------------------------|
| کمر بست سید حفاظت حسین | بتعمیر این مسجد دلفریب |
|------------------------|------------------------|

| | |
|--|---|
| وگر کرد تعمیر مسجد نبیب | عمارت زانو کرد تاریخ شد |
| قطعه تاریخ ولادت قربان علی فرزند ولایت شب عید الفصحی که بر وز سه شنبه بود | |
| داد ایزد بولایت پسر نام قربان علی شد اورا | سنه مولد او از سرین گو و لید شب عید الفصحی |
| تاریخ دیگر | |
| قربان علی آمد فرزند ولایت گفت | کلمه گهر مخفی در سال ولادت یافت |
| تاریخ ولادت پسر مولوی طغرا امام | |
| عطا کرد فرزند خوش بیکری عطار در رقم زد بلند اختر | بغالی گهر ابن اختم خدا بتاریخ بر صحت روز گاه |
| نام تاریخی | |
| سید رضی الدین سن | بر خور دار آل احمد |
| قطعه تاریخ اتمام شنوی گل بهشتی تصنیف شاه امین حمد صاحب مخلص بن ثبات | |
| بنظر شنوی اهل دل گرفت قلم | به سپهر کالات شاه امین حمد |

| | |
|---------------------------------|-------------------------------|
| نوازش کره خواجگان چشت در آن | نوازش منتقبت بوالعلا بوجه اتم |
| چو قیامت بر رویش شوی میبخت | ثبات کرد در بن شوی تخلص هم |
| سبب ارکان نامش کلان شوی شد | که پیش او گل کشتی بقدر آمد کم |
| تمام داشت چو این نامه خواجه تاج | گل بهشتی اهل دلست کرد رقم |

بسم الله الرحمن الرحیم
 واقعه تارخ حضرت حاجی میر اسماعیل علی

واقعه تارخ روز یکشنبه
 ربيع الاول روز یکشنبه

| | |
|-------------------------------|----------------------------------|
| سید عیسی صاحب غر و قاف | جان پاکشن بر فلک شد بنیر خاک خفت |
| حسین بن علی تارخ وفات آن بزرگ | جنتی شد پیر اسماعیل با ایوای گفت |

فقطه دیگر

| | |
|-------------------------|-------------------------|
| سید پاک حاجی اسماعیل | علی نیک نام عالی شان |
| بود از غنیای شکو گزار | محو طاعات حضرت سبحان |
| ناتی از رنج خدا خوشنو | سعدن جود و منبع احسان |
| کرد بر این مقامات دنیا | یافت منزل بروحه منون |
| روز یکشنبه است و یازدهم | ماه فوتش ربيع الاول آن |
| سید عیسی تارخ وفات آن | تخت هست عقیقه بانج جهان |

قطعه تاریخ اجتهاد محمد بن صاحب حرین

| | |
|------------------------|--------------------------|
| شاه یحیی سید عالی نسب | کز اب وجد واقف راز آمده |
| تج بیت الله کرد و رطین | باقبول تمام و مساز آمده |
| گفت دل سال قدم بیکه جا | با سلامت رفقه و باز آمده |

قطعه تاریخ انتقال مولوی علی کریم مغفور واقعه یازدهم ربیع الآخر روز سه شنبه

| | |
|-----------------------|----------------------|
| چون صاحب نبی علی کریم | شهره شهر مشرق و مغرب |
| سوی قدوس رفت شد تاج | کرده رحلت علی کریم |

قطعه تاریخ سفر میر محمد حسین صاحب اطلاع احمد

| | |
|-------------------------|--------------------------|
| میر احمد حسین بیرون رفت | از مکان خودش بطرز عجیب |
| خلق حیران که اختیار سفر | از چهره کرد انصیب نصیب |
| مطلع نیست بچاکس از اباب | که کجا رفت آن جیب لبیب |
| از مقامش نیافتد نشان | با همه جستجو عزیز و قریب |
| هر کجا هست آن سفر کرده | یا زبش طیب عیش با نصیب |
| سال این ماجرا چو پرسیند | گفت پیر خرد عجیب و غریب |

| | |
|---|--|
| <p>قطعہ تاریخ رحلت مولوی محمد قاسم و مولوی احمد علی سہارنپوری و مولوی لطف اللہ رحمہم اللہ تعالیٰ</p> | |
| <p>ایوانے کہ مولوی محمد قاسم در را کہ بشہر لکھنؤ لطف اللہ کردند بیکماہ جمادے الاولے تاریخ وفات این بزرگان گنہگار افسوس کہ احمد علی آن جز زمان در رد مخالفان نہ ہب کوشان رحلت ز جہان بسوی گلزار جہان موت علما مصیبت عام بدان</p> | |
| <p>قطعہ تاریخ رحلت مولوی احمد علی محدث سہارنپوری پنجسم جمادی الاولی ۱۲۹۷ھ</p> | |
| <p>عالم ہمیشہ قرآن و حدیث کرد رحلت چون ازین فانی مقام حسرت اندوگین تاریخ گفت مولوی احمد علی نیکو سرشت طالبان را دل ز سوز غم پرشت جای او باد اگلستان بہشت</p> | |
| <p>قطعہ تاریخ رحلت خواجہ محمد اسماعیل معروف بہ چھوٹے خان صاحب واقعہ شب یازدہم ذی الحجہ شب و شنبہ ۱۲۹۷ھ ہجری</p> | |
| <p>کرد رحلت ز پنجسان بی بستا با محمد سارا اسماعیل صنم خان والا شان رئیس خواجگان تا شود نام نکوے اوعیان</p> | |

| | |
|--|--|
| صوری وہم معنوی تاریخ فوت | یازدہ از شہر ذی الحجہ بیان |
| قطعہ تاریخ انتقال مولوی واعظ الحق مرحوم واقع | شانزدہم ذی الحجہ روز جمعہ ۱۲۹۴ سنہ ہجری |
| چو شد مولوی واعظ الحق | حریم حرم گشت ماوا سی او مناسی او مرگ در مکہ بود دعا یہ تاریخ حسرت گفت کہ باشد بہشت برین جا او |
| قطعہ تاریخ رحلت شیخ مظہر حسین بن شیخ مجاہدین جوم | |
| رحلت مظہر حسین ابن امین | آن سرور سنیہ و آن نور عین گفت تاریخش کجا بہ مظہر حسین |
| قطعہ تاریخ حفظ محمد اجمل حمیدی پسر مولوی علی اکرم صاحب | آروی قرآن شریف را سلمہا اللہ تعالیٰ سی ام ذی الحجہ ۱۲۹۶ |
| حفظ قرآن محمد اجمل کرد | یارب از عمر و علم باید حظ گفت تاریخ اقرار و ان حفظ |
| حافظ محمد اجمل حمیدی | ۱۲۹۶ |
| قطعہ تاریخ رحلت شاہ محمد عمر قدس سرہ واقعہ دومہ محرم | |

| | |
|--|-----------------------------------|
| روز یکشنبه ۱۲۹۹ هجری بشهر رامپور | |
| کرد رحلت پنهان سو بهشت جاودان | وارث علم بنی شیخ مکرم آه آه |
| بود یاران نام نیکویش محمد با عمر | در وفاتش هر کسی میگفت از غم آه آه |
| سحر تاریخ شده بختی وز و ماه سال | یوم یکشنبه دوم شهر محرم آه آه |
| قطعه تاریخ رحلت که در طریقت اروغ امام خان واقع | |
| سوم ماه محرم روز دوشنبه مقام داماد پور | |
| کرد رحلت امام خان ز جهان | خلق را ماند نام نیکش یاد |
| از محرم سوم دوشنبه روز | وقت صبح این معامله روداد |
| گفت تاریخ فوت او حسرت | با بفر دوس امام خان را باد |
| و شروع همه محرم را | در حساب سنین کنی تعداد |
| میتوان گفت باد را بادا | بضرورت الف ز شعر افتاد |
| قطعه آخری | |
| داروغه امام خان که صفش | تواند کرد هیچ و اصف |
| رحلت چون کرد سال فوتش | داروغه امام گفت هاتف |
| رباعی | |

| | |
|---|--------------------------------------|
| داروغہ امام خان کزوہر کہ وہ | راضی بودست یحسان شدگان |
| تاریخ رحیل او گویم بود آہ | از شہر محمد سوم سوہ و دوشنبہ ۱۲۹۴ |
| قطعه تاریخ انتقال مولوی علی اعظم مرحوم | |
| سید مستند دولت و جاہ | عالم با عمل بحد و کرم |
| کہ علی اعظم آمد اور انا م | رفت سوی جنان ازین عالم |
| گفت تاریخ یافت از سر آہ | سیدی مولوی علی اعظم ۱۲۹۴ |
| قطعه تاریخ رحلت مولوی شاہ نواز شمسول قدس سرہ | |
| شہ کشور دین نواز شمسول | آرام و راحت تہ خاک خفت |
| چو کردیم ارسال رحلت سوال | ملک وارد جنت حلدہ گفت ۱۲۹۴ |
| نام تاریخی سپہ والا کھر ڈاکٹر غیاث الدین صاحب | |
| محمد ظہور الدین | |
| قطعه تاریخ شادی ازدواج حافظ نذر الرحمن سلمہ اللہ تعالیٰ | |
| واقع نخصم جمادی الاولیٰ روز دوشنبہ | |
| کتخدا بابت قاسم شیر شد | تذکرہ رحمن نور چشم والدین |
| خواستم تاریخ عقد ازدواج | گفت دل ذاک قرآن لاسعدین ۱۲۹۴ |

رباعی

| | |
|-------------------------------|------------------------------|
| نذر الرحمن چون کتخه اشدا قران | گشتند ازین نشاط چون گل خندان |
| کردند حساب چون ز روی بهجت | تاریخ آمد ز و اوج نذر الرحمن |

قطعه تاریخ انتقال مولوی شاه احمد امده مرحوم واقع
تاریخ بخت و نهم حمادے الاخری روز دوشنبه

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| جناب مولوی شاه احمد امده | که نامش در دلم نقش نگین هست |
| چو حلت کرد ازین دنیای فانی | جهانی از غمش اندوگین هست |
| هدایت کرد خلق را بخالق | بلند آسمش میان اهل دین هست |
| شبّه روحش در آمد در خیالم | که رسم راه یاران اینچنین هست |
| بدو گفتم ز حال خود خبر ده | که جنت از برای متقین هست |
| ز روی انبساطم گفت تاریخ | مقام ما بفر دوس برین هست |

قطعه تاریخ شادی ازدواج شرعی شیخ عابد حسین صاحب
کاتب این دیوان مکتوباً و مطبوعاً

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| یافت مہ طلعت جوان عابد حسین | بر طبق شرع حسن ازدواج |
| در شب بستم ز ماه عید فطر | ور کسی پرسد ز تو سال ازدواج |

| | |
|---|---|
| از دواج پاشی تا سیرا تهاج | گویان شاد میمون باد آله |
| قطعه تاریخ رحلت حکیم احمد حسین خان مرحوم واقع شب سیزدهم ذیقعه ۱۲۹۰ هجری | |
| داشت در علم طب یدک در حضور وی ایستاده شفا سبب علت و خواص و ا رفت بر آسمان سحج آسا ز جهان شد حکیم حاذق و | سید احمد حسین خان حکیم بود قانون شیخ محفوظ هر زمان پیش چشم او حاضر روح پاکش با مرب هرگاه دل رنجو گرفت تا بخشش |
| قطعه آخری | |
| گذشت و بانگویی ماند نامش بهشت جاودان بادا قماش | حکیم احمد حسین از دار دنیا دلتم تاریخ رحلت گفت الهما |
| قطعه تاریخ رحلت میر محمد سجاد قدس سمره چاردهم ذیقعه و یکشنبه | |
| سوی فردوس برین رفت ایوا گفت یکشنبه و ذیقعه های | حضرت میر محمد سجاد حسرت خسته جگر تا بخشش |
| قطعه دیگر حسب مایش میر محمد اکبر صاحب خلف ارشد سید مغفور کوه | |

| | |
|---|--|
| <p>شہادتِ عارفان سید پاک ز ترکیب محمد شریعہ و ہزار و دو صد و سی یک ولادت مہذیقہ یکشنبہ دہ چہار اگر پرسند سال انتقالش سنین عم آن مقبول بارے</p> | <p>کہ کردہ چار حج کعبہ تہ اللہ عیان نام خوش آن سالک راہ دوشنبہ شب جب بست یک ماہ بود روز وفات آن حق آگاہ بگو داخل بجنات النعیم آہ نہ سجاد آشکارا گشت و نہ خواہ</p> |
|---|--|

قطعہ تاریخ واقعہ شہادت محمد سلیم احمد خان عرف کمن خان
 پنجم ذی الحجہ ۱۲۹۸ھ ہجری

| | |
|---|--|
| <p>جانگزا حادثہ در غازی پور کہ زمیندار کلان کمن خان مفسدان حملہ بر او آوردند سال این واقعہ شد از سر یعنی</p> | <p>شدہ از گردش چرخ دوار میگذشت از سر مرہ اسپ سوار خون او ریختہ کردند فرار حیف کردند شہیدش کفایت</p> |
|---|--|

قطعہ آخری

| | |
|---|---|
| <p>رئیس خوش اخلاق صاحب مروت بجز و دغا یافت غرضہادت</p> | <p>محمد سلیم احمد خان والا مقتدر چنین بودش از حق تعالی</p> |
|---|---|

| | |
|---|--|
| <p>میان شهیدان بفر دوسا علی حیاتے دگر یافت او ز دوسا</p> | <p>کہ دزار و نعمت کند زندگانی بسال و فالتش نذا کرد ماتن</p> |
| | <p>قطعه دیگر</p> |
| <p>خاطر جمع ز غم شد مبعوث باد با شاه شهیدان جبعوث</p> | <p>کشته شد حیف سلیم احمد خان بر کشم آه و بگویم تاریخ</p> |
| <p>قطعه تاریخ مکتب نشینی غلام حسنین بن سید قطب الدین بن فشی سید محمد نجم الدین صاحب</p> | |
| <p>بلند اقبال طفل ماه سیما خضد نجم سعد دین و دنیا مہما شد بکتاب رونق افزا</p> | <p>بکتاب چون نشست از بحر تعلیم جوان بخت ابن قطب الدین سید برسم تنہیت تاریخ گفتیم</p> |
| | <p>قطعه آخری</p> |
| <p>پیش ازین لفظ و بے را منتظم تام از ان نام نہ بیش و نہ کم ساختم لفظ محب با وے ضم</p> | <p>کرده بودم بعنلام حسنین تا شود عام ولادت پیدا حالیا از پے سال مکتب</p> |
| | <p>قطعه دیگر</p> |

دیگر

| | |
|--|--|
| <p>گرفت سال فغان و حسرت از جهان شد حکیم حاذق ما</p> | <p>آه سید فدا حسین حکیم گردناگاه رحلت از دنیا</p> |
| <p>قطع تاریخ رحلت سید شاه علی حسین دانا پور می افتد پنجم ربیع الاول و سید شاه فضل حسین متوطن نوآبادیه حاد پانزدهم ربیع الآخر جمعه الله تعالی</p> | |
| <p>سالکان را بر راه راست لیل از پی هم حکم رب جلیل دامن خود ازین متاع قلیل نام آن دو بزرگ بالتفصیل قصه کوتاه تا کجا تطویل همه بان کوفتند طبل رحیل</p> | <p>دو بزرگ از مشایخ و سادات در ربیعین اول و آخر کوس رحلت زدند و برچیدند شد علی حسین و فضل حسین حسرت از قول و واقف اسرار سال تر حال گفت و استفا</p> |
| <p>قطع تاریخ از دواج سید خلیل الرحمن سرزندار جمند سید فضل الرحمن صاحب سلمه الله تعالی بست و ششم ربیع الآخر شب جمعه ۱۲۹۹ هجری</p> | |

له
تکمیل است بقول
غن متاع الدنای قلیل
منه غلطه العالی
تله اشاره است بکده
مسلح تاریخ نافذ
ست از شعر طالعین
واقف الله تعالی

| | |
|--|--|
| <p>سید پاک گھر حضرت فضل الرحمن کتھا شد پسر میر خلیل الرحمن گفت اخلاص گنیں سال تزوج کہ دوام</p> | <p>کیش کلاہ شرف و جاہ مبارک باشد سور و لطف خداوند مبارک باشد عقد ترویج بزوجین مبارک باشد</p> |
| <p>قطعه تاریخ رحلت اہلخانہ شاہ محمد حسین قدس سرہ جلدہ مولوی عبدالقیوم صاحب اقصہ سی ام ربیع الآخر و رجب</p> | |
| <p>مادر مادر عبد القیوم گشت تاریخ وفاتش ایو اک</p> | <p>کردارین دار ثقل آخر سی ام ماہ ربیع الآخر</p> |
| <p>قطعه تاریخ وفات نارامد خستہ باز</p> | |
| <p>سز نارامد ناپزشد چو از سیل فنا گفت حسرتش از درو دعا و التجا</p> | <p>خواست از دلہا یاران ز آتش غم آہ باد نارامد مرد از آب حمت ای آہ</p> |
| <p>قطعه تاریخ انتقال سید کاظم حسین دانا پوری قدس سرہ</p> | |
| <p>سید عالی نسب کاظم حسین کرد از تنزل حسرت اقباس</p> | <p>کرد رحلت سوی جنات النعیم سال تاریخش لہم اجر عظیم</p> |
| <p>قطعه ششم نام تاریخ دیوان</p> | |
| <p>لَنَا مِنْ جَمْعِ هَذَا النَّظْمِ وَالنَّثْرِ</p> | <p>يَحْوِلُ اللَّهُ فَقَدْ حَصَلَ الْفَرَاغُ</p> |

أَرَدْنَا أَنْ نُؤَرِّخَ مَا رَقَمْنَا فَمِنْهَا قُطَّاسُ الْبَلَاغَةِ

قطعه تاریخ دستار فضیلت بر بستن شاه عبدالحق صاحب
سجاده نشین پهلوانی

دستار فضل پر پسر بعد از فراع بر بست
از بسکه ساد گشتم سالش نه روی بهجت
در حضرت بزرگان عبدالحق مرقم
ویرا بود مبارک دستار علم گفتم

قطعه تاریخ ولادت دختر نیک اختر حافظ نظیر احسن و حافظ
نذر الرحمن داماد و پسر میر تجل حسین صاحب

بخت میر تجل حسین والافتد
ز اتفاق بروز سوم ز سیلادش
بنیت بنت باین ابن داد حضرت حق
مبارک این دو ولادت بود بچده ام
چو سال مولد هر دو ولد طلب کردم
عطا چو کرد خدا جل شانہ دختر
بخانه پسرش زاد مهر پاره پسر
با کبر اول آخر بانکه بود اصغر
بجمله اهل قرابت خصوص جد و پدر
ندار سید ز ناتف که زو بلند اختر

قطعه تاریخ ولادت دختر حافظ نظیر احسن صاحب مخصوص

داد خلاق نظیر احسن
سال مولد ز خرد پر سپیدم
بنت میر و که فرخنده خصال
کردش از من و تاریخ سوال

از مهر مجد پس از یازدهم گفت یکشنبه ششم شوال
قطعه تاریخ ولادت نور الرحمن فرزند حافظ نذر الرحمن سلیمان است

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| بوالا کمر نذر الرحمن ما | خدا بر سر جو و افضال شد |
| نخستین ولد را در زیبا پس | ز رویش دل و دیده خوشحال شد |
| ز غور شد رخسار آن مه چین | صبح اسیدم نکو فال شد |
| ز ماه روان سینه چون سپید | طلوع اختر برج اقبال شد |
| چو از سال میلاد کردم حساب | سه شنبه دلا شمر شوال شد |

۱۳۹۹

ایضا

شکری خدا که تازه نهالی ز باغ جان
در کشور وجود نهاد از عدم قدم
شد وقت روز و سال هفتاد و نهم
رو سه شنبه و سه شوال و صبحدم

نور محمد

قطعه تاریخ رحلت سید محمد حسن خان مرحوم عرف محمد نواب

| | |
|----------------------|--------------------------|
| آن محب نبی و شاه نجف | دوست آل احمد مختار |
| شمع از دودمان مصطفوی | سرو از باغ حب در گزار |
| که محمد حسن بود دانش | خان والا عثمان فیض آثار |
| گشته اسم محمد و نواب | عرف آن مختشم بشهر و دیار |

| | |
|--|--------------------------------|
| رفته نامش چو سکه در آفاق | صیت جو دوش سیده در امصاف |
| بعجل بر سرش رسید اجل | شد تبریز زمین دفین ناپاج |
| باد باران بنجاک مرقد او | روز و شب ابر رحمت غفا |
| خامه تاریخ ز در قم می | رفته پیش آئمه الحصار ۱۲۹۹ |
| دیگر | |
| آه سید محمد نواب | که نبودش درین زمانه ندید |
| چارشنبه ز ماه عبید الفطر | از قضا جات حیات دید |
| بست و ششم جوان مصیبت رفت | سالش آید بست و ششم عید ۱۳۹۹ |
| قطعه تاریخ حلت مولوی حیدر علی صاحب منتهی الکلام مشهر حیدر آباد | |
| بهشت برین ز دار فنا | رفت حیدر علی حق آگاه |
| فاضل کامل حمیده صفات | عالم بعیدیل عالجباه |
| صاحب منتهی الکلام که د | شیعان را جواب خاطر خواه |
| سال حلت سرش گفت ایوا | ناصر دین و مذہب حق آه ۱۲۹۹ |
| ایضا | |
| اہل سنت مولوی حیدر علی | دخل کامل داشت در علم کلام |

| | | |
|---|-------------------------------|------------------------------|
| گرفت حضرت سال تاریخ وفات | گرفت و رحلت زمین جهان پر فساد | جائے او شد در وضع دار السلام |
| قطعہ تاریخ انتقال میرزا نادر حسین واقع غرہ ذی الحجہ روز یکشنبہ | میرزا نادر حسین خوش صفات | شد یحیٰی العلی و برامقام |
| گفت دل تاریخ و او یلایہ واک | گرفت و رحلت سو رب المشرقین | انتقال میرزا نادر حسین |
| قطعہ تاریخ رحلت حاجی امام علی متوطن سروده بمکہ معظمہ سیست و دوم شب جمعہ | نمود امام علی حاجی مہاجر آہ | بمکہ رحلت شد ضعیف و خوش عملی |
| شمار تاسی مشدود و تاوگو تاریخ | امام متقیان بود حاج امام علی | امام متقیان بود حاج امام علی |
| قطعہ تاریخ رحلت شاہ لطیف علی عرف شاہ میانجان قلعہ سر | شاہ عرفان پناہ میانجان | کہ بسے از مرض کشید حرج |
| بہتر تاریخ بارگو ایوان | عاقبت از ضیق دار محن | بہشت آر مید و دید فرج |
| سال او عقل گفت حیف آوا | جمعہ و سیست و ہفتم مہرج | جمعہ و سیست و ہفتم مہرج |
| بہتر تاریخ بارگو ایوان | بہشت آر مید و دید فرج | بہشت آر مید و دید فرج |
| رباعی مناجات تضرع حاجی شفا و سال مض | | |

| | |
|-------------------------------------|---------------------------------|
| ای داده بهر کی نصیبه وافی | آنکه شود کار ناست کافیه |
| بیمارم و سال منم این روست | یا شانی شفا پے عاجل یا شانی |
| رباعی متضمن تاریخ بیماری و حصول شفا | |
| لاحق چو بمن شد مرض جانفرا | از درد و الم ستم ماه میگفتم وای |
| شد سال مرض شدم مریض از سرهم | تاریخ شفا شفا عطا کرد خدا |
| قطعه تاریخ رحلت حافظ مکهو | |
| چو حافظ مکهو از دنیای فانی | بدرجا ودائی نقل فرمود |
| بحد در یک خانرا مسجدی هست | در آن مسجد مژدن بود تا بود |
| بلال آسا اذانش احتجان | بدرگاه خدا عمرے جبین بود |
| شب بستم و ششم جمعه محرم | وقوع ارتحالش روی نمود |
| سرش غیب در گوش دلم گفتم | گرت سال وصالش هست مقصود |
| بیار اسم شریفش بعد حافظ | بگو حافظ یکی از صبا جان بود |
| نظم ماده مرقومه در سلک ساهی | |
| حافظ مکهو که بود بے هیچ شک | در طاعت و فرمانبری حق ملک |
| تاریخ وفات او شد از روی الم | حافظ مکهو ز صبا جان بود یک |

که رب ببادان فرست

تاریخ ولادت پسر میر عبدالحسن صاحب نواسه خواجہ

باقر علی خان صاحب عرف بن صاحب

| | |
|---------------------------|-------------------------|
| چون بدولت نه عبدالحسن | زاد فرزند سعادت تو امان |
| نور چشم به تر باقر علی | خان الاشان رئیس خجک |
| سال میلادش هر و ش غیب گفت | صاحب اقبال با بخت جوان |

قطعه تاریخ رحلت شاه ولایت علی قدس سره

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| شاه ولایت علی نیک صفت | کرد رحلت بسوی باغ بهشت |
| حسرت مسکین خجکین سال وفات | مسکن به باغ جهان باد نوشت |

قطعه آخری

| | |
|--------------------------|------------------------------|
| درینغا شاه اقلیم ولایت | علی الاشان حقائق دان حق آگاه |
| ازین محنت سرارخت سفر سبت | بجنت یافت منظر گاه دلخواه |
| بمن سال وصالش گفت با تف | ولی واصل ذات بود و آه |

تاریخ سوختن مدرن احد علی طفل گلابودر کلکته

| | |
|--------------------------|------------------------------|
| مرد چون طفل گلابودر حریق | دل ز درد و غم بخون و خاک خفت |
| سا مگر آن چو پرسیدم ازو | سوخته واحد علی صید آه گفت |

قطعه تاریخ ربانی مولوی عبدالرحیم صادقی پوری
و غیره پنج کسان از جزیره اندمن حکم نواب گورنر
جنرل بجا و ویرای قیصر مند ملکه و کتوری

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| تنه چند از عظیم آباد پسته | که بوند اهل علم و فضل ماهر |
| بایشان با عبور بحر پر شور | چو شد حکم دوام جس صاذر |
| از اینان چند کس مند در قید | رها گشتند باقیمانده آخر |
| بحکم ویرای قیصر مند | که دارد بر رعایا رحم وافر |
| یکی از ان مولوی عبدالرحیم | که وصف افغانجند در دفاتر |
| چو کردم فکر تاریخ ره گئی | مرایت خوشه آد بخن ط |
| نظیر شکم تواند یافت کس | که باشد در فن تاریخ ماهر |
| پس از طول زمّن احمد سد | رها گشتند اسیران جزائر |
| حروف صد بیان سال هجر | سنین ۱۲۰۰ هـ ۱۸۸۳ ع |
| | سنین عیسوی از شعر ظاهر |

قطعه تاریخ شادی کنه دای شیخ محمد قائم پیر جوان بخت
منشی محمد امیر صاحب سلمها اند آتالی شهبه پیر و مهم جمع از
کنه دای گشت جوان بخت محمد قائم

علم عشرت شان دایم و دایم باد

| | |
|---|---|
| گفت تاریخ راییه سعید مخلص | ابتهاج زن و شود اتم قائم باشد |
| قطعه تاریخ وفات حافظ احمد حسن حوم ر ضلع غازی پور بست نهم ربع الاول در | |
| حافظ احمد حسن نیک نھا جنتی گشت از ان شد تاریخ پنچین مشعر تاریخ حسیل | کر در حلت ز جھان گذران حافظ احمد حسن اہل جہان صرع اول این قطعہ بدن |
| قطعه تاریخ ولادت پسر شیخ فضل الرحمن صاحب | |
| ولد ارشد نثار حسین صہر سید ابو سعید کہ یافت زاد در خانہ اشن بہت نهم پسرنیک اخترے کہ بود طہم غیب در دلم انداخت | فضل الرحمن رئیس الاشراف از گوزن رقب بھادر و خان روز جمعہ مہ شہر جیلان نور اقبالش از جین بابان نام تاریخ خاشع الرحمن |
| قطعه تاریخ شادی از دواج مولوی محمد ظہیر حسن متخلص شب جمعہ دوازہم جمادی الاخری | |
| شفق مولوی ظہیر حسن | کتھا گشت چون بفضل خدا |

| | |
|--|------------------------------|
| سال تاریخ شد بروی حیل | از دواج ظهیر احسن با |
| قطعه تاریخ انتقال شیخ محمد بخش مرحوم عرف راجه کھو | |
| در یغایست و دوم راجه کھو | ازین در دنیا بجنّت مژد |
| قلم زار نالید و تاریخ ابوال | جماد الاخیر دوشنبه رقم زد |
| قطعه تاریخ انتقال بادی حسن خان مرحوم پسر امیر حسن خان واقع سوم رجب روز جمعه | |
| فغان از گردش چرخ بجا کار | در بیخ از جور بے پایان دوران |
| نخال تازہ را بر کند ازین باغ | ز پا افتاد آن سر و حسد رمان |
| جوان بادی حسن خان مرد افسوس | طیب خاذق و ذی شوکت و شان |
| اگر پرسند تاریخ از سر با | بگو موت جوان بادی حسن خان |
| قطعه تاریخ رحلت مولوی مفتی اسد اللہ الہ آبادی مرحوم بشہر جونپور | |
| آن مفتی شرع و حامی دین | در اگرہ بود کار افتاش |
| حکام زمانہ در جونپور | آخر کردند سدا عداش |
| نامش اسد اللہ گویم | گو فرقہ پسیر در ساربان |

| | |
|--|--|
| <p>گر دید ریاض خلد مشواش یارب که بهشت باد او اش</p> | <p>رحلت فرمود بهمدان شهر تاریخ رحیل گفت حسرت</p> |
| <p>قطعه تاریخ اتمام مسجد شاه امید علی صاحب جوپوری بشهر بنارس با اتمام کریم بخش حسب مایش</p> | |
| <p>که بر سالکان شد از رفیع باب امید علی شاه عالیجناب که کرد اہتمامش بر اہی صواب رجاؤ من بعد حسن الثواب نمازت قبول و دعا مستجاب</p> | <p>بتعمیر این مسجد دلکش چو با صدق و اخلاص عہت گما کریم آمد و بخش نام کس شدم در پے فکر تاریخ آن سر و شمنہا کرد اینجا بسیا</p> |

سید این چند غزلها
 و خمس رباعی بعد طبع دیوان الغزل
 از بحر طبع خاکسار بسا حاصل ظهور برآمده
 لاجرم برون بحاظ ترتیب و یقیناً سابق
 لاحق کرده و ششم اند

بسم الله الرحمن الرحيم

| | |
|-----------------------------------|------------------------------------|
| ای چین سا سجود تو نیاز و نیازها | واله تسبیح و تقدیس تو سوز و سازها |
| بهمه عشوقان دلوزان چو شمع ازیت | عاشقان ز بیم چون پُرانه پست آوازها |
| هست علم محیط تو عیان چون آفتاب | گوئیم خان باشد درون پرده دل ازها |
| فی ترا صدی تراندنی ترا شبه نظیر | ره نیابد در حریم قدس تو انبارها |
| در پی ادراک کنه ذات پاکت گر پُر | عقل کل در دم فرو زید پر پروازها |
| آسمانها در میان اصبعین کم تو | کم ز کنجشکه بود در چنگل شهبازها |
| تا شود روز که افتد عکس رویت در طم | میکنم عمرت این آینه را پر دازها |
| راه بی پایان عشقت چون نغمه کرد ط | پای فتارم چو رفت از کار دغاها |

حسرت نخته میالده چو افت از اشتیا

این غزل که در دیوانه
مستقیم است و در دیوانه
واقع است و در دیوانه
دیوانه است و در دیوانه
عاشقانه است و در دیوانه
دلان بهر سو است و در دیوانه
بقیه در هر گوشه زان
سازها و از کلام
در همه فطامه العالی

فی مہین مرغ دل عاشق کار چشمست
کار عالم را بیک گم و شکر گون ساختن
میتوان کرد از نگاہی عاشق را تمام
چشم من از گریہ سبز و چشم مست از شراب
سبحہ در دست کی ناز بر دوش در
ہم سوادش ہم بیاض و حشرش در
ہم چو شک کہ شد در پنجہ بازی اسیر

دیدم سو حیو را دلفگار چشمم
نیست کارانجم و افلاک کار چشمم
زخی بروی تو در انتظار چشمم
آب زنگی چشمم ز بجا چشمم
مستی شیخ و برهن از خا چشمم
لا اله الا هو ز گسدا چشمم
این دل مجبور من را ضیا چشمم

حسرت از علم و ورع بیوہ نمی آید چرا

قد نقل و جام می در زوگار چشم است

مایه عیش و صحبت درویشانست
طلح محدود که باشند در آن
فارغند از غم دنیا و خیال عصبی
ناز گلزار بر ایشان شده مانند خلیل
راضیانند بقدر خداوندتیر
در رخسرت که فردا بشنوبند

دولت پر دو جهان مت رویشا
سایه عاطفت حضرت درویشا
برتر از کون مکان هست درویشا
اقش عشق خدا جنت درویشا
در غم ورنج و بلا راحت درویشا
کرده کمر سکه روا حاجت درویشا

این قول بر جمیع اهل
 شریعت از حق تعالی
 یاری چون حسن صحبت درین
 گرفتیم بجا کند و درین
 اگر چه درین سخن غرض از
 سائیم است ازین غرض
 طایفه فقیه و بیایان
 عاقلان و درین حدیث
 الایاد علی الفکر و قبل
 فاذا کان فیهم القیاس
 المقدر و المسکتین یصل
 فی العلم لایه و من
 فساد ایدیه و درین
 اعطاء از او و از
 علمت و درین کتاب
 فرصت درین کتاب
 یاری درین کتاب
 نعمت و درین کتاب
 صفحات ۱۲ درین کتاب

| | |
|--|---|
| نورزدان که بود با وی مهر بر لب جلوه گر بر سبزه ز طلعت درویش | صبر شکر و دل شکسته و دین سالم حشت مال و زرد دولت درویش |
| مس با سید کرم پرورشایان نروم مدعا بم نظر محب درویش | خواججه مهر و دوستی مسکینان ادامه جهد درویش |

نورزدان که بود با وی مهر بر لب
صبر شکر و دل شکسته و دین سالم
مس با سید کرم پرورشایان نروم
مدعا بم نظر محب درویش
خواججه مهر و دوستی مسکینان
ادامه جهد درویش

| | |
|---|--|
| دیوانه دل مارا جانانه مبارکباد جادر دل من کردی من بجانم | مست فیض نظر ز رخ حشر که مقامی به عفت درویشان |
| از بهت برستان بد تو نشد ضائع سود از دگانت راداع تو بهر خور | همه زنده مبارکباد و همه خانه مبارکباد زاهد ز کف ساقی چمانه مبارکباد یاب و شهان تاج شالانه مبارکباد |

در آتش عشق توفه سوخته جان حشر

اے شمع ترا مرگ پروانه مبارکباد

| | |
|---|--|
| از من کنون جهان بهنگامه عشق گم تا بر آید آفتاب علی فی الارض یافت | در تمام ناموست این بهنگامه عشق گم در بهر بهانه این بهنگامه عشق گم تا گوئی که جهان بهنگامه عشق گم |
| میبر حسن خد اول را محاربه اشک | |

از من کنون جهان بهنگامه عشق گم
تا بر آید آفتاب علی فی الارض یافت
میبر حسن خد اول را محاربه اشک
در تمام ناموست این بهنگامه عشق گم
در بهر بهانه این بهنگامه عشق گم
تا گوئی که جهان بهنگامه عشق گم

| | |
|------------------------------------|--|
| آتش گل جان بلبل شود از وصل فراق | در بچاران به گامه عشق است گرم |
| طالب معشوق بهشت و طالب کفارت | رو به شترالامان به گامه عشق است گرم |
| ای دل آتش بجان مینال از درد و نجات | ز آنکه از راه و فغان به گامه عشق است گرم |
| چینت لبیک هم یا نغمه بیت الصنم | هر کجا در بهر مکان به گامه عشق است گرم |
| جلوه حسن از لیل چون است عشق لایزال | لاجرم در بهر زمان به گامه عشق است گرم |

شد ز یعقوب ز لیل حشر این بهر
در دل شیر جوان نه به عشق است گرم

تسلیت یزید جناب لایت مآب پیروم شد شاه نذر محمد
قدس الله سره الامجد

| | |
|---------------------------------|--------------------------|
| ما عاشقان صورت نذر محمدیم | دلدادگان سیرت نذر محمدیم |
| نقش جمال اوست درون چشم ما | آینه ارطاعت نذر محمدیم |
| بر کف نهاده جام شریعت رویم | ما پیرو طریقت نذر محمدیم |
| و گیر کجا کنیم بجان نشست و قامت | مست خراب صحبت نذر محمدیم |
| بر خوان اغذیانت نشینیم چون گیس | پروردگان نعمت نذر محمدیم |
| بار عطای قیصر کسری نیکشیم | تازیانه منت نذر محمدیم |

| | |
|---|---|
| <p> در اتباع سنت نذر محمدیم آگاه از کرامت نذر محمدیم لیکن غنی بدولت نذر محمدیم در سایه حمایت نذر محمدیم ز انزو که در ولایت نذر محمدیم منت کشش عنایت نذر محمدیم گزندگان حضرت نذر محمدیم </p> | <p> نذر محمدست فنا فی الرسول و ما داریم اعتقاد کرامات اولیا هر چند مغایر کسب کمالها شیطان نیافت راه بجن جنین ما اسد و مصطفی و علی ناصرینند جام شراب عشق کشیدیم ز کفش مار بست فخر و مباحات اینقدر </p> |
| | <p> حضرت زهرا ضیبا که با صد هزار منظور چشم رحمت نذر محمدیم </p> |
| <p> دلبر و جانان من بلکه دل و جان من محرور و جان من مرد تو در مان من جنت من کو تو ای گل خندان من بلبل خوشگو تو این دل نالان من صبح و صالت مید یوسف کنعان من ناشده آن همه قاشع شبستان من </p> | <p> ای مهربان من مهر خشان من روی تو قرآن من عشق تو ایمان من روی لم سو تو قبله ام ابرو تو بسته گیسو تو شیفته روی تو دیده چو کردم سفید در ره تو برید چون ل ابل صفا خانه شدم پرضیا </p> |

| | |
|--|--|
| <p>حسرت اگر واکنی دید که اوصاف بین بنی و دانی یقین رتبه دیوان من</p> | |
| <p>مخمس ل نور العین وقف علیه السلام</p> | |
| <p>کثرت ممکنات نزد عقل این سخن را اولی مدّه تطویل</p> | <p>هست بروحدت وجه و دلیل گوش و دم کل است ذهن کلین</p> |
| <p>عبث اجمال خود مکن تفصیل</p> | |
| <p>من و هر لحظه جانکه بنیتو ضعف تن سخت شد قوی بنیتو</p> | <p>حالم پس بود در دس بنیتو بار شد بسکه زندگ بنیتو</p> |
| <p>نفس می کشم بحر عقل</p> | |
| <p>گفتم ای جان سخن ز حبر گو حال دیوانه تو نیست نکو</p> | <p>رفتی و رفت عقل و دین صرد و بار شد بسکه زندگ بنیتو</p> |
| <p>نفس می کشم بحر عقل</p> | |
| <p>زیر چرخ انبساط جان مطلب عیش صافی در نیجهان مطلب</p> | <p>فارغ البالی از زمان مطلب زنگ عشرت ز آسمان مطلب</p> |
| <p>کس نخورد دست باد از خمیل</p> | |

| | |
|--------------------------|-----------------------|
| پست چالاک خدمت شده کن | جامه میرزا نیت تیر کن |
| روز و شب شکر روا نمده کن | شکوّه زلف بار کوته کن |

از آنکه لاطائل ست این بطویل

| | |
|-----------------------|---------------------------|
| دل چو شمع و دادمیکارد | برگ و بار از سر شک می آرد |
| دست و کمر سبزه میدارد | هر کی بگفت اشک می بارد |

چشم من از بهر عشق به بختل

| | |
|-------------------------|------------------------|
| بیل رنج اند و نظر ز اغت | آباد بوس نیت طبل با غت |
| سینا بد بلایه و لاغت | هر جری نیست لائق و اغت |

که بهر کل نمیرسد اخیل

| | |
|---------------------------|-------------------------|
| نه بهر جبرست قاتل عشاق به | شربت وصل از پیش تر یاق |
| نخداوند با سطرالآرزاق | همدم کس مباد دور و فراق |

روح را میکند بدیم تحلیل

| | |
|--------------------------|--------------------------|
| بنال و کمال میگردد | عایق ذوالجلال میگردد |
| سجده با وجد و حال میگردد | فارغ از قیل و قال میگردد |

اگر کنی علم خاشاک میبل

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| نیت جز حسن لم نزل عیب | همه جانست جانفرا را ریب |
| بگذران در طلب شباب و شب | پر قوی از جمال شاه و غیب |
| توان دید جز بعضی جمیل | |
| در روی شقی بکج تک و دو | تا بود عمر در هر سین و رو |
| بدید عشق جانست از سر نو | دست از خود بشود و مانع شو |
| عشق گشته است خوان خلیل | |
| منم و نا لحاظ شعله فشان | از گداز دل آب چشم روان |
| تا شود سو ز من چو شمع عیان | از بر اے جواب مدعیان |
| دل ز بزمش گدازتیم کیل | |
| نیت جاسه و رنگ این دنیا | پایگل مانده چو سر و چپ |
| آفتابی چو ماه نور و ضیا | گریم رو باش و رطوبت |
| نیت چو شمع بخت از یکمیل | |
| نیت امید من ز بخت و زمر | که در آئی بخت از نام و زمر |
| ای لب لعل تو میجا دم | بیتو از بس بحالت علم |
| میگشم بخت را غر زامیل | |

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| منکه از درد عشق جیارم | در غمت روز و شب بسرارم |
| اگر چه از ریت سخت نیازم | سخن چند گفته دارم |
| باش در کشتنم مکن تعجیل | |
| بوده ام باده خوار لیل و نهار | شمع و گل از چه آوری بفرار |
| لطف فرما شراب و شیشه بیا | بر من زارم که مرده ام ز خمار |
| شیشه باده میسر و قندیل | |
| بزره حسرت کجا کجا واقف | نرسانیم فکر تا واقف |
| زهر بانیه ایک با واقف | نوبت ماست حالیا واقف |
| همران کو قند طبل رحیل | |
| رباعی | |
| شما و فدایان و گلستانان رفتند | دل با خنکان و جانان رفتند |
| حسرت نه کی که ز منبران رفتند | سامان سفر بکین که یاران رفتند |
| | |



بسم الله الرحمن الرحيم

| | |
|--|---|
| <p>دل ترا جو یہ پاگل نہوا تھا سو ہوا کشتہ لطف تھا اک عمر سے تیرا بین رزم کپر مہر ہنس ہنسکے چھڑکتے ہونک تلخوئی تیری عادت نہوئی تھی سو ہوی اب وہ قطع بیابان ہے نہ چاک داما ساقی عشق نے کچھ روز پلایا ساغر کیا تر کپڑا دل مجروح نے کی بے لطفی دیکھ آئینہ میں عکس اپنا کہی ہنسکے یہ پات آدمی ادا کو گو حسن دیا تھا حق نے</p> | <p>تجھ سے آزدہ مراد دل نہوا تھا سو ہوا تیغ سے قہر کی گھاٹل نہوا تھا سو ہوا یہ فرا عشق کا حاصل نہوا تھا سو ہوا قند لب ہر ملاہل نہوا تھا سو ہوا میں تیرا سطر حکا کاہل نہوا تھا سو ہوا ہوش اپنا کہی اگل نہوا تھا سو ہوا خون سے تر دامن قابل نہوا تھا سو ہوا دوسرا میرا مقابل نہوا تھا سو ہوا پر باین شکل و ثنائی نہوا تھا سو ہوا</p> |
|--|---|

| | |
|--|--|
| پیرضا کف سائل نہوا تھا سو ہوا | نور در پرست در پوزہ کرے ہی ہو |
| پا گیا عشق مجازی سے حقیقت کو سعید | لدا احمد کہ کامل نہوا تھا سو ہوا |
| <p>پسے عشاق کے دل دست پای یار پر کیا کیا بند ہی لٹکی بند قباے یار پر کیا کیا حسد بادشاہوں کو گدا سی یار پر کیا کیا بنا پروانہ دل اپنا لقای یار پر کیا کیا لٹی دولت رد و تفسر یار پر کیا کیا چلین لوگوں میں تلوارین ادا یار پر کیا کیا ستم اغیار کے ہن مبتلا یار پر کیا کیا خلیل آسائیں اضی ہون صنا یار پر کیا کیا</p> | <p>بہے بین اشک خن شک خنای یار پر کیا کیا خدا ہی جانے کب سے غنچہ امید و اہو گا لوکھا کر جلون پنا کر دیا ہر شے سے مستغنی تجلی کی جو شمع طور کی مانند رات آوے رہا محروم میں ہی خوبی مقسوم نہ جو ابر کے اشارے نرم عشرت میں کھو کر کوئی برجھی اوٹھاتا کوئی تیغ از مابا سمجھ رکھا ہے گلزار جنان مارچنم کو</p> |
| سعید اہل ہوس کو ہے تمنا و فاس | دل عاشق ہاشاکر حجاب یار پر کیا کیا |
| <p>میں تو گوننے کی زبان ہوں کیا کہوں شمسان روشن میان ہوں کیا کہوں</p> | <p>واقعہ سر نہان ہوں کیا کہوں سوز دل سے جل اوٹھی آنر زبان</p> |

| | |
|--|---|
| <p>رازدار کن فکان ہوں کیا کہوں صاف گو آئینہ سان ہوں کیا کہوں ای سبیری جان نی جان ہوں کیا کہوں آپ من اب میں کہاں ہوں کیا کہوں یار پر تو خود عیان ہوں کیا کہوں طائر عرش اشیان ہوں کیا کہوں</p> | <p>واجب و ممکن میں اک بطاخص شخص پہ کہ دیتا ہوں مجھ میں عیب پوچھتے ہجران نے میرے کیا کیا کیا کروں تیری صفت تیری حضور کہتے ہیں حال دل اپنا اس سے کہ پنجرہ میں خاک کے کیا جی لگے</p> |
|--|---|

درد کا مجھ میں اثر ہے کچھ سعید

میں سراغ رفتگان ہوں کیا کہوں

| | |
|---|--|
| <p>جو ہوں سو ہوں لبیک آفرید ہوں حسن عمل سے گرچہ توقع برید ہوں خوف عتاب سے ترے زنگید ہوں محارب ار بارگندہ سے خمیدہ ہوں ہر چند چشم خلق کا اشک چکید ہوں مسکین ہوں فقیر ہوں آفت سیّد ہوں باغ بہشت میں بھی نہ ہیں امید ہوں</p> | <p>کیا جانوں دو باب ہوں بازید ہوں امید و ارحمت واسع کا ہوں ہی ہوں تخی کہ طائر روض جنان ہوں سراگیا ہے جھک کے زمین نیاز ہوں نوجو کو اپنی عین عنایت سے مت گرا سائل ہوں گرد پر نگاہ گرم سے ہزاروں سعید کی تجھ سے کہ تجھ سے</p> |
|---|--|

تغزل نعت

حیران تر حسن کا ہر پہر و جوان ہے
عاشق ہیں سحر جن و بشر حور و ملائک
اللہ کا محبوب ہی تو اسے شہ خوبان
مردان خدا نے کئے دل چاک تجھے کبھی
ہی شہ و راحت کا ترے راض و سمان
ہی نعمتہ داؤد عیان صوت تیری
قد تیرا نہال چمن مطلبی ہے
یار استی دین پہ ہے یہ شاہ صادق
رقار ہے یا موجہ دریاے لطافت
کیسے مغیرہ کو کہوں ات میں کہوں کر
کیا منہ کہ کروں صف میں خفا کا
ہی جلوت ذات و صفات احدا سمین
تکڑا ہے کوئی چاند کا پیشانی پر نو
مرغان املے آنچہ میں مصیبت ملک پر

خالی بھی بنا کر تجھے تجھ کو نگران ہے
یہ حسن خدا ہے کہ ترے راج عیان ہے
انصاف کہ یوسف کے جمال ایسا کیا ہے
اور لو غلیان جو کائیں تھیں و فضل زان
اوصیت صبا بت بھی کران باکران ہے
انفاس سجا تری باتو نہیں نہان ہے
گلزار خلیلی کا بھی ہر و زان ہے
یا ہی الف کا پتل جنسان ہے
یا باد صبار وضعہ رضوانے زان ہے
عالم میں سواد اسکا عجیب نشان ہے
کچھ کہ نہیں کتا ہوں ان بند بان
یہ آئینہ حسن خداے دو جہان ہے
ہیں تیر مرہ ابرو و خدا رکمان ہے
اور خاک مرغ دل عاشق تھی پن ہے

ضیاء ہیں انکھیں تری ہو کہوں کس طرح
 دو جام ہیں یہ بادۂ توحید سے لبریز
 دکھا شب معراج ان آنکھوں نے خدا کو
 پہنچا قدم پاک ترا عرش برین تک
 دیوانگی کہتی ہو کہ دون طول سخن کو
 اے ختم رسل شاہ امم سید کونین
 آلودہ نہ ہو اس عجمت ترا ہر گز
 ہی اہل کبار کے لئے تری شفاعت
 حالت تو فوراً دیکھے مجھ خستہ جگر کی
 رہتی ہو تمنا کہ حضور ہی ہویش
 تسکین نہیں پاتا ہی میرا دل مضطرب
 رحمت سے ملے محل اقدس میں مجھ یا
 دنیا سے اٹھوں انکی ہمت سے یا مانا
 اعمال چارہاں سنراوار عقوبت
 لکھی یہ غل فحش میں تو نے جو سعید

جادو کا ہو کیا تذکرہ عجاز جہان ہے
 بنجوا نہیں دو جام سے ہر کھل و چا
 جبریل بھی حیران سلسلہ سیمہ بیان ہے
 اسرار سیدہ کیا رفعت شان ہے
 لیکن ادب شروع مراقبہ زبان ہے
 امید کرم تجھ سے بھان و زبان ہے
 گر میں ہوں گنہگار تو کیا تیرا زبان ہے
 اس بات کا تو صاف حدیث و نصیحان ہے
 آنسو ہیں بھرا آنکھوں میں اور لب پختان
 سو ایسی سرزمین یہی المین خفقان ہے
 لین جلد خبر آپ کہ بیتاب تو ان ہے
 ہوں پشت و تابا رگنہ بسکہ کران ہے
 ڈرتا ہوں کہ اسلام کی غربت زبان ہے
 تیرا ہی سلیہ سبب امن و امان ہے
 گر چاہے خدا تیری سعادت کا نشان ہے

یہ دولت فقر کی کچھ کم نہیں ہے
 غم دل سے نرہ عالم میں دل تنگ
 نہو مغرور طاقت پر تہمتیں
 ضحیت جان جام عشق موٹا
 لیا اگر غم نے دل اور غمے بوسہ
 فرشتہ ہو جو عصیان سے بری ہو
 ہدف پر پہنچے تیرا آہ اپنا
 مثل ہی جان ہو تو ہے جہان بھی
 نہیں وہ دل نہو حسین غم عشق
 نگہ ہے تیری کیوں جانی جانین
 دل وحشی بنا ایسا تیرا رام
 سیر دل آنسو و کو پی نہ اتنا
 ہیں ابرو برق کیوں گریبان خندا
 چمن میں کس جگہ ہے خندہ گل
 زمین پر ہی کہاں گلستان شادی

اگر دنیا نہیں کچھ غم نہیں ہے
 کہ عالم میں دل خرم نہیں ہے
 مستو نفس کا رستم نہیں ہے
 کہ یہ دولت نصیب جسم نہیں ہے
 محبت میں صنم تم ہم نہیں ہے
 نہو جس سے گناہ آدم نہیں ہے
 کمان قدیں اتنا دم نہیں ہے
 نہیں جسم تو پھر عالم نہیں ہے
 نہیں وہ چشم جو پر غم نہیں ہے
 اگر آنکھوں میں سے سرم نہیں ہے
 کہ اس میں کچھ بھی فوق غم نہیں ہے
 کہ آب چشم سے زخم نہیں ہے
 غم و شادی اگر تو ام نہیں ہے
 کہ اس جاگر یہ شبنم نہیں ہے
 کہ وان پھر نوبت ماتم نہیں ہے

نہیں جس کی زبان
 بھینٹے لا اور برکت
 فوری وقت یعنی چشم
 وجہ نفسا کرم
 است ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱

| | |
|----------------------------------|---------------------------------|
| کسی لکوند سے ازار ز نہار | طریق اس کو بچی اطم نہیں ہے |
| سعدی کے دم تیغ قضا کے | |
| سر تسلیم کس کا خم نہیں ہے | |
| فخیم غزل میر دردہ علیہ الرحمہ | |
| کر کے ان دنیا میں خیر و شر چلے | تھے سفر میں کچھ دنوں اب گھر چلے |
| نامہ اعمال اپنا بھر چلے | تہمت چند اپنے ذمہ دھر چلے |
| جس لئے لئے تھے سو ہم کر چلے | |
| عیش کا دنیا میں کیا سامان ہے | خوف عقبے لگ رہا ہر آن ہے |
| ایسے جیتے کا کہے ارباب ہے | زندگی ہے یا کوئی طوفان ہے |
| ہم تو اس جینے کے ہاتھوں مر چلے | |
| ہونہ جس تھے کو ثبات اور کچھ بقاء | دل لگانے کا نہیں اس سے مزا |
| ہم نہیں بلبل کہ ہوں گل پر فدا | کیا ہمیں کام ان گلوں سے لے صبا |
| ایک دم آئے ادھر او دھر چلے | |
| استخوان و پوست کا ہے اک نفس | اوس میں اک طائر ہے پابند ہوس |
| سر نکالے ہے وہ اس سے ہر نفس | دوستو دیکھا تماشا یاں کا بس |

| | |
|---------------------------------|------------------------------|
| تم رہو اب ہم قوم اپنے گھر چلے | |
| عرش و کرسی اسماں کیوں بھپاتے | یار گا گھر کون سے پہچا۔ نئے |
| یوں تو کیا تاثیر تیری مانے | آہ بس مست جی جلاتب جانے |
| جب کوئی افسون تراوس پر چلے | |
| کہتے ہیں ہر جہ عالم جملہ دوست | اور یوں بھی کہتے ہیں جملہ زو |
| پر تجھے لازم ہے فرق مقرو و دوست | ایک میں دلریش ہوں و سیاہی و |
| رخ کتنوں کے سیاہی بھر چلے | |
| کیا کہوں جو کیا ستم اسن میں | کچھ نہیں جز درد و غم اسن میں |
| وہ نہ غافل ایک دم اسن میں | شع کی مانند ہم اسن میں |
| چشم تر آئے تھے دامن تر چلے | |
| یہ ایک کھ کر بھی پرے ہے یاد رہے | وہ او سے پائے جو جیتے جی مرے |
| بھڑاؤ سکو آپ میں دیکھا کر رہے | ڈھونڈ سٹھ جن آب سے اوسکو پر |
| بچھا صاحب کے گھر رام رہے | |
| دام میں اس ہستی کو ہوم کے | دانہ خالی را دسکا جو کھا چسے |
| ہم نہ جاہ تھا مکمل جائیں گے | ہم نہ جانے آئے باہر آب سے |

| | |
|--------------------------------|------------------------------|
| دو ہی آری اگیا حیدر چلے | |
| دین و دنیا کے تو طالب ہم تھے | تھا یہی مطلب کہ او کو پائے |
| واہ رہم واہ رہم واہ رہے | ہم جہان میں آئے تھے تنہا ولے |
| ساتھ اپنے اب او سے لیکر چلے | |
| جو ہوا ظاہر میں آمو جو دیان | چل بسا کچھ کر زیاں سودیان |
| ہم کو اس کا عشق تھا مقصودیان | جون شر رائے مہستی بے بودیان |
| بارے ہم بھی اپنی باری بھر چلے | |
| غم کے دریا میں سرتاپا ڈباو | کشتی نے کے سوا کب ہے بچاؤ |
| کوئی دم میں کھلتی ہی سیری بچاؤ | ساقیا یان لگ باہی چلیلاؤ |
| جب تلک بس چل سکے ساغر چلے | |
| ہے تحیر میں سعید اب روزِ شوب | عقل پاتی ہے بھلا یہ بھید کب |
| واقف اسرار میں خاصان اب | درد کچھ معلوم ہے یہ لوگ کب |
| کس طرف سے آئے تھے کید مر چلے | |
| رباعی | |
| مستانہ تھے و سعید فرصت گزرتی | جب آئے اجل نے نہ مہلت ہرگز |

| | |
|---|---|
| صبح پیری بھی شام ہونے آئی | خانہ نہیں وقت خواب غفلت ہرگز |
| قطعہ تاریخ رحلت شیخ نثار حسین مرحوم معروف | شیخ کنوان واقعہ بہت پیچہ ذی الحجہ روز جمعہ ۱۲۰۰ ہجری |
| <p>شہر کے ایک رئیس نامی + ہے زبیر اسم شریف او کا بزرگ کہتے تھے شیخ کنوان انکو سبھی شہر میں ایک کنوان ہے مشہور مر گئے چھوڑ کے سب مال و متاع کی طلب میں نے جو تاریخ وفات</p> | <p>خوبیان اونکی کروں کیا میں بیلا نہیں اس بحر میں آتا ہے میان نام تعلیم سے لیے تھے کہاں اُس سے بس متصل آنکا ہر مکان بخشدے انکو خداے دو جہان بولا بافت کہ مرے شیخ کنوان</p> |
| قطعہ تاریخ رحلت شیخ محمد بخش عرف اچھو مرحوم | |
| <p>راجہ مکھو دصالح اٹھ گئے اس پر ہم مجمع احباب میں کل انجمن افروز تھے غیب سے آئی ندا تاریخ رحلت میں کیا</p> | <p>کیا بھی شش اخلاق تھے کرنج بیو کا مہراج سونہیں کنج لحد میں خاک پافسوس آج راجہ مکھو کو عطا اللہ نے جنت میں راج</p> |
| ۱۲۰۰ | ۱۲۰۰ |
| | |



المنشآت العربية لفارسية

ف —————

ترجمته مولانا عبد الرحمن المعز

بجامی قدس الله مقرا السامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وحده والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
وعلى الواسحابه الذيركانوا خربة جند المحبين له و
المحبوبين عنده هذا ترجمة مؤلف الفوائد الضيائية
في شرح الكافية الحاجية رقتها المحبي وجيب قلب الفطن
الزئي اللوذعي اليلعي عبد الكريم سله ببا الرحيم حنين فرغ
عن قراءته لدى الشهر المذكور مع شطر من الحاشية المشهورة
مولانا عبد الغفور وانا العبد الحميد محمد سعيد غفر الله ذنوبه
وستر عيوبه مولانا نور الدين عبد الرحمن الجاشي قدس الله
سائرته هو في غاية الاشتهار كالشمس في رابعة النهار معروف بالعلم

نفوسه الله
نعالى وقت تاريخ
رحله في كتاب
التواريخ
مدخله الفاني

والعرفان وبشهرته غني عن الوصف والبيان فضله يدرك لا ينفع
وكماله مسلم لا يمنع جامع لأنواع العلوم معقولها ومنقولها، حاو
لأصناف الفنون فروعها وأصولها شرب كسادها قاصم رحيق
التحقيق، ووصل إلى مقصوده برفق التوفيق اللسان كليل في
كمالاته والبيان قاصر عن شرح حالاته وبالجملة بموجم المناقب
والمفاخر، أما المعارف فهو سرها الدأخر، وأما العلوم قلب منها خطا
وأما الشعر فهو غائض في تحارة على الدال الفاخر، وأشعاره أحل
من العسل في المذاق، والذم من الوصال بعد الفراق، وارق
من النسيم، والطف من التسليم، بل هو سحر حلال، وخمر لا يحم
حول من يشربها هم ولا ملال، لهم فيها منافع كثيرة، وليس لهم
فيها معصية لا كبيرة ولا صغيرة، لا يصدعون عنها ولا ينزفون،
وفي الآخرة على شربها لا يؤخذون، والحق أن العلوم الظاهرية
والصناعات الشعرية دون رتبة الغلبا، والولاية بهو كماله الأسنى
روح الله روحه المعلى، وأى كمال للبشر تحت النبوة فوق الولاية
يوم لا ينفع مال ولا بون، وقد قال عز من قائل: أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ خَيْرٌ

عليهم كاهن مخزنون ولد قدس الله سره في جام سنة سبع عشر
ثمان مائة وقت العشا في الثالث العشرين من شعبان المعظم ولقب بالاصل
حامد الدين والمشهور قد تقدم وتخلص في الاشعار جام و قد
بالفارسية في وجه تليق بهذا اللقب السامي مولد جام و رثي
فلم يجره جام شيخ الاسلامي لاجرم و جريدة اشعار
بدو معني تخلص جامي است وينسب الشريف من لا يقين ينتهي الى
الامام محمد الشيباني صاحب الايام الا انظر الى حفيضة النعمان
و والد احمد بن محمد الدشتي من دشت اصفهان عليهم
الرحمة من الوجه الغفران تلم الاثر في النحو من ابيه ثم قد
بهراته و حضر عند مولانا جنيد بارادة مطالعة فخصر التخيضر
و كان عند جمع مشتغلون بقرأة شرح المفتاح والمطول فرأى
قدس سره في نفسه قوة فهمها واستداده درسه فاشتغل
بمطالعة المطول والحاشية ثم حضر في سائمة درسي مولانا
خواج علي ميرقندي من كل تلامذة السيد شريف الحجوة
ثم بعد من مولانا محمد الجاجري من سائمة تلامذة العلامة

له
مؤلفات في
اشعار
سنة
سنة
ديوان
نموده
نقله
سنة
اصفهان
نقله

سعد الدين الفتازاني ثم وصل في سمرقند بصحبة قاضي الروم
وكان من مشاهير عصره في تحقيق العلوم وفي اللقية الأولى
وقع المباحثة بينه وبين القاضي وانجر الكلام الى الطول وبالأخرة
رجع القاضي الى ما كان قدس سره يقول وكان رحمه الله تعالى
في اوان التحصيل معروفا بقوة المطالعة وغلبة المباحثة حتى ان
العلامة عليه القوشجي المشتهر في علوم الهيئة اجتمع معه وكان له
مشكل في هذا العلم لا ينحل من احد بوجه فاستفسر منه
قدس سره فحل مشكله وكان العلامة القوشجي يقول فعلت من ذلك
اليوم ان النفس القدسية موجودة وآخذ قدس سره الطريقة
النقشبندية من مولانا سعد الدين الكاشغري وكان في احكام
الشرعية واداب الطريقة مستقيم بحال متبعاً للسنة في الاحوال
والاقوال والافعال ويظهر من اشعاره في نهج النبي صلى الله عليه
والصق والغرام به عليه افضل الصلوات واكمل السلام وصفه
بصانيف مفيدة في التصوف بحيث نحل مشكلاته وتسهل معظمها
وقد اهل صغابه وتفتح ابوابه وتقرب المرام الى الافهام وهذا

المنشآت وصل الى الحرمين الشريفين زادهما الله شرفا وتشرف بالحلج
والزيارات وعاد الى الوطن بالبركات والمبرات ولما وصل عمره
الشريف الى احد وثلاثين بعدد لفظ كاس حضرته الوفات
فوت في قدس سره في الثامن عشر من محرم الحرام سنة ثمان
وتسعين وثمانمائة وترك الباقيات الصالحات تغمده الله بغفرانه
واسكنه بحسنة جنة ونظر بعضهم في تاريخ وفاته قطعة
بصنعة التليغ فجعلتها عربية خالصة ثلثة مصاريع فجاءت
بحمد الله تعالى فائقة على الاولى كما لا يخفى على الناظرين فخذها
بني القبول وكن من الشاكرين **قطعة** العارف الشهير نجاشي امانا
في روضة الجنان قد اختار ما شاء قد كان حاجا من الالة اقبر
تاريخه ومن دخله كان آمنا ولا باس ان تذكر من اشعاره
الرائقة ما يشتمل على المعاني العالية والبدائع الفاعقة خصوصا
ما تضمن اللطائف العلمية ولسان العرب ليزيد الناظرين
الانس والطرب له قدس الله سره وافاض علينا بوله
شديرا روي جمعت زلف شبا ساء سبحان قد ير جعل الليل لباسا

القطعة الفاتحة

جانبی

معاونت محکمہ
ان برائے

10/10/10

1947

10

اسرار فی ارفهم کنی جمله سماعی است
 وله توهمائی و نسبت نطل بها
 وله خواه دل خواه کن دیده جا
 وله دل خواه است از من آیت گفتن با
 وله خدای معلم هر روز تاشب
 شد فرش دیبا از سبزه صحر
 وله زحیران بر لب آیه بیان ناک
 بهر جمعیت وصل تو جویم
 سائر مهر دل از دیده خیزد
 نسیم خلد اگر گرد و میر
 عنان غم بر سو نیکه تاس
 شد خاک است و دامن کشیدی
 بقصد قتل جامی سیکشی تیغ
 و لاله کشاد از چهره مشکین قهر
 از قدش چون درخت ادی طور

لا یمکن ان یدرک العقل قیاسا
 جز و زلف تو دامن ظلها
 هر دو جای تست یا بدر الحج
 برداشت برقع از رخ گفتا که مجرب است
 باشد غزاله محبوبس مکتب
 اسرسله معنای برقع و یلعب
 الا یالیت شعری این الفاظ
 لعل الله یجمعنا و ایاک
 و تلبی کان قبل العین یهوا
 لعمری لا یطیب العیش لولا
 سوی قلب المینم لیس ما واک
 زمین چون شاخ گل حاشاک حاشاک
 کرمهای کنی الله ابقاک
 اراینی فی وجه الله جمه
 شنیدم مرثده انی انا الله

| | |
|---|---|
| <p> بلف قد ره جامی از دورفت وله منع سماع و نغمه می میکند جامی حریم کوی مغان کعبه صفاست وله ای که خرقل مجان بهر نشانی ومن مقطعاتی است که کمتر از قدوز لاف ترا اگر بنده نبود این جنس نکتہ بر تو نهان و من بیتانی یافت از حبیب الان طن می بردم که در فراقم بکشت ولتاریخ جهان که قصه خرد و کلان در هر و قرشن بخوان که فی عامکم </p> | <p> ز همه لطف قد اعلی الله دره بیچاره پی نبرد بسر نفخت فيه طوبی ساکنین و بشری الزائر قم سریعاً و خذ السیف هذا گشته مصروف نحو و تضرع است کرد تعریف جای تشریف است که الف لام بهر تعریف است احباب چنین کنند احسن احسن والله لفت فعلت لکت ظننت درج است دران چه شهر یاران چیلان قد مات فلان و فلان و فلان </p> |
|---|---|

و لنجعل الکلام مسکي الختام بذکر تلمیذه المشهور
مولانا عبد الغفور اسکنه الله دار السلام و السر رقبه
رضی الدین و مولده ببلده لار کان حجه الله من اعیان
تلك الدیار و یروی انه من اولاد سعد بن عباده رضی الله

عنه من كبار الانصار وبالمجملته هو من احبة تلازمة الجاهل و
 كمال اصحابه وحامل العلوم ومعارفه وادابه وكان حيداً مانعاً في العلوم^{العقلية}
 والنقلية وفريداً وانه في كمال القوة العملية اكثر مصنفات الجاهل على
 حضرتته واخذ منه الطريقة فاستنار بنور معرفته وتبصر بصر بصيرته وكتب
 الجاهل بعد مقابلة شرح قصص الحكيم من مصنفاته في اخوتهم المولوي هذه
 العبارة تمت مقابلة هذا الكتاب بيني وبين صاحبها و
 هو الاخ الفاضل والمولوي الكامل ذو الراي الصائب
 والفكر الثاقب رضي الله عنه والدين عبد الغفور استخلصه
 سبحانه لنفسه ويكون له عوضا عن كل شيء في اوسط شهر
 جمادى الاولى المنتظم في سلك شهر ر سنة ست تسعين
 وثمانمائة وانا الفتير عبد الرحمن الجاهل عفي عنه ومن
 مصنفاته رحمه الله حاشية الفوائد الضيائية تدل على
 غاية دقة نظره وبهاية قوة فكره واصابته رائد الصائب
 وحدة ذهنه الثاقب تلقاها الحقون بالقبول وعجز عن
 الايتان بمثل الفحول وحاشية على النفحات وتكملة لها بذكر

مولانا الباجی و ما ذکر فی ترجمتہ ملخص منها والحق ان
 لهذا التلمیذ غا علی الاستاد جعلہ اللہ مغفورا وسیعہ
 مشکوراتہ فی رحمہ اللہ تعالیٰ صباح یوم الایحد خامس
 شعبان سنۃ اثنی عشر و تسعمائة و نظم بعض اکابر الزمان

| | |
|---------------------------------|--------------------------------|
| تاریخہ بالفارسیۃ هذا | چو شد عبد الغفور آن کامل عصر |
| بعقبی عنرقہ دریای غفران | سر آمد روزگار دین و دانش |
| فر و رفت آفتاب علم و عرفان | چو خواہی روز و ماہ و سال خویش |
| بگو یکشنبه پنجم ز شعبان ۹۱۳ھ | ملت و الحمد لله علی ذلک و علما |

بلیۃ الصلوٰۃ والسلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وكتبت إلى الفاضل الكامل المولى
محمد فاضل سلمة الله تعالى في طلب سبعة المرحان
لحسن الهند السيد غلام علي آزاد البجرام

دُبَيْت

يا بحر العلم معدن الأحسان
يا بحر همة النماذج الانحد
قد أنرك الله على الأقران
فابذل يا بحر سبعة المرحان

بجانب مولوي سعد الله صاحب الكتب نور مشاهد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله على كرمه العليم والصلوة
والسلام على نبيه الكريم وعلى آله واصحابه الداعين إلى

الدين القويم الهادين الى الصراط المستقيم واكمل النعمة
 وافضل التسليم من العبد الاثيم المفتاق الى رحمة ربه الغفور
 الرحيم محمد المدعو بالسعيد تجاوز الله عن ذنبه العظيم
 ووقاه عذاب الجحيم على من هو واجب التعظيم والتكريم
 الفاضل الكامل المستوى على عرش الافادة والتعليم
 جامع المعقول والمنقول حاوي الفروع والاصول النور
 المقام البحر الهام كريم الاخلاق عليم الاشفاق
 محمد و مناولا نامطاعنا ومقتدا انا مبارك الاسم
 اقر اللقب كريم الجرح شريف النسب اعني المويد
 من الله محمد الملقب بسعد الله متع الله المسلمين بطول
 حيواته وافاض علينا من فيضه وبركاته وبعد فاني
 اقض عليك قصصها بما تجرعت من الزمان غصصا واسمع
 يا مولاي ماجرى علي من الآلام واصغ الى ما اصابني من
 حوادث الايام اذ فارقتكم قاصدا الى الوطن فوصلت
 بكافور واقت بها اياما انقيا الاسباب واستشير

من الاصحاب والاحباب في اختيار احد الطوبقين من
 سبيل البر والبحر للذهاب فاقضى الوقت لشدة الحوان
 اركب على السفينة متوكلا على من يحفظ في البحر والبر
 فجلست السفينة وهي تجري على الماء وطفقت الرياح
 تشتد يوما فيوما وكان الغيث ينزل فمن فوقنا ماء ومن
 تحتنا ماء تبكي علينا الارض والسماء حتى وردت بحفظ الله تعالى
 مع النجى الى مرزا فور قد اذبر النهار واقبل الليل فياتوا
 فيها عائدون بالله من الشر فلما طلعت الشمس اخذوا
 يعملون في البحر على المسافة وفي ذلك اليوم نزل بنا ما نزل
 من البلاء والافاة وقد كنت في ذلك اليوم مضطرب البال
 متغير الوجه من الحزن والملال فسالني بعض اصحابي كيف
 الحال فقلت الحمد لله المتعال لكنني اجهد في نفسي قلعا واضطرابا
 وفي خاطري تشتتا وانتشارا وفي هذا الوقت كانت
 السفينة خرجت من مرزا پور اربعة اميال وانصف اليوم
 فمقت الى المضطجع للنوم وكانت السفينة مسطحة بالواضح من

النخشب فوضعت رجل على لوح فسقط في الحفرة التي
 تكون في السفينة يجتمع فيها الماء وسقطت معه فأسرعت
 ان اخرج فما استطعت ذلك بنفسى فلما اخرجوني وجدت
 عظم الساق من الرجل اليسرى قد انكسر في العرض
 من الوسط بنصفين وصارت الساق مائتين فاصابني
 الم شديد من تفرق الاضراس وظننت انه يوم الوصال
 وقرئت الآية الكرمة بلسان الحال **سكالا** انما بلغت
 الترابية وقيل من راق وطن انه الفراق والتمت البيت
 بالساق الى ربك يومئذ المساق **وقلت** انا لله وانا اليه راجعون
 ما قدر الله لاي فعله الا افعون ورجعوا الى امرنا فور
 واتوا في وقت اصفرار الشمس **بسم الله** الذي اعظم
 المنكر وقد اغرغ الله سبحانه في هذا الوقت علي صبرا
 لعل الله يتيقني على ذلك اجرا ولكن يا مولاي ذهب
 كل الليل والنوم على صدام ومن كان به المرح كذلك
 كيف ينام وما انت تلك الواقة ثم قلت غلوت من مجادى الاخر

فلما أصبحت اخذوا مكانا بالاستكراء وجاءوا بالفالكي
 وحاملين. عند بعض الرؤسا فجلوسه على الفالكي كيفما استطاع^{هو}
 وجاءوا في ذلك المكان والقوي على السرير فقلت في
 نفسي ذلك يوم عسير وطلبوا اطيبا يعالج على قواعد
 الطب الفرنجي يقال لهم في لغتهم داكتر ولكن ما كان
 فرنجيا بل كان هنديا ففتح الرجل وشدها عليها الجبيرة
 المعمولة فيهم وشرع في معالجتى فكنست عشرين يوما ذا
 فراش لا استطيع الانتقال من جنب الجنب مستلقيا ومضطجعا
 على الشق الايسر وبعد ما قد اعطاني الله تعالى افاقة في
 المرض وجعل الخفة وسهولة فيما عرض. فالذي خلق الدواء
 خلق الدواء والذي اترل المرض اترل الشفاء. ولعمري
 ما قيل اذ استدق بك البلوى فنكر في المرض الشفاء. فعمري
 يسرين اذ افكرته فافرح. فالخط الورم وزال الوجع والالام
 وانتقل من اليسار الى اليمين بعون الله رب العالمين ثم بعد
 شهر تمكنت من القيام ثم فتحوا الجبيرة فرايت العظم المنكسر

قد التام ورايت ابيه من ايات الله سبحانه وتعالى شانه و
صا سر لنا حجة وعلامه على قيام القيامة فان من يجبر العظم
الكبير لا ريب في انجلي احياء العظام قد يرثو شرعت في
المشي بلعانة العصا ولكن كان المشي مع العرج والا ذى
فكنت لبشت في مرزا فور ثلاثة شهور ثم بعد ذلك بلغني ان
سیدی الوالد مد الله ظله عليل فاخذني خزن طويل
فخرجت تاسع عشر من شعبان من مرزا فور الى الوطن
وركبت الفالكي بنفسي واجرت عرادة للاسباب والرفقاء و
دخلت الوطن المألوف عظيم آباد في ثامن وعشرين من شعبان
فشكوت الله تعالى شكري كثيرا على فوز الوطن ولقاء الاقارب
والاقوان ووجدت تاريخ الورود بالهام الباري دخلت
دياري والان يا مولاي امشي كما كنت امشي قبل
بلا عرج ولا اجل في القيام والقعود والعود والهبوط
شعبان من الحج ولقد من الله علينا من اكبر افاضته
الله على ذلك حمدا كثيرا ولكن والدي مد الله ظله الى الامت

عليل شفا الله تعالى من فضله الجزيل والتمس منكم يا مولاي
 ان تستكتبوا وتبلغوا اليّ القول المانوس في صفات القاموس
 ونوادير البيان في علوم القرآن من تاليفاتكم المستفيدة
 من افادتكم وتصنيفاتكم وافي ارسل اليكم ما يكون
 اجرة الكاتب وقيمة القرطاس ان شاء الله تعالى والسلام
 عليكم وعلى من لديكم خصوصا على محمد ومنا ومطاعنا المستغفر
 عن المدح والشنا مولانا خرم علي بسط الله ظلاله واني لما ارسل
 في جنابه مكتوبا على حدة لان الحال كانت واحدة
 وكنت الي يوسف بن احمد بن معيضة وكيل
 عبد الله بغلف بحمد الله وحده والصلاة
 والسلام على من لا نبي بعده وعلى اله واصحابه اجمعين الي
 يوم الدين اما بعد فالعبد الفقير الى الله محمد سعيد
 عفي عنه يسلم تسليما كثيرا على حضرة المكرم المحترم جميل
 الشيم حسن الاوصاف كثير الاطاف الشيخ الماجد
 يوسف بن احمد بن معيضة ويخاطب ذلك الجنب بما يذكره

في هذا الكتاب فيا سيدي اني مع جميع اتباعي من الرجال
 والنساء وصلت الى مدينة سيد الانبياء صلى الله عليه وسلم
 وزرت قبر المكرم ووقفت في مواجهة الشريف بين يدي وسلمت
 في هذا الموقف العظيم عليه وعلى صاحبيه وجلست في المدينة
 المعبد المولد بحمد الله الذي لم يولد ولم يلد وتوجهت لبقاء مكة
 المعظمة في اربعة عشر من شهر مولد سيد البشر وصلت
 بخير سلامة واخترت بيت السيد المحب عبد الله الجفري
 للاقامة فنحن جالسون فيه حامدين لله تعالى على هذه النعمة
 والكرامة ولما كان حب الديار والاطان هاجل عليه طبيعة
 الانسان مرادنا الاستعجال في الرجوع الى الوطن الاهل و
 العيال والى الحين ما وصل من المراكب الا مشاهنشاء فزينا
 السفر عليه متوكلين على الله فالملتص منكم يا مولانا الاستشابة
 في هذا الامر الاعانة فالسمع منكم والاطام من الله سبحانه
 فالمرجو منكم ان تكلموا فيه على الشجوى ناخوذة ذلك المركب عينا
 نوله والامر مفوض اليكم ولا يد لنا من نصف الدابوسة

وجماعتنا اربع وعشرون من الذكور والاناث والا اولاد ثلثة
 زائدة عليها والدبوسة تكون الحريم اربعة رجال لا يد
 ان يكون لهم مكان في بيث دبوسة والباقون في السطح فكلوا
 الناخوة حتى ينقطع امر الكري فلم يفرحوا بسبون في الدبوسة
 وكم في السطح ثم بعد ذلك اخبرني من يوم سفر شاهنشاه
 حتى فصل بحبسه الى جده والسلام عليكم وعلى من لا يكم
 وكتب الى استاذي الشيخ محمد العطوي
 نزيل المدينة المنورة الحمد لله وحده والصلاة
 والسلام على من لا نبي بعده وعلى اله واصحابه اجمعين
 واولياء امته الاربعة الدين خصوصاً على من احاط بالمعارف
 واحصلها واستوعب الفضائل اذنها واقصصها وارثه
 صل الله عليه وسلم في عمله وعمله وهادي الامامة بقوله
 وقوله وهدي به ودله مولانا الافخم وسيدنا الاكرم
 الشيخ محمد العطوي متع الله المسلمين بطول بقائه و
 اقر عيننا بالظر الى وجهه الشريف عند لقائه ثم المعروف

عليه ان العبد الفقير بعد ما ودع علقته العلية
فارق سدة السنية ووصل الى مكة المشرفة وجلس فيها اقل
من شهرين ثم توجه الى بندر جدة قاصدا الى ارضه فزونا
بفراق المحرمين الشريفين وتعين سفره على مركب شاهنشاه
مركب علي الشومر متوجعا على الله والمرجو منكم صالح
الدعاء جزاكم الله عنا احسن الجزاء ونحن انشاء الله تعالى
في كل زمان ومكان لا نذكركم بخير ونشكركم بلسان وجنان
ما كنتم احسنتم الينا احسن الله اليكم وانعمتم علينا
انعم الله عليكم وان شاء الله المستعان بعد الوصول الى
الديار والاوطان نرسل الكتب المطلوبة اليكم والسلام عليكم
وعلى من لديكم وكنت الى جنابه المقدس قدس سره
الافدس ايضا الحمد لله وحده والصلاة والسلام على
من لا نبي بعده وعلى اله وصحبه وجنده وخبره اما
بعد فالعبد الفقير الى الله الغني الهادي محمد سعيد الهندي
العظيم آبادي يسلم تسليما كثيرا كثيرا على من

انا لله تعالى فضلا كبيرا، اجماع للعقول والمنقول الحاوي
 للفروع والاصول هادي خير السبل وارث الانبياء والرسول
 مجمع البحرين الشريفة والطريقة، مطلع القرن علم الظاهر
 سر الحقيقة المفسر للقرآن المبين، بيان فصيح المحدث عن اخبار
 النبي الامين، باسناد صحيح، نزيل مدينة الرسول القرشي
 سيدنا مولانا واستاذنا الشيخ محمد العطوشي متعنا الله بطول
 بقائه ومن علينا بحصول لقائه واجركم ياسيدنا
 والذكمولاي الشيخ واعظ علي، مد الله ظله العالی متوجه
 الى الحرمين الشريفين، وواصل اليكم ان شاء الله رب المشركين
 ورب المغربين ويوصل الى حضرتكم خمس كتب ارسلتها
 الى ربيع بابكم وجعلتها هدية لحنابكم كلها مطبوعة
 بلادة للهنق بخط واضح نستعليق فحشية بهوش مفيدة في
 غاية التحقيق والتدقيق وهذه اساميها شرح السلم للملاحين
 الكفوي شرح السلم للمولوي حمد الله السنديلي شرح هداية الحكمة
 والمتن لاثيو الدين الابهري والشرح للصدر الشيرازي

الحاشي للزاهدية على الرسالة القطبية في تحقيق الصور
 والتصديق حاشية غلام يحيى البهاري على الحاشي الزاهدية فامسوا
 منكم القبول والمامل من عنايتكم التامة ان ترسلوا الى الشبكتكم مع
 اجازة عامة والعبد المحتاج اشترى في مكة المشرفة نبذا
 من كتب الشيخ عبد الله السراج سقى الله ثراه وجعل الجنة
 مثواه وفيها الزرقا في شرح موطأ للإمام مالك بن انس رحمه الله
 تعالى رحمه واسعة الى آخر كتاب الصلوة الى شرح هذا الحديث
 مالك عن نافع ان ابا هريرة قال اسرعوا بجنازكم فان
 هو خير فقد موثقه اليه او شر تضعونه عن رقابكم
 وامننى اتمامه فنسئل منكم استكتابه من كتاب الزكاة
 واجرة الكاتب وثمان القرطاس يسلم اليكم والذي وقطعة
 كتابي ما هي كبيرة وفي صفحاتها احد وعشرون سطرا وان
 تجمعوا وتبلغوا اليه يانفع في علم الحديث وسلام الله عليه
 وعلى من دناكم بشيخ محمد درويش مطون شمس
 بسم الله الرحمن الرحيم والصلوة والسلام على رسوله الكريم

وألم ذوى الفضل العظيم قبلة افئدة الأجباء السالكين مسلك
 الصدق والسداد وكعبة قلوب الأخلاء الراغبين في المحبة والوداد
 دام ظلكم على روس المحبين ظليلاً ولا زال قدركم عند الناس
 جليلاً والرافتم الأئمة يسلم عليكم تسليماً كثيراً ويخبركم
 أنه حين تحرير هذه الصحيفة بالخند والعافية ويطلب محكمكم
 وسلامتكم من حضرة محجب الداعين بالأدعية الوافية، ياسيد
 المومنين ألام فراقك وصرحك بالهباب نار اشتياقك لشوق
 تحجب القلم عند تقريره واحترق القرباس حين تحريره
 يضطرب وتلبي في مقارعتك اضطراب الحيتان عند فقد الماء
 ويحجل عيناى عارضاً مطراً من كثرة البكاء وما كانت
 مصائب البعد والفراق لا تعد ولا تحصى رأيت الأعراض عن
 ذكرها أولى وأخرى ثرايبها الألف المعظم واللبيب المكنم
 أن وقع مني قصور في خلد متكم فالما مول من كرمكم العفو والصفح
 كما يقتضيه شأن الكبراء على حسب القول المشهور عن
 الكبار العطاء وعن الصغار الخطاء فانظر إلى بعين العناية فانك

في محاسن الاخلاق ومحامد الاوصاف باقضى الغاية وقد
 ارسلت قبل هذا كتابا اليكم والسلام عليكم وعلى من لديكم
 بمولوى عبد الكريم مرحوم مرقوم شدة يا من تيم قلبي بحبه
 زاد الله في عمره ولبه سلامي عليك وفوا دي للديك اليوم يوم
 المثلثاء وصارت جبال صبري بهجاء هباء مبثا فلا تخفى يوم القليل
 من لقاءك فالعجب للمسكين كل يوم في دعاء طول بقائك + + + +
 نامه که در خواستگاری از طرف بعض اقارب تمی شد

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي امرنا بالنكاح
 لبقاء النسل ونيل النجى والصالح والصلوة والسلام على
 نبينا وحبينا محمد سيد الملاح على جسده في الاجساد وعلى
 روحه في الارواح ما اذن مؤمن محي على الصلوة وحى على
 الفلاح وما سمعت الحائتم وغردت العنادل بالماء والصلح
 وعلى آله واصحابه والتابعين رضوا الله عنهم اجمعين
 این نامه که خامه کردنیاد + توقیع قبول روزیش باد
 طغرائش بنام پاک خالق ارض و افلاک که آدم را از خاک آفرید

مسجود ملائک گردانیدہ باز براے استیاس آدم حوا زوج
 اور مخلوق ساختہ ہر دورا باہم بلک از دواج در کشیدہ
 و از ایشان ذریت بسیار پیدا کردہ و ذکور و اناث بشمار بوجود
 آورده خلقکم من نفس واحدہ و جعل منہا زوجہا و بیث منہا
 رجلاً کثیراً و نساً مشاطہ قدرتش عارض عروس گل را
 بغان آب و رنگ آراستہ در تن و پیرا ہنش عطر بوے خوش
 بالیدہ تا بلبل دل از دست دادہ بخواستگاری وی برخاستہ
~~سخت~~ ~~نہان~~ و ہزار داستان نغمہ سنج ذوق و غزل سہرامی شوق
 گردیدہ خلقنا کم ازواجاً آیتی ست از قرآن احسان او
 و آیتہ و ان لنا من السماء ماء فانبتنا فیہا من کل زوج کثیر
 کلیست از گلستان انسان او محمد عبیدی را صلی اللہ علیہ وسلم
 براے ہدایت مامعوث نمود و ز طے رسول مقبول کہ او تعالیٰ
 نشانہ خودش والی عقد نکاح او بازینب گردیدہ زوجنا کھا
 فرمود اللہم صل علیہ و علی آلہ و اصحابہ و ازواجہ
 امہات المؤمنین و باریک و سلم و اما بعد باریک اصابت انتما

اولی الباب روشنترا از آفتاب است که بقای نسل بنی آدم و
 انتظام امور عالم صلاح معاش و معاد و نیل مقصود و مراد حصول
 جزویت و یگانگی و زوال اجنبیت و بیگانگی تکمیل محبت و و داد
 و تحصیل قرابت و اتحاد تمهید قواعد دوستی و تجدید مراسم محبت
 گرم بازاری نشاط و خریداری متاع عسذیر اینست
 طلاوت زندگانی و سعادت جاودا لای تمهید منوط و شروط باد
 جلیل الفت در مناکحت است نظر برین مصالح و حکم خدا عزوجل
 از وفور لطف و کرم در کتاب مجید و فرقان حمید منقذ حکم
 قال الله تعالی فانکحوا ما طاب لکم من النساء و رسول کریم علیه
 افضل الصلوة و التسلیه مناکحت را سنت و تکرار کثرت
 فرمود قال النبی صلی الله علیه و سلم النکاح من سنن نبی
 غیب عن سنن فلیس منی پس کدام است از سنن انبیا
 العالمین و چه چیز بهتر از اتباع سنت است
 این مضامین مصداق آگیر است
 بهیچ میرز رکن الدین حسین

بجناب رفعت آّب مجمع اوصاف منبع الطاف کمال محاسن اشفاق
 ستم مکارم احساق مارقرت عین الحیوة خلعت ووفاد منحل
 صافی صدق و صفاء نور حقه دانش و نیش نور حقیقه آفرینش
 مسند نشین بازگاه جباه و جلال اریکه ارایه ایوان دولت
 اقبال نفیحه بوستان نعمت اطی رشحه ابر رحمت غیر تناهی گوهر
 دریای غر و شرف بقیة السلف و حجة الخلف ماهر علوم عالم فهم
 ذوالفناخرو المناقب مولوی عماد الدین ارتضا صاحب سلمه الدنیا
 سید القادری والے درجات العلیة نقاد سپس گزارش سلام تنبایا
 مختص است که منتحای تنای نیازمند و غایت آرزوی مستمند
 همین است که جان عمر بر خور داخجسته اطوار فرزند لبند قره العین
 برادر زاده ام بدرالدین حسین را که انوار سعادت از جبین نورالکینش
 لامع و تابان و آثار دولت از ناصیه حال بهایون فالش طناصر
 و نمایان است بفرزند ی خویش در آرنده و صبیہ رضیه خود را بفرزند ی
 من سپارند یعنی آن نو نخال باغ سعادت را باین محند و سیر
 عصمت و عفت پرند از دواج دهند و بار منت بدوش داشته هونخوا

نهيد اسيد که پنجه عروس التماس را بجای اجابت نگارین فرایند و جواب
 با صواب این ملتزمه مثل بر نوید مسرت جاوید قبول این مدعا رستم
 نماید و السلام خیر انختمام در اجابت خواستگاری قلمی شد
 بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي احل النكاح و
 حرم البغاء والسفاح ونروج آدم حواء فاستانس بهما وارتاح
 وبث منهما رجلا كثيرا ونساء وهذا هم المرشد والفاكر
 والصلوة والسلام على رسوله العربي الذي نبينا وظهوره
 اشقت البطاح وبوجوده وجوده توالى الاشراج وعلى آله
 واصحابه اهل التقى والصلاح وهذا سبيل النجاة والخلاص
 ما جئت المياها وهبت الرياح وتحركت الاجساد وتنفست الارواح
 جميعا خلفي ارض وسما را تبارك وتعالى كبر بنى نوع الانسان
 را بتاج شامانه ولتذكر من اني آدم سمر افراساخته بشارت
 خطاب ستطاب وخلفنا كمر از واجانو اخته من لطفش خیر بسم
 خلخال بساق عرش پیچید با منفس دشت در بهاران
 بخشید درم ز نقش باران و درودنا محدود بر صاحب مقام

این دعا در وقت حاجت
 بخواند و در وقت حاجت
 بخواند و در وقت حاجت
 بخواند و در وقت حاجت

محمود علیہ السلام و اصحابہ وسلم کہ لو ای اناسید لد
 آدم ولا فخر ہر افراشته با مر سہ پامہر تنگ کوات کثروا فاینے
 اباهی بکم الام یوم القیمۃ ہمت والا نہضت بر تکثیر
 امت بابرکت گماشته ۵ ۶ تگاری کہ رو بندھوران جنت
 غبار دیارش مشکین فوائسب ۶ ملیحی کہ جمعست در نبرم صلاش
 فنون مقاصد صنوف مآرب ۶ فصیحی کہ درج است در درج علش
 زینور نواد ز نکات غرائب ۶ و دامن دامن گلہاے سلام
 و حیت و چین چین ریاضین مدح و منقبت زیب جیب محفل خلد مشاکل
 مجمع فضائل و منبع فواضل موسس اساس خلت و و داد و رشید
 ارکان محبت و اتحاد رنگ و بوی گلستان دوست و یگانگی آب و
 چمنسان دانش و فرز انگی چشم و چراغ دو دمان فضل و کمال
 ممتاز بین الاقران والا مثال زینت و سادہ افادہ و تعلیم مولو کا
 محمد ابراہیم صاحب ذہن ثاقب خصہ اللہ تعالیٰ بنور الیاد اعطایا
 والمواہب باد آنا بعد اسید وار رحمت کار ساز از لے واعظ علی
 عاملہ اللہ بلطفہ الخفی و الجلی واضح ضمیر منیر سیکر دانند کہ نامہ رنگین

این اشعار از مولانا
 جامی است قدس سرہ
 مندرجہ

رشک بچار و خط مشکین عنبر بار که بر سر طرش عقد لآل و بر لفظ دژ شکار
 از جوش محبت مالامال بود در ساحتیکه جهان و جانیان راصلای
 خوشدلی و خرمی داده بودند و در باغ سعادت بر روزمان و
 زمانیان کشته غان کش چهره شاهد حصول و خانبند دست عوس
 وصول گردیده خاطر بار اهد و شن جحان جحان نشاط و دلطهارا
 هم آغوش عالم عالم انبساط گردانیده شنوی خط مشکسانامه دلای
 نگار تمنا بهار وفا چنان جلوه گر شد پیشگاه که بر چهره ساد
 زلف سیاه و سطور دلا ویرگیسور و مضامین اشارات ابرو خوش
 نقطه بر رخ صفحہ خال سیاه و خط سرمه گین سرمه بخش نگاه و تقریبیکه
 بنو نهمال باغ اقبال غنیمت حمید و خصال مولوی واعظ الدین حسین
 اسعد الله فی الدارین دران نامہ مودت شمامه سر قوم بود
 بصواب دیدم به اقارب و اقربان بر نغمه اجابت و قبول جمل
 استحسان نمود بارک الله لنا و لکم آمین و آخر دعوانا ان
 الحمد لله رب العالمین و بجناب مولوی انور علی صاحب
 وقبله مرسل شده بجناب فلک انساب خدام ذوال الاثر

این کتاب از
 خط مولوی
 انور علی صاحب
 است

قبله و کعبه دین و دنیا مد الله ظلّه العالی بعد از تسلیم و کورنش باید
 رسانید که بجانہ شیخ فضل علی صاحب قبله واقعه صعب قیامت را
 و حادثه سخت جانگزار و نودہ شمع که روشنی بخش آن کاشانه بود
 از صدمه باد اجل گل گردین تا سیم خانه کورنش برده شمع بر فرازش روشن
 گردند چراغی که چادر نور دران خانه می گسترده بشنیدن پیام مرگ
 خاموش گشته زیر دامن کفن کرده چادرے تبرتش گسترده یغنی
 از بختی صاحب که خدا از گناهان شان درگذرد بست و بجم حجاج الا
 قبیل از طلوع صبح چون چراغ سحر و دایع بزم اجاب گفت اقران
 و دوستان را بروز سیاه نشانند افسوس که این نو نهال بستان
 صدق و صفا از جنایات تیشه اجل زود از پا در آمدن و حیف که عمر این بزرگوار
 اهل وفاق و وفای شتاب تمام تر بسر آمده انا لله وانا الیه راجعون
 چون دنیا با ضطرار گذشتن است باید که باختیارش گذارند
 زمین باید با ضطرار است + بر خیر با خیر برخیزند + میخواستیم که
 شمع برسانیدن این خبر قیامت اثر دران حضرت روانه نمایم که
 سرسرا ز نامرغیض شمامه بدست عجائب را شرف نزول ارزانی

داشته سرمایه مباحات و افتخار گشت مبلغ مرسل رسید حسب الایما
بعمل خواهد آمد بدرک ناد رستی فراج مبارک تشویش نجاط
پیدا شد شفای عاجل از شافی مطلق ماسول است زیاده حدادوب

ایضا بنجانب مدوح و رر سید چه مرقوم است

هر دو سیمه عقیق و سنگ سفید عنایت فرموده ملازمان رسید پسند
طبع هر یکی افتاد سبحان الله عجیب تسبیح دلربا که اگر بر همین را بست افتد
به تسبیح خالق اکبر زبان کشاید و زنا گریسته بجلقه اسلام در آید
رشته اش چون تار زلف سلسله معیان کند دلهما و دانهایش
چون دانه خال گل رویان دلربا ست اگر مرغ دل زاهد سیر این
دام و دانه شد بجاست مهم دست آویز پاک امنی زایدان است
و هم زیب گلوی زندان دانه از خوش اسلوبی رشک گوهر
خلطان در غلطیدن و از گداز آبداری نیرت اختر تابان و درخشیدن
اسل لب خوبان رنگ از عقیقش دام گرفت و دور و داندان مجنون
صفا از سنگ سفیدش مستعار خواسته و گویا را و انجا چون رشک
خون و دیگر را ماند سر رشک سیگون از زبان قاصر بیان نبرد

اوصافش کلیل است و بالاتر ازین چه وصف است که برای ادکار
 رب جلیل است و آنانکه دل بیا دالخی می نهند و ساعتی از دستش
 نمی دهند و یاد ده خدا و الجلال غافر الذنوب است و از ان مرعوب
 طبائع اهل قلوب است مقبول و لحائے آگاه است و که بصدد دان
 در تهلیل و تکبیر آله است اکنون توفیق از خدا میخواهم که بجم ذکر
 او تعالی گو با و از یاد غیر خاموش و دلم بیا دوش مشغول و ماسوا
 او از خاطر فراموش باشد بجناب مولوی امان علی صاحب
 کلیم شده جناب مولوی صاحب قبله خلوص اندیشان ملا دنیا
 کیشان منهل رفته ای بی پایان منظر الطاف نمایان دایم مجده
 پس از پیشکش کردن تسلیم و نیاز عرضه ده است که درین ایام حجت
 فرجام که جهان را صلاحی عیش و طرب داده اند و ابواب سوره
 سرور بر رخ و لحاکشاده خبرش است اثر تولد زنده از جنبد آن
 سلامه اکرام سامعه فروز گردیده پرده گوش چون پرده ساز
 پر از نغمه نشاط گم دانیده باستماع این خبر و لحائے دوستان
 چون غنچه از نسیم و اشده و خاطر احباب از غایت انشراح صدائ^ن

خنده بشکفته گلها زده صد شکر که در افق فضل و کمال نیر اقبال
 تابان گشته و الحمد لله که بر اوج شرف و کرامت اختر سعادت نمایان
 شده نازک نخالی از ربستان عالم وجود سر بر کشیده از صحر جواد
 محفوظ باد و تاج گلی در گلستان جهان دمیده آسیب خزان بدیناد
 فقیر داعی بشنیدن این مرده واجب السجده اولاد و گانه بشکر
 در حضرت آفریدگار بجا آوردم ثانیاً است نیاز بدعای ترقی حیات
 این فرزند گرامی پدر گاهش دراز که دم و پز طایه شربت که از بهت
 همچو منی چه بر آیدم خبر آنکه بصدق دل دعائی بکنند چون دسترس آید
 بنود که لوازم کیمیتی و گیکانگی که از قریبان و دوستان درین چنین
 تقریب بطور می آید بعلل آرام لاجرم بمحض خلوص قلبی قطعه
 چند متضمن تاریخ این ولادت با سعادت نظم کرده بدیه خدمت
 شریف میکنم مم که قبول افتد زهی بفرستند اگر چه سیدانم
 که افضل الشعرا جناب قاضی محمد صادق خان اختر کفالت اینکار
 هم کرده باشند اما اخلاصیکه با بنجاب داشته داعی بران است
 که فقیر بجایه هم آنچه در باطن خود دارم پیشکش جناب بنیت کنم

هینیم بس که داند ما صدویم که من نیز از خریداران اویم که اگر از
 نام خلف از جند و تاریخ ولادت اطلاع یابم ماده تاریخی مناسب آن
 بهم رسانیده شود ان شاء الله تعالی زیاده چه عرضه دهم
 دیدار این فرزندان و بلند روزی باد ایضا پنجاب ممدوخ
 مرقوم شده جناب مولوی صاحب سلاکه اگر تم تقاده اعظم قبله
 نیازمندان ملا دستمندان دام مجدهم پس از اهدا به تسلیم
 که بوی اخلاص بمشام بوشتناسان رساند و آتخاف تحفه نیا از کی
 گاهای اختصاص بدلهای دوستان و ماند عرضه میرود که قیمه
 بهجت طراز و مفاوضه دل از غم پرداز مشعر از شرده واجب السجده
 تولد فرزندان از جند زاده السنی عمره در زمان مسعود پور و دنشاه
 اندود ابواب سور و سرور بر رخ دل مهجور کشود و مسرت بر مسرت
 و نباشت بالاسی نباشست افرود خداوند کریم این سپر بلب اختر
 امد و بست سال عمر کرامت کناد و نام نشان آن والاد و دمان از
 و و از اولاد امجاد او زنده جاوید باد آمین یا رب العالمین ماده تاریخی
 در این معنوی شتمل بر روز و تاریخ و ماه و سال ولادت باسما

بدست فقیر افتاده که انرا در سلک قطعه انتظام داده بدین خدمت
 شریف و پیشکش جناب منیف میکنم بر قسطی علی حده از نظر
 خواهد گذشت و نام تاریخی غیبی از سال ولادت که هزار و دویست و پنجاه
 و هفت است در نامها متعارف مانوس نیست بیشتر در میلاد برادرزاده
 درین امر سرگرم تمام و سعی تمام کرده ام اما راه بجای نرسانیدم باز
 حسب رموده جناب می که واجب الاشتغال میدانم غمان باد پای
 خیال باین اودی منعطف گردانیدم ^{سیندرالدین حسین}
 مشتمل بر صد و سال میلاد برآمد اگر پسند افتد فرزند و بلند را باین اسم
 میفرمایند و گرنه بنام دیگر که پاک از تکلف باشد بخوانند
 لقبش مشعر از سنین میلاد ^{۱۲۵۴} را غیب جان یا مستم و در غیبی گفتم
 قطعه بر غیب جان ملقب و از آن شد که جان را غیب سوآن جان جان
 نه طفل که شد مرغوب جانها غلط گفتم که جان را غیبان شد
 چو افتاد این لقب آن خوش سپر ^{۱۲۵۴} هم از وی سال میلادش عیان شد
 ملازمان هر نام که خواهند نهند اما این لقب از فقیر ماند خدا در عمر او
 بنیض آید را اگر او تعالی خواست را غیب تخلصی هم مرغوب است

زیاده نیازست و بس ایام بکام باد بخدمت مولوی غلام امام
 متخلص تشبیه نوشتیم شد منظر صفات جمال مجمع اوصاف
 کمال، کریم الاخلاق، عمیم الاشفاق، سخنگوی و سخن دان و سخن
 شناس، مصداق کامل خیر الناس، انفعهم بالناس، صدر نشین
 مسند غرت و جاده وفقه الله لما یحببه و ریاضه و کلی گوش بر عرض فقیر
 سر ایا معصیت محمد سعید حضرت صلح الله باله و احسن حاله و آله
 بخش در مضامین اخلاص آگین این عریضه را بخاطر خاطر جاد دهند
 که در اقم آنم که مسخر حسن خلق بنده گان است و مسخر سوء حال لطف و
 و بجزئی ملازمان دل از دست داده عنایت و اشتاق است و بدین
 افتاده محبت و وفاق مهجور حضور شفقت ظهور است و مخمور ذوق و شوق
 حضور اولی سلام و تحیت بخدمت بارفت میرساند، سلامیکه از
 سر اخلاص است و تحیتیکه خاص انخاص ثنائیاتنا و دعا و غیبت
 و حضور ان محب با صفا میخواند ثنائیکه از زبان خاموشی است
 و دعا یکه با اجابت مهبی هم آغوشی ثالث از دوری
 خدمت عالی در جت آه و ناله میکند و آهیکه سینه سوز است و ناله

که آتش افروز را بعد شرح مدعا حرف میزند شمس که بلسان
 اکبر است و مدعا سیکه جاری بر زبان قلم شکسته رقم که فقیر وقت
 شب از خدام عالمیت ام نقد خصت بکف آورده صباح با قافله
 اشک و آه همسفر و همراهم طی مسافت و قطع منازل گردیده
 در زمان شش روز مع الخیر و العافیه یازدهم ذیحجه بمنزل مقصود
 یعنی کانپور رسیدم و چهره شاهد آرزو در جمال باکمال مولانا ^{عظم}
 استاذنا الافخم حق آگاه جناب شاه سلامت است و نخواه دیدم
 احمد علی ذکاء ثم احمد علی قانما یا و عنایت کاسامی چاکه بادل مجوز
 نمیکند و صرت مجتهدی گرامی چه شتر با که بخاطر من نمی شکند و رانست
 راه که بجز طی مسافت که آنهم بیای خودم نبود کاری نداشتم و نشسته
 غزلهای عاشقانه انجناب در سر بود و از شوخی مضامین اشعار آبدار
 صد شتر در بگرو با خصوص یاد غزلیکه بر عنبرل شیخ المتاحین
 شیخ محمد علی حسنین که مطلعش این است در که ی تو نقش قدمم
 حالت من نیست بجز خاستن منیت بجایا قلم منیت بجز کلک بلاغت
 سبک تر اویده زیاده تر ناخن بدل میزد و اینهم محفوظ خاطر بود

که ملازمان فقیر بجایه راهم تکلیف فکر ورین زمین داده بودند اگر چه
 در اندم بعد کم مشقی و بیلا فکی بچسبند و ز دیده بودم و خود را بسبب
 اجنبیت و بیگانگی ازین امر کیس و کشیده بغض آن اشعاره یا بمحض نجات
 و اتفاق مصرعی چند دران زمین بخاطر مگذشت و رفتن رفته
 شعری چند بهر سید و آخر کار بضم طلع و مقطع غزل مرتب گردید
 اشعار ای که هر مصرع آن با مصرع دیگر چون معشوق سرایاناز بجاشق
 بهمتن نیاز ناموافق و غزلی که بهر بیت آن خانه ایست خراب
 گشته بادل شکسته عشاق مطابق افتاده اما چون ملازمان بقاضا
 محبت و وفاق یا بمقتضای حسن اخلاق کلام بے نظام فقیر را
 می پسندند بر مصرع سعد شیرازم نظر است هم بهر عیب که سلطان بسپرد
 بهر سبب ^۱ لهذا بر قرطاس جدا گانه نوشته می فرستم چشم که
 بنظر اصلاحش دیده فقیر را بر معائب و قبائح آن مطلع خواهند فرمود
 یا خود بطور مناسب تصرف خواهند نمود که شعر فقیر از جناب است
 هر چند فیما بین نسبت ذل و آفتاب است و اگر احیاناً در نفس الامر
 حسن داشته باشد تا انرا فیض سخن پندارند و هیچ پندار ازین

فن بیگانه بخت و اجنبی محض شمارند فقیر خود پیشتر گفته ام که شاعر
 پیشه من نیست و شاعر نیم و شعر ندانم که چه باشد من مشیه خوان
 دل دیوانه خویشم و شعری چند در زمین دیگر بخواست از طبیعت
 بر آید بخت که بر وز عید الضحی که گرم ره نوردی بودم مصرعها
 و شعر با خط مردم میگذاشت بعد اتمام غزل بقید تحریرش در آوردم
 که انهم بر همان قرطاس مرقوم است در حقیقت هر چه هست از مبد
 فیاض است و فقیر سفیر محض هستم در پس آن طوطی صفتم داشته اند
 هر چه استاد ازل گفت همان میگویم من اگر خارم اگر گل چنین آرا هست
 که از آن دست که می پروزم می رویم اکنون مشتاق اشعار آیدار
 آن یگانه روزگارم و چشمم براه انتظارم هر چه که حرج در اوقات
 شریف رواداشته حرفی چند در جواب این فریاد اخلاص در بیخ
 ندارند و بفرستادن غزل عدیم البدل سابق الذکر که هنوز با و صف
 محفوظ نبودن شعر از آن حلاوتش از دل نمیرد و بار منت بدو
 راستم گذارند زیاده برین چه عرضه دهم ایام بکام و دشمن بدو
 تیره سر انجام بدهم سهام آلام باد

بجناب مولوی سعد الله صاحب رقی شیده ❖❖ رباعی لراقمه

| | |
|------------------------------|--------------------------|
| این نامه که میکنند گارش خامه | از هیچدان بفضائل علامه |
| باشد که بمعرض قبولش افتد | وز لطف رقم کند جواب نامه |

مخدومینا و مطاعنا جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول، نبأ عن
فکر رسا عقده کشای مشکلات، قائل به دست طبع موشگاف
نقاب کش خفا از وجه حقائق، متع الله المسلمین بطول بقائه السلام
علیکم و رحمة الله وبرکاته آئینت تحفه که از سر صدق و اخلاص پیشکش
محفل شریف میکنم قرین اجابت و قبول باد و تمنای لقای شرح
انتسای ملازمان چکویم چه قدر باست احسن ثوقا الی دیار لقیات فیها
جمال سلمی که میرساند از آن نواحی نوید لطفی بجانب حال و رود فقیر در
خبرایه کانپور غالباً بالاجمال بسمع شریف رسیده باشد تفصیل آنکه خبر ابتلا
حضرت شاه نذر محمد صاحب بسط الله طوله بعارضة فالج که خاکسار
را بجناب ممدوح عقیدت تمام هست شنیده بهر دو هم ذیقیده از
وطن مالوف رخت سفر بر بستم و منقتم ذیکم در اینجا رسیدم و حقیقت

عنان اختیار بدست قادر مختار است هر جا که می برد میر و بیم و هر سو
 که میدواند میدویم رشته پرواز ناکیسر بدست گیرست با کاذب بادیم
 صائب اختیار ما میسر این نه جبر این معنی جباری است و ذکر جباری
 برای زاری است و چون حال بجاری جناب صاحب بهمان
 منوال است والد ماجد را مد الله طسه علیل گذاشته آمده ام و هنوز
 علیل اندست عجز قصد معاودت وطن دارم و رستن لکن صواب و صفت
 اشتیاق تلافی آن عالجواب و دیگر اجاب حلت انتساب بحسب ظاهر
 نمی تواند شد والله غالب علی امره و لکن اکثر الناس لا یعلمون از بدو
 ایام مفارقت یومئذ بلکه در مدّة العمر کافه فقیر را بتحریر قیم
 کریمه نتوانسته اند با آنکه خاک از نامه آنکس ارشتمل بر حالات خودم تمام
 ساجده شکستن پا از وطن مالوف ارسال داشته در جوابش هم دست
 و قلم رنجه نفرمودند بر حال خودم قیاس میکنم که چون این فقیر با بیمه بی شغل
 و رنج بین امور تقصیری و تاخیری سر میزند تا بان سر آمد فضل که مرجع
 انام و حاجت روای خاص و عام اند و اشغال کثیره از تدریس افتاد
 و غیره دارد چه رسد کفای بالله شهید که مرا و خواستنی نیست

خبر رحلت مولوی نصیر الحق رحمه الله تعالی بگوش ملازمان رسید
 باشد تبست و هشتم شوال داعی حق را الیک اجابت گفتند انا
 بنده و انا الیه راجعون در آن دیار زرگه از مقننات روزگار بودند
 غفر الله له و لجمیع المسلمین انهم که قول مانوس نوادر البیان بر اقصیه
 نویسانیده اند یانه در صورت اولی فرستاد نشن در اینجا تردد داعی از
 ارسال آن بظیم آباد آسانتر است و السلام خیر انخت ام ۴۴

ایضا بنجاب ممدوح رقمی شده

زگریه مردم چشم نشسته در نوبت | بیدین که در غم تو حال مردمان چو

دامن دامن گلپای تحیت ثنا و دست و دست ریاحین سلام دعا
 شاربزم والای محمد و م انا م زبده علمای اعلام فاضل کامل
 افضل اقران امانل یاد فرمای نیازمندان قدر افزای مستندان
 لازالت شمس علومه طالعه و انوار معارفه ساحله ساخته بعض
 مطلب مبادرت می نماید که هنگام اقامت کانپور نامه شکن سطوح
 بپاسخ عریضه نیاز شرف وصول کرامت فرموده بود اما بحکم قضا
 و قدر بعد چند روز از آن حضرت مرشدی شاه نذر محمد قدس سره

که سبب رفتنم بکاینپور ذات بابرکات آن مقرب درگاه الهی و باعث
اقامت آن مقام وجود باوجود آن دانای موزقی آگاهی بود و
حق را بیک اجابت گفتند و درکنج مرقد خطاب مستطاب نم کنوئه
العروس شنیده براحت نختند اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ وقلت

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| سنه تاریخه رباعه | شیخ عرفا قبله ارباب صفا* |
| آن نذر محمد شریف مقبول خدا | چون نقل مکان کرد ازین دنیا |
| تاریخ وفات گشت شیخ عرفا | و این حادثه شب یازدهم |

از شهر ربیع الاول شب چشمنه واقع شد بعد از آن فقیرت تاریخ
بست و پنجم آناه ره آنه وطن شدم و شانزدهم ربیع الآخر
بسکن ماوای خود رسیدم چون درانیدت شیراز جمعیت خاطر
پریشان بصورت کتاب مجرا گسیخته بود و اوراق مجموعه دل صد
پان بزرگ برگهای موسم خزان از هم ریخته درجوابش انبیه
تقصیر و تاخیر بکار رفت امیدوار عفو و صفح است شکریست و قلم
ملا زمان بگذراند اسم زبان و بیان کنم که من هیچپرس نواخت و وصف
غنائمهای بندگان چنان نوانم کرد که خاک را از امور و انقضا

ساخت الله تعالى شأنه چنانکه آن سرآمد فضل را در علوم و ارباب سید الانبیاء
 علیه الصلوة والسلام گردانیده از مکارم اخلاق آنحضرت صلی الله علیه
 وسلم نیز خطی و انفرجشده خذف پان چند گرد آورده دست منکر
 تار سال ارسال میدار و اگر فیض قبول یابد چه عجب که در ملک آلای
 ابدارش منتظوم کنند و اگر زریب اصلاح پذیرد و نورسیت که جوهر پیا
 سخن بجزهر شاهوارس موسوم نمایند زیاده زیاده ذات خوش
 همیشه مفیض خیرات و اوقات با برکات همه مشغول طاعات و حسنات
 باد عرض دیگر آنکه تفسیر رکوع اول سوره بقره از تفسیر معالم التنزیل نویسنده
 بلف غایت نامه لطف خواهند فرمود رقعته که بتقریب
 مکتب نشینی برادر زاده ام محمد امین برکت تقسیم در استر با
 و احب نوشته شد باسم الله خیر الاسماء رباعی لراقمه

آرام دل و راحت جان همه کس

ای نام خوش و در زبان همه کس

از تست ولی نام و نشان همه کس

هر چند نشانت بمیان پیدایت

بنام خداوند لوح و قلم که در مکتب انشای محمد مجیدش مجره ادبیان

بلغ بیان را بمنطوق و لو ان ما فی الارض من شجره

أَقْلَامُ وَالْبَحْرُ يَمْدُدُهُنَّ بَعْدَهُ سَبْعَةُ أَنْحُسٍ مَا نَفَقَدَتْ
 كَلِمَاتُ اللَّهِ أَزَقْلَمِ أَنْكَشَتْ حِجْرَتِ دُرْدَمَانِ هَبْ وَجْمَعِ نِعْمَتِكَ
 بِنِشْهَائِشِ حَسَابِ تَحْتَ وَتَرَابِ مَحَاسِبَانِ بِحُكْمِ وَإِنْ تَعْلَمُوا
 نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا دَرْحَمِ خَاكِ بَارِزِ طِفْلَانِ رَحِمِي كَمَا أَلَّيْتُهُ
 عَلَّمَ الْقُرْآنَ آتِيَتْهُ زَايَاتِ رَحْمَتِ أَوْ وَكَرْمِي كَمَا كَرِمَهُ كُلُّوا
 مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَاكَ طَيْبًا صَلَاتِي هَبْ بَرِخْوَانِ نِغَامِي نِعْمَتِ
 اَوْ پَرْدَانَا سَخَرْدُ دُرْدَمَانِ مَعْرِفَتِشِ نَادَانِ تَرَا زَطْفَلِ اِسْجَدِ
 خَوَانِ وَتَوَضَّعِ اِبْرَهْمِ رِبَائِي مَائِدَهٗ مَوْهَبِشِ سِرِّ سَامَانِ مِهْنَدَارِ اِيَا
 سَلِيْمَانِ وَصَلِي اللّٰهُ عَلَي النَّبِ الْاُمِّي مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَمِ اَمَّا بَعْدُ نِيَا زَمَنِ
 اَزَلِي بِنْدَهٗ وَاَعْطِ عَلَي عَوْنِهِ سَيِّدِ هَدِ كَمْ چُونِ تَعْلِيمِ وَتَرْبِيَّتِ اَوْلَادِ وَاَحْسَنِ
 بَرْزَمِ هَبْ اَبَارُ وَاَجِدَادِ اَزَمِ وَتَحْتِ مَهْتِ بَتَارِيخِ بَسْتِ وَكِيكَمْ مَاهِ مَبَارِكِ
 رَمَضَانِ بَعْدِ اَزْ نَارِ جَمْعِهِ تَقْرِيبِ اِسْجَدِ خَوَانِي وَكُتُبِ نِشْنِي نَوَادِهٖ اَمُّ بَرْجُو
 مُحَمَّدِ اَمِنْ مَسْرُودِ فَرْزَنْدِ مِ وَجْهَرِ گُوشَتِ لَبَنْدِ مِ هَمْدِ بَارِكِ اَللّٰهِ فِيْهَا
 تَعْيِنِ بَدْرِ فَيْتِ وَهَمِ بَدِينِ تَقْرِيبِ تَقْرِيبِ ضِيَا فَيْتِ اَكْبَرِ وَاجِبِ
 وَدَعْوَتِ اَقَارِبِ وَاصْحَابِ قَرَارِ يَافِتِ اَمِيْدِ كِهْ بِرُوزِ مَعْبُودِ اَبَدِ مِ مِهْنِتِ

نروم خیر و برکت محفل افزوده بعد افطار صوم تناول با حضر بار منت
 بدوش خاک را گذارند و السلام والا کریم بجناب مولوی مفتی
 سعد احمد مرحوم رقمی شد و بسم الله خیر الاسماء والصلوة والسلام علی
 افضل الانبیاء بد دل را بنها نخانه دید از فرستم این نامه تبرسته بدلا از
 قدح و ارباب تحقیق اسوه اصحاب تدقیق حاوی علوم معقول و منقول شفا
 خواص شروع و اصول مهذب قواعد کرام خلق مشید مبانی محاسن
 اشفاق مخدومنا و مولانا مطاعنا و مقتدانا دامت شمس عنا یتهم طالع
 و انوار هدایتهم ساطقه اراضف العباد محمد سعید عفی عنه تسلیات
 فراوان با اشواق بی پایان پذیرا باد صحیفه شریفه و قیسه مودت
 لفیض باد و تانسحه مطبوعه القول المانوس فی صفات القاسوس
 بدست کرامت همدست حافظ محبته صاحب پر تو نزول بفرق
 عزت این عاکف ز او به خمول انداخته رهین منتیهای بی پشتماسا

کر بر فاضل بهمنیل ادیب و روان
 بحر موج کرم ابر مطیر احسان
 جامع کل فنون کسیت درین و زمان

قطعه این تالیف لطیف و تصنیف
 باوی خیر بیل و ارث میراث ریل
 غیر آتش که بود جمیع اوصاف کمال

سعد احمد مرحوم رقمی شد و بسم الله خیر الاسماء والصلوة والسلام علی افضل الانبیاء بد دل را بنها نخانه دید از فرستم این نامه تبرسته بدلا از قدح و ارباب تحقیق اسوه اصحاب تدقیق حاوی علوم معقول و منقول شفا خواص شروع و اصول مهذب قواعد کرام خلق مشید مبانی محاسن اشفاق مخدومنا و مولانا مطاعنا و مقتدانا دامت شمس عنا یتهم طالع و انوار هدایتهم ساطقه اراضف العباد محمد سعید عفی عنه تسلیات فراوان با اشواق بی پایان پذیرا باد صحیفه شریفه و قیسه مودت لفیض باد و تانسحه مطبوعه القول المانوس فی صفات القاسوس بدست کرامت همدست حافظ محبته صاحب پر تو نزول بفرق عزت این عاکف ز او به خمول انداخته رهین منتیهای بی پشتماسا

| | |
|---------------------------------|-------------------------------|
| ثالث سعد و شریف ایل و روح البدر | مفتی شرع تین پادی راه البیان |
| تحفه آمد بخر نخلص دیرین حسرت | حکیم شکر چنین لطف من هیچچندان |
| بود قاموس کتابی همه غلاق روز | قول مانوس صفاتش همگی کرد بیان |

این قطعه حسب حال با صدق مقال بنظم آوردم و بر طهر کتاب خودم عنایتی ملازمان بلکه بر صفحات خواطر ناظران ثبت کردم کتاب جناب استاذ مولوی ابوالحسن صاحب را و آخرش جان که زمان و مصلحتش بود بجناب شان ارسال داشتم و مهت قاصده خود را بباطال نسخه مقبوضه خود برگردانم آفرین بر سعی بلیغ بندگان که با وصف صغر حجم این کتاب مهمات قاموس و محاسن را جامع آمده و جز اکمل اند غنا خیر احسنند و هر چند اراده ایست عریضه از بشکر این موهبت عظمی و عطیه کبری بستانم بجا تمام اشتهم لیکن حال پر احتمال خود چه نویسم از امروز بفر دوازده و این پس منسوخ می افتاد تا آنکه بعد ماه صیام تحیر را دور و سیر دیجات علاقه خود پیش آید رشته پرواز را بکشید و دیگر است * کاغذ باویم عیاشی اختیار را میسر سخن از کجا بکجا میکشد دل پر از موهبت و سریر از هوا تا و راه بجز روان و خاطر بجز خواهش روان و کار با همه تمام و همه و جمله تمام

مال غنی شد
سجده خانه
چنین قصه آن در اندام
بصارت فانی و ابدی
جواب و قیاس با این
و حافظ صدر الکلی
بسیار که در این
آتش با طیف نشسته
کلام شد و برون
شرف ملازمین
نیاز معنی ما
بالاتر است
حافظ عبد الجبار
برای استماع
آن نواحی
شده بود
خود و در
و قیاس

قدیم مودال و
فرمانده داده
غایب تخلص
اطلاقی باشد
لا از بطن
میر که اگر
دریده اندام
غیر از
استخوان
مکلف

و اتقوا امری سأل الدان اسد بصیر بالعباد بالجمله نصف اخیر لفظه
 از ان سفر بخانه مراجعت نمودم و هنیر دهم سیامی الحجه عنایت نامه آخری
 ورود فرموده مورد مباهاتم نموده استفسار از حال حافظ عبد المجید
 حافظ عبد القادر صاحب که فرموده اند چند روز قبل قطعه نوشته پدر
 شان نیز دریافت احوال شان آمده بود که جوابش تبلیغ یافت
 حافظ عبد المجید این بار در ماه رمضان یا قبل یا بعد از ان بابند
 ملاقی و مجتمع نشدند و نه از خانه شیخ احمد اسد مرحوم چنانکه پدرشان
 در رقیه خود ایمانی بان کرده بودند سراغ اقامت ایشان پیدا شد
 بعد ازین آنچه تحقیق خواهد رسید بعرض والا خواهم رسانید از
 حال قاری سراج الحق صاحب مطلع خواهند کرد و عند الملاقات بخدمت
 شان و خدمت حافظ فیض محمد صاحب که بتعلیم اطفال و حضور بودند
 سلام بشوق تمام گفته شود زیاده نیاز به بخدمت مولوی
 سید عبد الله صاحب بگرامی جناب استغنی عن الالقاب
 مخدوم و مکرم مجدد و منعم فاضل بلبعی و کامل الوعدی جامع علوم
 معقول و منقول کاشف و قائل فروع و اصول مشید بانی حکام

اختلاف مهند قواعد محاسن اشتقاق زیدت بر کاتهم و ضوعف
 حسنا تم از حقیر سر با تقصیر محمد بن عبد عفی عنه بعد ابد آید تسلیم بر آن
 توقیر و تعظیم مشکوف ضمیر من نظیر باد که نامه نامی و صحیفه گرامی
 مخلو از مضامین محبت داد و مال مال از نقود خلت و آتیا زده
 این ماه اشعه نزول بساحت وصول انداخته دل اخلاص بمنزل
 را بر نور و ضیا ساخته آنچه از فساد زمان و زمانیان و شورش و کوشش
 بعضی کان در بر می نظم و نسق دین متین رفزده کلک صداقت
 سلک گردیده است و درست است صدق است و رسول به در اسلام
 غریبا و سید و غریبا فطوبی للفریار افرین بر کسانیکه درین وقت
 پای استقامت بر صراط مستقیم فشرده بدفع این رنر نان میگویند
 هر چند این هجده ان استعدادیکه داشت زیاده بر استعداد
 طفل مکتب نبود و آنچه بود اکنون انهم بسبب عدم اشتغال مکتب
 و درس و تدریس و حقوق امراض و اسقام و هجوم غوم و آلام فقود
 با انهم در امثال امر شریف تصور روانمیداشت لیکن آنچه
 درین شهر از فن و محن رفته از غایت اشتها در پرده اخفا و استتار

نیست حکم و بهم که سلطاننش بر بچوپن ناقص العقل ظاهر و با بهرست عافیت
 در خمول و گمنامی و نامرادی و ناکامی دیده خود را ازین قال و مقال مستحظ
 و قنوی بر اکثر سائل کیو کشیده دم تو میماند و تقویض امور بر تقدیر رب
 تقدیر نموده و المستعان علی ما تصفون میخواند اسید و اعفوه و صغیر است
 این نه جبارین معنی جبار است به ذکر جباری برای زاریست به زیاده نیا
 بجناب مولوی مفتی سعد الدین رحمته الله تعالی نوشته شد
 در حضرت بابرکت مولانا جامع علوم معقول و منقول کاشف
 مسائل فروع و اصول یگانه آفاق علامه عصر علی الاطلاق کریم
 الاخلاق عمیم الاشفاق دامت فیوضهم و برکاتهم پس از الوف
 سلام باد تمام عرض میاید که هر چند امید حصول دولت تلافی
 و اجتماع نظر بظاهر در غایت انقطاع است لیکن حکم الامر مع من احب
 معیت باطن همه وقت در همه جا هم القلب علی بابک لیل و نهار
 خبر قدم ملازمان بگلگته بعد مراجعت بر ام پورا از زبان مردمان شنیده
 حد تحادیل فرمایم آمد همانا که در آن هنگام نزول عظیم آباد از مرکب
 ریل مقتضای حال و مقام نبوده باشد یک نسخه دیوان جناب غفران

لباس مولوی انور علی یاس حمہ اللہ تعالیٰ کہ در کانپور منطبع شدہ
بدست مولوی محمود عالم صاحب برای یادگار در حضور خدام و اقامت
ارسال کرده ام غالباً ایشان رسانیده باشند طبع آن بسبب
حقیر در امکان و عدم اہتمام واسطہ بدان خاطر خواہ نیفاذ و نقض
بمراود دل نشست ہر چند ہر گونہ ہدیہ محض نیست بر طبع ناکرت پہا
مکتبہ تحفہ التحقیر حقیر لیکن دم پیش نظر آمدن غالب کہ مذکر مادیور
افرادگان شود زیادہ خبر دعای حسن خاتمہ برای خود چہ آرزو کند
بخدمت مولوی لطف اللہ صاحب سلام و اشتیاق واصل باد و
بخدمت نواب امیر علیخان بجاور مرحوم مرحوم شدہ
عالی مناقب مخدوم و معظم ذوالمجد و اکرم زیدت الطافکم تبلیغ ہدیہ
سلام را ذریعہ التماس مرام ساختہ لب بحرف مطلب میکشتم
کہ چون از حضور غنایت ظہور نقد خصت بکف آوردہ بخانہ رسیدم بخا
گشت کہ مادہ تاریخی برای شادی صہبت مبادی نوخالان باغ
اقبال صاحبزادگان والا شان صلوات اللہ تعالیٰ بہم رسانم و نقد
محبت و اخلاص خود را بر یک امتحان طبع زخم و انرا در سلاک

قطعه منسلک گردانیده پیشکش ملازمان کنم با بجهل شعری چند گفته پایی
 منجی چون مور تحفه بلیمان میفرستم عرض عرض نیازست و گرنه اکنون
 دل پر مرده و خاطر افسوده را سر و برگ شاعری نماده است امید که
 بنظر قبول ملاحظه فرموده بتجربید و حرف اصول خاطر را مطمئن بخواهند نمود
 که اندیشه ضائع شدن خطوط کلمت زده موجب حجاب و ناخن زدن دل
 و جان میباشد هم وای بر جان سخن گریختن ان نرسد و خطبیکه
 بدین و شنیدن نظم فشران بلند فکر من بپست مرتبه راست میسر
 خارج از احاطه شرح و بیان است و عنایتنامه که از گلزمین بجار رقمیده
 کلمک بلاغت سلک گردیده بود و در آن حقیر را بمقتضای اخلاقی
 گریخته نظما و شریسته اند شکر آن چگونه ادا توانم کرد لرا قومه قطعه
 چون توانم کرد حسرت شرح اوصاف آیر بادشاه ملک معنی لودعی و بلبعی
 کبست اکھون در جهان همتا و نظم و ثوبه گو بیار و پیش انا آنچه دارد ریخی
 خود طهوری را عدیل است تطیری از نظیر و زکر مرگ و پیرا و ساف عصر و ای
 زیاده از ادب بعید بخیاب مولوی محی الدین صاحب خلف
 الرشید مولوی حکیم الدین خان مرحوم کاکوروی قلمی شد

بسم الله الرحمن الرحيم والصلوة والسلام على رسول الله
 شفیق معنی پروردگار صدیق سخن گستر سلاله اکارم و نفاوه اعظم
 مولوی صاحب کثیر المناقب حصه الله تعالی مفزید الموابب سلاطین
 بوی اخلاص من مشام پوشنا سان رساند و تحسین کلهای اختلاص
 در سر استان جان دماند پیشکش خدمت شریف هدیه محفل سفین میکنم
 پس از ان بگزارشش عا جصفحہ بیان رقم میرنم که ثمر پیشرس
 نخل و داد یعنی نامه محبت طراز مشکین مداد مرقومه دهم شهر حاد
 الاولی چهاردهم آن ماه روز دوشنبه بوصول بهجت شمول
 مذاق دوستی و اتحاد را حلاوت تمام بخشید و کام و زبان را بشکر
 شکر محامد اشفاق و شکر ثنا مکارم اخلاق آن یگانه آفاق شیدین
 گردانید ان مقال حسب حال باین اشعار زمره ساز گردید
 و عند لیب طبع از نغایت اتر از باین غزل نغمه پردازد
 تا خط و لکثافه ستادی تازه جانی با فرستادی به جان لب
 بوده ایم از غم و درد در دمار او وافر ستادی با سیر شکسته بال قفس
 کل باغ و فافر ستادی میدهد بو طیب اخلاص نامه مشکاف فرستاد

جان دل را سر برنجید و چشم اتو تیا فرستادی و ساز و برگ طرب و غمخواری
 بمن بنیو فرستادی و داد و مار را نجات از آلام و نسیم از شفا فرستادی
 من و نظاره خط و خالش و شاه و دلربا فرستاد و شر و نظمش عجب صفادار
 گهر لب بها فرستادی و نقد گنجینه معانی نقره و نقیر از سخا فرستادی
 چون خط سبز و خط بلج و رقم جانفر فرستاد و بمن لکنجام از کمالک
 شکرین نعمها فرستادی و نفحه غنبرین ز خانه شیش و بانسیم صبا فرستادی
 خیر جاری است رتبه قلمت و کز برای خدا فرستادی و مرهم لطف از راه احسان
 حضرت خسته را فرستاد و چند بار از سر تا سر آن نامه دلکش گزشتیم بلکه گز
 سراپای آن محبوب موش گزشتیم هر جا که میدیدم دام نگاهی بود گشته
 و بهر مقاسیکه نظرمی افکندم صید معنی تازه بود بدام آورده نظم و شرو
 قطعین تاریخ فارسی وارد و باقصی مراتب فصاحت و بلاغت واقع
 شرح محاسن آن خارج از نطاق بیان و بیان محسنات آن بیرون
 از احاطه قلم و زبان و آنچه از حسرت عدم اطلاع خودشان در هنگام
 طبع دیوان بلاغت عنوان یاس علیه الرحمة و الغفران سپردت سلم
 عطوفت قم فرموده اند صورتش اینست که اگر چه ترتیب دیوان از مد

پیشتر بسعی بلیغ این چیدان و انطباع آن ہم از نقد کیسه این کاسیس
 سخنوران بظهور آمده لیکن بعض غریب انم آن نسخه را از فقیر گرفته واسطه
 این امر خطیر شدند و از غفلت آن غریب که این کار را حواله بر غیرے که
 ازین فن نا آشنا بود کردند فتور و قصور بسیار در ارتسام آن کلام
 بلاغت نظام ہم از خامی خط و ہم از کثرت غلط و ہم از شرکت اشخص
 در طبع گمانیدن نسخه مانے اذن بنده روداد و چون نسخه مطبوعه
 نزد بنده رسید خلاف نمونه چاپ سابق دیده تا سف خوردم و علی
 اتی حال در فکر صحت اغلاط آن افتاده حتی الوسع صحیح نامه مرتب
 ساخته خاتمہ در ذکر حال مصنف مرحوم و منقول منضم کردیم و آن
 شخص بنظر فائده خودش قبل از انضمام خاتمہ صحیح نامه بملاحظه بقوت
 فروش نخبه های خود را شائع ساخت و بنده را تا آن زمان اطلاع
 ہم نداد که این کتاب در کدام مطبع منطبع میشود و اگر نه عبد الرحمن
 خان صاحب دوست و شفیق بنده بودند برایشان تاکید اکید
 در مرید اعتبار بجله آراءے آن شاهزیه میگردم و چون خبر اتمام
 طبع بکبر رسیدن نسخه آن دیگر جاها بگو شتم خور و در فرستادن خاتمہ

و فریل الا غلط عجلت کردم و بدوستان خود تکلیف نوشتن بیجا بیاخت
 یا تاریخ طبع هم دادن نتوانستم این بود سرگذشت انطباع دیوان و
 بعد از آن که پانصد نسخه بصرف دوصد و پنجاه روپیه نزد راقم رسید
 تقسیم آنها در احباب و اصحاب کردم لیکن از کسی داد سخن نیافتم الا
 انجناب که غایت قدر دانی را کار فرمودند و بنده را بجواهر و تحسین
 آن دیوان زگین بالا مال مسرت و انبساط نمودند و منشی امیر علیخان بهادر
 که ایشان هم مکتوبی در توصیفش رقم فرموده بودند لیکن قطعه تاریخ
 مختص بآن قدر شناس هست اکنون مکتوب بلاغت اسلوب را همیم
 نسخه مکتوبه و مطبوعه که برای خود نگا داشته ام خواهم کرد و نیز احباب
 بنده نقلها برداشته زین نسخه خود را خواهند ساخت و از بسکه بدین
 عنایتنامه نشاط خاطر اند و ختم در جواب آن اینقدر اطناب بکار
 بردم که صداع انگیز ملازمان شدم سوالی میکنم که دیوان مذکور
 سرتاسر از ملاحظه باز غه گذشت یا تعریف آن حسب دستور زمان مرسوم
 شاعران بکار آمد و نیز خاتمه از نظر انور گذشت یا نه امیدوارم که حج
 در اوقات قدسی ساعات رواداشته آن مجموعه را از اول تا آخر

منظوم و منشور و قطعات تاریخ تمام مطالعه فرمایند که حاصل و نتیجه
فکرشاعر همین است که بسنج شناسی رسد و ابرجان سخن گریسختان
و از حالات ملالت سہات خود اگر نویسم کم از آن نخواهد بود که نوشته
عذر توفیق در تحریر نیاز نامه موقوف بر تفصیل حال پر اختلال است
مجل تنہائی و کثرت اشغال و ضعف و اضحلال و هجوم غموم و از دحام لام
و استقام و فقدان انصار و احوان ہمہ میاست و از افکار خاطر
افکار خود بگذشت گرامی چه فرستم بر دو قطعه تاریخ که عند التقریب
درین قرب زمان گفته ام انکفا میکنم و از بسکه شغف بوصول این نامه
جناب دارم انخطار رجستری کنانیدہ میفرستم انجناب را تکلیف
رجستری ضرورت فقط کٹ زده یا بزرگ روانہ فرمایند و السلام
مع الاعظام و الاکرام جناب مولوی مفتی سعد اللہ علیہ
الرحمہ تحریر یافتہ

علامہ عصر را بقایا میخوانم

حقا کہ بقای علم و فضل است با و

گل پرور و آب نسیم و نسیم

چون حضر حیاتش بدعا میخوانم

بقای علوم از خدا میخوانم

جنت کہ عبارت از سلام و تحیت است زریب دستار آن علامہ نورگاہ

جناب حاجی اندام
است

باد که دور افتادگان و در ماندگان را بدست یاری لطف عظیم و خلق
 عظیم بر بساط قرب و حضور جاداد و ابواب بر و احسان بر روی
 ناکان بیروسان کشاد یعنی همچو منی را بفرستادن مکتوب بلاغت
 اسلوب که نصف الملقاه است نواخت و نبوشتن نامه مشکین ختام
 خوشوقت و لشاد ساخت دوازدهم محرم الحرام آن نامه
 گرامی باین خاک نشین کوی گمنامی رسید زهی صحیفه شریفه که با و
 ایجاز چون مرغان دراز و لبران طناز مصدر اشارات خفیه لطیفه مانند
 نوش لعل خوبان و لنواز با صفت که گوئی شفای امراض قلوب منکسر
 ضعیفه و نثرش نتوان گفت که سلیست ز گوهر بهر سطری از آن
 در نظرم عقد لال است به شکایتی که در بان نقرستان رسید نسخه نیران
 الافکار و پاسخ نامه مکرم آثار حواله خائمه راست نگارش موجب
 شکر است که قلم زبان و زبان قلم از ادای آن عاجز است از اله آن
 شکایت چگونه توانم کرد لیکن حقیقت حال این است که نحیف بکلبه
 احزان تن تنها با شغال شسته و کارهای مختلفه که یکی ضد دیگری
 است مبتلا چون آنرا میگیرد این از دست میرود و معذاد را مرض متضاد

تخته سلام و تحیت قرین قبول باد بوصول بهجت شمول رساله احوال عجیبه
 مشتمل بر نکات و نحو امض غریبه از افادات آن لودعی زمان و سلیقه
 دوران که بدست کرامت همدست حق آگاه شاه ولی الله صاحب این
 ناکان بهچچان اهدا فرموده بودند مورد مبارکات و ممنون عنایات شکر
 زهی تقریر و دلپذیر و خجسته تحریر بی نظیر مشککان را سبب حصول ایقان
 و موافقان را موجب زیادت ایمان و منکران را مفید تصدیق با حسن
 ادیان الله در کم شکر الله در کم جزا کم الله عنایه او السلام ختام الکلام

بمیر محبوب شیر مرحوم مرقوم شده

سرآمد سخوران زمان شفیق حال دوستان سلام الله تعالی مصرع
 موزون سلام سنون را مصرع ثانی از شوق روز افزون بهیم رسانیده
 ملتس خدمت میثوم که دو جز و دیوان بلاغت ترجمان با قطعه مکتوب محبت
 اسلوب بدست غریزی سید قاسم شیر صاحب اولازنگ وصول بخجسته
 حنا طرقاتر را خرم و شاداب گردانیده و دیده غمده را از نظاره آن
 تازه نهالان چنستان معنی طراوت و نصارت بی حساب بخشیده بود
 ثانیاً دیر و زرقیه تو د و خمیمه بتاکیه مضمون نامه اولین رسیده نشه

سرخوشی بدل و دماغ رسانیده وصف کلام فصاحت التیام سامی
 که مالا مال نازک خیالهاست چگویم که میتهم که تحسین ناشناس
 بموجب شکست قدر آن گوهر شامهوار نگر دد در بان تقریظ که امیر شیر
 صدور یافته حال اینست که فقیر را سلیقه در نظم و ثریست و اتفاق
 نوشتن شراب مخصوص بر وضع نثاران و عنشیان گاسته نگر دیده
 و درین زمان که بعوارض گوناگون جمود حواس و خمود فطنت و ضعف
 قوی نقد و قوت است علاوه بر آن از ضعف بصرو عدم مساعدت قوت دست
 اتفاق گرفتن قلم با گشتان خودم کمتر میشود از نوشتن تقریظ عند و محض
 هتم و جائیکه تقریظ ملک الشعراء ایران عند لیب هزار و استان
 و طوطی هندوستان غالب شیرین بیان ثناخوان دیوان انوالا شان
 باشد مرا چه یار که در برابر آن سر برارم اما فکر تاریخ که بر آن بهم تکلیف
 داده اند اگر خدا خواست خواهم کرد اگر داده بهم رسید و رسلک قطعه
 منسلک گردانیده خواهم گذرانید و اگر اسد دیوان بخد مت
 شریف باز پس میرود جسته جسته دیدم و خوشوقت گردیدم السلام
 بخد مت مولوی محمد شاه صاحب قلمی شده جناب فضیلت

مآب جامع معقول و منقول کاشف اسرار فروغ اصول عالم طبعی کامل و
 مجمع مکارم اخلاق منبع محاسن اشفاق لازالت شمس علوم طالع
 و انوار معارفه ساطعه خاک بر مقدار محمد سعید غفر ذنوبه و ستر عیوبه سلام تحیت
 فراوان و عجز و نیاز بی پایان بتقدیم رسانید بعرض مطلب می پردازد که
 بعد از رسیدن نسخه نهایه الشعور فی حج الحج المبرور که سعی مشکو و حضور پر نور
 ست تانی و توقف در ارسال علفیه شکریه غایت قصور بود که ازین
 سر ایاکل مفتور سرز و با اینهمه روز سطر ی چند نه چنانکه دل منجم است
 بعجلت تمام نوشته خواله جناب حکیم خاٹ حسین صاحب کرده بود و غایب
 شرف ملاحظه دریافته است و صف تصنیف شریف و مدح تالیف لطیف
 جناب بنیف نه در خور این عبد بنحیف است لا یدرک الواصف المطهری
 خصائصه و ان سکن سابق فی کل ما وصفه یک نسخه
 دیوان جناب غفران لباس مولوی انور علی یاس که این فقیر نسبت
 مصابرت بجناب مخفور بود و از حسن ج حقیر تعالیب طبع در آمده هر چند
 بجهت عدم اهتمام واسطه موافق طبع بنده نه برآمده از مدتی اراده
 داشتم که بعا بجناب ارسال کنم اکنون که مصحوب عزیز میر محمد حسین صاحب

میرود امید که شرف قبول در یابد و السلام خیر انعام بحجاب مولوی
 مفتی سعد الله علیه الرحمة نکاشته شد بم سعد حامد اومصلیاً
 و سلماً علی رسولہ الکریم جناب مفتی عن القاب علامہ اوحدی متخلق
 بخلق احمدی حاوی فروع و اصول کاشف دقائق معقول و منقول
 مخدوم و مطاع نیازمندان ہرچہ گویم و نویسم بالاتر از ان لازمالت
 شمس علومہ طالعہ و انوار معارفہ ساطعہ تسلیمات فزولن و نیاز مند بہا
 بی پایان بتقدیم رسانیدہ بعرض مدعای پردازد کہ ہدیہ سنیہ یعنی جواہر
 از کان طبع نقاد آن بحر علوم و معارف و رسائل پنجگانہ چکیدہ حاتم
 آن ابرمطیر عوارف ذوارف در ماہ مبارک رمضان شہرتزل قرن
 چون پنجہ آفتاب اشعہ ورود بر کلبہ تاریک این محقر انداختہ روزن دیدہ
 وساحت سینہ را روشن و منور ساختہ شکر این عنایت بکدام زبان بیان
 ادا نماید و وصف ستانت تحریر و لطافت تقریر آن نثریر عظیم النظمیر
 بیچہ ان چسان بر روکار آید اسد تعادلات بابرکات را ہمیشہ مفید و
 مفیض خلایق و زبان و قلم آن منبع فیوض اتم را ترجمان و در شان
 حقائق دارد بالنبی وآلہ الامجاد نسخہ کہ بنام نامی مولوی گلزار علی صاحب

مُعَلِّم شده بود بے توقف بجانب شان ارسال نمود غالباً نامه متضمن
 وصول آن در حضور نوشته باشند استاذی مولوی ابوالحسن صاحب
 در آخر ماه رجب رحلت کردند انا الله وانا اليه راجعون اسد تعار حمت
 ناماد و بخت جاد و ما و قطعه تاریخ که گفته ام اینست از زیج جان مولوی
 ابوالحسن آه درخت بر سب و کرد روی بهشت بگفت سال وفات و حشر
 نه آرمگا او بهشت و از حال خود چه نویسم سنین عمرم شصت و
 ۱۲۹۳ دور سبده و امراض و اسقام از چار سو محیط گردیده بیکار و معطل گردا
 نه فراغ بالی که دل بیاد الطحی ارم و نه طاقت و توانی که قدم در راه
 گذارم با اینهمه گناهکاری و تباهکاری لطف اینست که ملازمان از راه
 طرافت یا از رو عنایت بالانام این ناکام لفظ شاه رقم فرموده اند بهر
 امیدوار و احسن خاتمه هرتم زیاده از ادب بعید بصاحبزادگان بلند
 اقبال و مقربان انوار فضل و کمال سلام سنون میرسانم ***
 شجرت خواجہ غزیر الدین صاحب کشمیری لکھنؤ
 متخلص بجزئی قلمی شده خواجہ صاحب یکہ تازمضار سخنوری شہسوار
 عرصہ معنی گسری صیاد و حشی غزالان مضامین مکنند فکر ساعلی بند

شاهدان خیالات زنگین از لآلی الفاظ با صفا غیر مصرخت و ولایت
 عن المدح والثناء است عنایتهم تحفه سلام نیاز انضمام پیش خدمت
 شریف کرده با تماس مرام می پردازم که شنوی قیصر نامه زاده طبع قفا
 آن یگانه دوران بوساطت حافظ احمد صاحب باین نابله کویچه سخندا
 و حرف خوان لوح نادانی رسید، و ربین الطاف بے پایان گردانید
 ز بانم در تعریف و توصیف این قیصر نامه قاصرست هر چند خواستم که در
 وادی کیمیت قلم را جولان دهم لیکن مجال سخن تنگ یافتم و پامی فکر خود بنگ
 ناچار بجز معترف آدم آنچه در سبب تالیف بستان خود گفته در راستی
 سفته اند بیان واقعست نه بر وضع و عادت شاعران و تخفیف را که
 باید ای آن یاد آوروند دل غلگین را شاد کردند جزا که الله عنا خیر او
 درین شهر از یک سال اجماع سحر ارج بها در شرح مشاعره انداخته اند
 چند مشاعره گذشته است در سال چهار مجلس تخمیناً قرار داده اند بجم
 اردو گوینست فارسی گوین کمتر اند و غزل شرح سابق که بنده را
 اتفاق فکر افتاده درین نامه می نگارم بملاحظه خواهد در آمد و اکنون
 سطل حافظ شیراز طرح کرده اند سه سبب بطف بگو آن غزال رخسار را

لیکن منور تاریخ مشاعره تعیین نیافته و غالباً احباب انجناب از پیشتر
 این مشاعره نوشته باشند و السلام علیکم وعلی من لدیکم انجناب
 مولوی محمد نعیم صاحب الکنوی رقم شده جناب مولوی ^ح
 ذوالمناقب متمم مکارم اخلاق و کمال محاسن اشفاق
 سلامه اکرام نقاد اعظم حاوی حقائق فروع و اصول کاشف حقائق
 معقول و منقول یاد فرماید خاصان قدر افرای همچو ناقصان و
 خصمه الله تعالى بنزد نعمه هدیه سلام بفحوائج محتجیه فیما سلام پیشکش
 خدمت شریف کرده عرض مدعا بواسطه بنفیر قلم میکنم که رقمه مسرت
 انبار و مفاوضه دل از غم پرداز مورخه غره شهر جمادی الاولی بتاریخ سوم
 ماه مرقوم روز شنبه اشعه نرول بکاشانه ام افکنده ساحت سینه
 پر نور و دل خرمین را سرور گردانید شکایت که در بان نرسیدن جواب
 غنایت نامه سابق حواله خامه گشته بجاست و ناشی از صدق محبت کمال
 و لا لیکن حال خود چه نویسم ترسم که گر حکایت غمهای خود کنم
 انگلین شوی ازین غم و اینهم غم فکر با جمله بعد و درود نواز شناسنامه لاحق
 خواستم که بے توقف از عهد امتثال مر شریف که تحریر مجله از احوال

خود بستان تهمت علم و فضل برگردن خویش است بر آیم اما بجوم علانق
و عوانق سدره استعجال شده نوبت بتاخیر رسانید هر چند بظاہر است
که نفع این امر راجع بذات خودم است چه بالاتر ازین چه رتبه در حق این
هیچچنان مقصور خواهد بود که در سلک علما مشلک باشم و رفع ذکر این ایام
نشین کوی گمنامی در حال و استقبال بدار و امصار گرد و دو لیکن مقتضای
مثل مشهور ایاز قدر خود بشناس سرانفعال بگیر بیان خجالت فرور برده
اکنون بحکم المامور مجبور حال خود بترتیب جدول مستراده داده ملازمان
مخفی نگارم ملازمان را در ثبت آن بهر یک از خانه های جدول اختیار
ست این حقیر را بکشیدن خطوط جدول چه کار

محمد سعید بن حاجی منشی و اعطای علی بن شیخ عمر دراز بن مولوی فقیر الله
غفر الله له و لهیم نسبت این فقیر بواسطه اب بجعفر طیار رضی الله عنه
میرسد بواسطه ام بعد الله ابن عباس رضی الله عنهما تاریخ ولادت
ازین قطعه ظاهر میشود است و هفتم از مه ذیقعد بود که عدم
اندر وجود آمد فقیر را روز شنبه بود روز مولد م به سال میلاد م بدان
صافی ضمیر که کتب صرف از والد ماجد خود که شاگرد مولوی شعیب الحق

مرحوم مشهور بمولوی فوئند استقاده کرده بعد از آن بخدمت مولوی
 منظر علی مرحوم که سلسله تلمذشان بمولوی برکت آله ابادی راجع میرسد
 تا کافیة ابن حاجب خوانده بعد از آن شرح ملا جامی و بعض کتب دیگر از
 مولوی ابوالحسن صاحب سند مدخله و شرح تهذیب و قطب میر و میبد
 از مولوی اشرف حسین صاحب تلمذ مولوی مسافر مخفور پس بجهت بنیزده
 سالگی بقصد تحصیل علوم از وطن برآمده بکانپور در حضرت بابرکت مولانا
 شاه محمد سلامت السد قدس سره حاضر مانده از میرزا ابرار ساله
 فاتحه فرائع خوانده و درین اثنا بلکنه نو فرشته از جناب مولوی مفتی لاهور السد
 رحمه السد خد سبق در صدر اتمینا و تبرکات خوانده بغرض فرائع که در ۲۵۵۵
 روداده بوطن مراجعت نموده مشغول بتدریس گشته در ۲۶۲۲ سفر حرمین
 شریفین را و هما السد شرفا و تعظیما اتفاق افتاده و از حج و زیارت رسول
 مقبول صله السد علیه و سلم مشرف شده بندی از کتب حدیث قرائه و
 سماعا خوانده سند و اجازت علم حدیث از سید محمد عطوشی مدنی و
 سید محمد سنوسی مغربی و شیخ عبدالغنی و میاطی و مولوی محمد یعقوب
 نواسه شاه عبدالغفری و بلوی رحمهم السد تعالی حاصل نموده و بیعت

در زمان کم عمری که تخمیناً دوازده ساله بوده باشم در بلدۀ عظیم آباد و
 خود من بجناب مولوی مرزا حسن علی محدث لکهنوی تلمیذ و مرید حضرت شاه
 عبدالغفر دهلوی واقع شده بعد از آن صحبت و عقیدت و استفادۀ علی
 قدر الاستعداد بکامپور در حضور شاه نذر محمد قدس سره الامجد که مولد و
 منشأ شان قصبۀ آنان و مرقد مبارک بکامپور است اتفاق افتاد و
 تعلیقات جسته جسته بر بعض کتب چون حواشی بر شرح ملا جامی و
 حواشی بر حاشیۀ علام محیی بر میرزا محمد رسالہ و شرح ناتمام میرزا ان
 بزبان فارسی و تخته الانخوان در مناظرہ بصاحبان صادقپور در منع
 بسملة بھروزاد الفقیر فی الحج متوکلا علی اللطیف الخبیر و اشھام العطر
 فی احکام عید الفطر و اخلاق العلیہ فی الرد علی من احدث من السکلو
 والرطب سوجیہ کلیہ و دیوان الشعر از نتائج طبع حقیر است و رسالہ
 السکلاوة العلیہ را سه سال می شود کہ نوشتہ ام نشر آن را بعد تعالی
 بخد مت سامی خواہم فرستاد اکثر احباب آرزوی طبع آن دارند
 لیکن طبیعت این خاک را باین مورچہ ان التفات ندارد و مولوی عبدالقادر
 صاحب کہ رسالہ در مسائل زکوٰۃ بزبان اردو جمع کردہ است اکثر کتب

در سیه بر چنین گذرانیده و دیگر اصحاب طلب که ذکر ایشان غالی از تطویل
 نیست این ست مجلی از حال فقیر و از حال میران کمال الدین و سید طر
 و در سیه سیف خان اطلع ندارم و نام مولوی مسافر مرحوم بالا مرقوم شد
 گوش آشناست که شاگرد مولوی قائم رامپوری بودند از تصانیف
 ایشان خیرے متداول نیست و بنظر رسیده پسر داشتند مولوی
 عبد الوهاب و مولوی محمد باقر و مولوی محمد تقی هر سه رحلت کردند
 تاریخ وفات ایشان انیمصرع است: شده مسدود اکنون باب تدریس
 که سلسله هجری از ان برمی آید مرقد ایشان در عظیم آباد است مولوی
 قاضی عباس علی مرحوم شاگرد مولوی حسین علیه الرحمه و تفضل حسین
 خان بودند زکی الطبع و در فن ریاضی مهارت داشتند اول مفتی در کور
 بعد از ان مفتی کلکته و آخر قاضی القضاة در انجا شدند و در همانجا
 انتقال کردند قطعه تاریخ رحلت شان طبع را و جناب مولوی مفتی
 انور علی آروی صاحب دیوان الشعر رحمه الله تعالی و اسکنه
 فیح جنانه که ابو زوج این حقیر بودند و اینجا ثبت میکنم: ۵
 قاضی و علامه عباس علی: نزد علم در روضه دار السلام: سال

تاریخش چو پرسیدم ز دل بگفت بست و سوّم شهر الصیام به خواشی
متفرقه ایشان جا بجا برده اید و بعضی کتب دیگر نزد مولوی محمد علی
معروف باغائی که برادرزاده و شاگرد ایشانند موجود مولوی جمال علی
رحمّتی کورت عظیم آباد در عالم کنج بمقبره شیخ رفیع الدین مرحوم مدفونند
دیگر از حال شان آگاهی نیست و بزرگه درین شهر مولوی جمال الدین
قدس سره بودند که در حبلی در جوار حضرت شیخ شهاب الدین جلوت آسوده اند
و حال مولوی احمدی صاحب و مولوی ظهور الحق صاحب بواسطه بزرگان
پهلواری معلوم آنجناب شده باشد و بنده را با مولوی عبدالغفری خان
صاحب اتفاق ملاقات شد و السلام خیر اختتام در آخر دیوان
نعت مولوی شاه میرنجان مرحوم متخلص بسید مسطور شد
بسم الله الرحمن الرحیم والصلوة والسلام علی رسولہ الکریم
همه تن گوش می شوم از شوق به کعب می رود فسانه توفیق
بمحمد اسد سجانه درین گلستان همیشه بهار که آب از جویباران سن
الشعر حکمت دار و بیایه نظر چون نسیم سحر گر دیدم و این دیوان حقائق
تبیان که چون کلام حسان پر از نعت رسول انس و جان صلی الله علیه و سلم

و مناقب آل اصحابش علیهم الرضوان است دیدیم دامن نطنج پر از
گلکهای بهشت برین شد و آستین نگاه مالامال در بای شبنم بهمانا که ناطم
این لالی شاهوار مولوی شاه میرنجان است متخلص بسید دامن فیوضه
اصناف شعر از قصیده و غزل رباعی نثار بارگاه رسالت کرده و طفره
ارمغانی در حضور فیض النور شاه مملکت نبوت آورده متقبول جناب
پاک صاحب لولاک باد و اسد تعالی صله آن از نعیم دنیا و آخرت
بوی کرامت کند و آواز براد خویش سناناد بالنبی و اله الامجاد و انا العبد
المنذوب محمد سعید عفی عنه بر روی شاه غفر الله له مرقوم شده
حقائق آگاه جناب روی شاه سلمه اسد تعالی و ابقاه خاکپای
اهل اسد بل غبار راه محمد سعید عفی عنه بعد عرض سلام مخلصانه مدعا
طراز است که امروز عند الملاقاة استفسار چند بکار رفت اول از
تعیین زمان مرز اصائب و بنده در تاریخ وفات آن سرآمد شعرا
مصراع میر غلام علی آزاد بگرامی خواندم و چون در نقطه سیه کرد و دوم
عدد یازده صد و هفتاد و از آن برمی آید از رجوع بکتاب معلوم شد که وفات
صائب در سنه ثمانین الف اتفاق افتاد و در اصفهان مدفون گردید

قطعه تاریخ ند کو چنین هست سه غنایب نغمه پروا فصاحت صابا
 رفت ازین عالم بسوی روضه السلام و خامه آزادانشا کرد سال حطمتش
 بلیل گلزار حبت صائب عالی کلام و هزار و هشتاد و نین مصرع بی کم و کاست
 برمی آید و بنده از سهو بجا کلام لفظ مقام را که چند ان مناسبت بمقام
 هم نداشت نشانیده بودم بهر حال اگر سنه کتابت نسخه دیوان ملا نانا
 ثلاث و سبعون بعد الالف است پس نسخه مرقومه در زمان جناب
 میرزا هفت سال قبل از وفاتش مکتوب گشته و لا بعدنی ذلک و جواب
 دیگر استفسار با این است شهادت حضرت فرید الدین عطار در سنه
 سبع و عشرين و ستمائة و ولادت مولانا جلال الدین رومی ششم
 ربیع الاول سنه اربع و ستمائة و وفاتش خامس جمادی الاخری
 سنه اثنین و سبعین و ستمائة کذا فی نفحات الانس و ولادت شیخ اکبر
 محی الدین بلبل برنی در مرسیه سنه سن و خمسمائة و وفاتش سنه ثمانین و ثلثین
 و ستمائة قدس الله اسرارهم اجمعین و حشرنا معهم فی زمرة الصالحین
 بجناب منشی امیر علیخان صاحب بهار و برقی شد مخدوم
 و مطاع نیازمند ان دامت عنايتهم بعد تسلیم هزاران تکریم عرض ام

بزبان قلم ضراحت رقم میرود که صحیفه شریفه مرقومه دوم شهر رمضان المبارک
 بتاریخ چهارم ماه منطور روز دوشنبه پرتو ترویل بزودی جمول این جمیع
 انداخته ساحت سینه را پر نور و ضیا ساخته باد را که نوید مسرت
 جاوید انعقاد محفل عقد نکاح فرزندان طالع بلند آن یگانه دوران
 بتاریخ هجرت دوم ماه روان خوشوقت و شادمان گردیدیم و باین
 اختصاص که درین تقریب و تقریب این ناکاره دنیا و دین را تبرئه
 مخصوصان داخل فرمودند از غایت مباحات بر خود بالیدیم حال خود
 چه نویسم در گوشه تنهایی بر بستر ناکامی افتاده میمانم خیر عوارض چند که لازم
 طبیعت گشته اند همدی و غمخوار نیست و کثرت مشاغل را پایانه
 و مشکل آن کار با ما هم ضد یکدیگر عرض ازین بهره سرای آنکه
 در ماه صیام با اینهمه اسقام نقل و حرکت این ستمام متعذر است در
 مسجد محله تائب بست و نهیم ختم قرآن با اهتمام حقیر میشود و خلل در آن
 گواری خاطر نیست با اینهمه با تمثال امر شریف خواهیم کوشید و الا
 بیدار اگر رسیدیم خود سبب غمت و اقبال منشت و اگر نرسیدیم
 که طالعی اچه علاج و کتاب مطبوع اصول السنه واللغات تصنیف لطیف

مولوی کریمت علی صاحب که عنایت گردیده رسیده مورد امتیاز
 گردانیده زیاده جرد عام از دیاد دولت و جاه چه نویسم ایضا
 بجناب شان تحریر یافت که مکشوف ضمیر منظر نظیر نواب صاحب
 ذوالمناقب و المناقب باد که بور و عنایت نامه مورخ ۲۳ نوامبر
 که ۲۹ شوال المکرم فرد و شنبه بود مورد مباحثات گردیدم و بادرا
 یافتن آن عالیشان خطاب مستطاب نواب در صله خیرخواهی سلاطین
 زمان و عموم بندگان خلاق جهان از ان صحیفه رنگین بهار آئین گلهای
 نشاط و شادمانی چیدم حق تعالی مبارک گرداناد و همیشه جاه و
 دولت در ترقی باد زمین بنت و ممنون عنایت شدم که حقیر را بیاد
 آورده باخبر سرت آثار این مشرود واجب السجده مورد امتیاز
 فرمودند زیاده تسلیم و نیاز بجناب مولوی سید امداد علی خان
 صاحب قلمی شد بعالیجناب استغنی عن الالقاب مخدوم والا
 مناقب رفیع المناصب سلاله سادات کرام نقاوه اشرف عظام
 دامت برکاتهم و زیدت حسناتهم بعد ابلاغ سلام نیاز آموذ مکشوف
 و مشهور میگردد اند که خبر حلت اهلخانه آنجناب مسموع شده موجب تاسف

و طہف گردید اللہ تعالیٰ آن مرحومہ را بجنّت ماوا و در جوار سیدۃ النساء
صلوات اللہ علیہا و علیہا جادہ ہرچہ این صدمہ بر حضور الاعظم
لیکن شبت یزدی چنان نیست و ہر کس را این راہ رفتنی ست خدا تعالیٰ
در محبت خود و رسول مقبول خود دارد و بردار دُبار در عین محبت از گور
بر انگیزد انشا اللہ تعالیٰ در جنّت تلافی و اجتماع دائمی میسر آید و اللہ
بیسر نکل عسیر بالا جا بہ جدیر و السلام خیر انتخام بجناب مولو سید
نضر الدین صاحب لکھنوی فرنگی محلی مر قوم شد بسم اللہ الرحمن
الرحیم و الحمد للہ و السلام علی رسولہ الکریم و آلہ و اصحابہ و و الفضل العظیم

و قال رسول اللہ من حبّ یعلم
و ما القصد کلا ان تعیشوا و تسلموا

سلام علیکم اذ قلبی بحکم
فما انا قد اعلمت کما بحکم

از حقیر سرایا تقصیر محمد سعید خضر اسد ذنوبہ و ستر عجوبہ بجناب فضیلت مآب
مولوی صاحب جامع علوم ظاہریہ و باطنیہ حاوی فضائل بہیہ و عارف
سنیہ مقبول در گاہ صمد مولوی فخر الدین احمد صاحب السجود و الکریم
فی ارغد عیش و اطیب نعم تحفہ السلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ پذیرا باد
بعد از این واضح و لائح ضمیر منیر آن فطن خیر سیکر دانکہ احمد سید علی احسانہ

که این نجیب با عوارضیکه دارد از زندگانی عارضی بصره اندوز دستدعی
 صحت و عافیت مزاج شریف و اعتدال عنصر لطیف شب و روز است
 بعد رسیدن تحفه خزینه چله عنایتی آن مکرم بوساطت حافظ عالم علی
 صاحب که مصداق کامل تک عشره کامله بود بمنطوق خبر هدایت اثر
 لم یشکر الله من لم یشکر الناس بخاطر داشتیم که نیاز نامه
 شکریه مشعر از وصول آن والتذاذ کام و زبان و تقویت دل و جان
 بخورون آن بے توقف بخدمت سامی ارسال کنیم لیکن بسبب
 طبیعت که حالش مالی خاطر عاظرست حواله بر امر روز و فر داشته در
 تاخیر افتاد با سجمه همه اثمار در غایت حلاوت و لطافت برآمده گوی سبقت
 از انبیه این دیار بوده اسد تعالی در جزای آن در دنیا از تلخیص
 رمانه محفوظ و در آخرت از سیوای بهشتی محفوظ دارد ادعای که ازین
 مسافت بعیده باین بهتام بر آدوستان و مخلصان نام بنام این سیوای
 نازک و لطیف فرستادن دلالت بر کمال علوهت آن نخلبنده چمنستان
 محبت دارد و در دوستان ایا حسان یاد کردن بهتست و در نه هر تحله
 بهای خود و ثمر می افکند و ازین خبر استعدادهای خیر برای

حسن عاقبت چه عرضه دید بخدمت مولوی حافظ نظام الدین احمد صاحب
 سلام سنون موصول باد بر خوردار حافظ نذر الرحمن سلمه الله تعالی
 اداب و تسلیمات بجای آرد بجناب مولوی شاه عبدالرزاق صاحب
 و مولوی محمد نعیم صاحب مولوی عبدالحی صاحب دامت برکات و تسلیمات
 میرسانم مولوی جنت حسین سلام و دعا خوانند بفرمایش میر احمد حسین
 صاحب عرف میر کچھو نوشته شد الحمد للہ الذی انزل القرآن
 خلق الانسان علمه البیان و جعل النخاع تطہیر القلوب و الابدان و ستہ
 الخلیفہ سیدنا ابراہیم و حبیبہ سیدنا محمد نبی آخر الزمان علیہما من
 الصلوٰۃ و السلام الاتمان الاکمان اما بعد راجی مغفرت خداے
 کونین سید احمد حسین لب تمنا بعرض مدعا میکشاید کہ بت تاریخ ہنزدہم
 ذیقعدہ روز سہ شنبہ سائبان بندی و نور و جسم روز چہار شنبہ بعد
 نماز طہر بابت مکتب نشینی نور دیدہ ام سید کفایت الحق بستم روز
 پنجشنبہ بعد مغرب گشت برات بازیت وزین تقریب ختنہ قرۃ العینین
 سید کفایت الحق و یوسف حسین سلمہما اللہ تعالیٰ و ہر سہ تاریخ
 تمام شب محفل نشاء و طرب باد دعوت طعام منعقد کردہ چشم پر اتمہ

اکابر و احباب گسترده ام امید که بتواریخ معهوده قدم رنج فرموده محفل را
 رونق و بند را غرت بخشند و تناول با حضرات حق را برین بنست
 سازند و بیا که ساقی ما باد و طهور بداندیم بزم ندای هو العفو و بد
 رقع و دیگر حمد خدای عظیم که ملت ابراهیمی را بعث نبی عربی
 حیات جاوید بخشیده و نعت رسول گرامی که سنت خلیلی بقبول فعل
 و تقریرش لباس نو و نازکی پوشیده و سلام بر او و ابیت
 او که آیه تطهیر در شان ایشان نازل و بر آل و اصحاب او که دین بین
 بسعی بلینج شان کامل گشته و انما ابدا و بعد از ان الهنا شیخ احمد
 مرحوم در حضرات بزرگان و اقران و عزیزان التماس میدارد که بتاریخ
 بست و چشم و لبست ششم ماه صفر محفل نشاط بیکان باغ غریزی
 فشی محمد امیر صاحب و بتاریخ لبست و نهم وقت شب گشت برات
 بتقریب ختنه نور چشمان سید محمد محی الدین و محمد حسین الدین سلام
 تعالی پسران سید شاه مبارک حسین زید عمر و قدره و بتاریخ لبست و
 روانگی بمقام درگاه جنتی نگر و بتاریخ لبست و نهم ختنه آن هر دو نور چشم
 حسن انجام خواهد یافت ترصد که بتواریخ معهوده تشریف از افرموده

شریک نشاط و محفل بوده نحیفه را بمنون لطف و عنایت فرمایند
 رقعہ نوید شادی شاہ محمد یحییٰ صاحب سلمہ الد تعالے
 حمید خدا را تبارک و تعالے کہ بنی نوع انسان را بتاج شایانہ
 ولقد کرمنابی آدم سرائر از ساخته بہ شریف خطاب مستطاب
 و خلقناکم از و اجانو اختہ و نعت بیعد مصطفیٰ را اصلی الد علیہ وسلم کہ لوای
 اناسید ولد آدم و لا فخر بر افراشستہ باہر تناکو اکثر و افانی ابابہی بکرم الامم
 یوم القیمہ بہت بر تائید است گماشتہ اما بعد بندہ محمد یحییٰ بن شاہ
 وجہ الد قدس الد روح و افاض علیہ نافتحہ بخدمت نزرگان و مجاہدین
 ملتہست کہ بتاریخ پانزدہم شہر حال روز دوشنبہ شب شانزدہم
 بتقریب عقد نکاح فقیر محفل سماع و ضیافت بقصر خانہ حسن انعقاد یافتہ
 امید کہ شریک محفل گردیدہ بتناول ماہض فقیرانہ خاک را راہین منت
 و بمنون عنایت فرمایند بہ باراحت و شادی گذرانیم دی چندہ گرنجہ
 نمایند عزیزان بر قدمی چندہ والسلام رقعہ تقسیم نوید شادی
 مرحوم مولوی محمد امین عرف عبد الغفور بعد از حمد خدا
 جل و علا و نعت سرور انبیا علیہ الصلوٰۃ و الثناء نیازمند از لے بندہ

و اعطی علی بنجدست بزرگان و اقربان و دوستان و عزیزان نوید
 رسانست که امسال بآبباری عنایت باری نخل اسید برطب
 طب بار و رگشته و نهال تنامش هر گونه ثمر یعنی غره ششم
 رجب نصب شامیانه و بتاریخ دوم کندی و باری طعام فاتحه سید
 النساء صلوات الله علی ابیها و علیها و بتاریخ سوم روانگی برات
 و وقت شب مقام در موضع منصور پور متصل نوآباده و بتاریخ چهارم
 مقام در قصبه بهار و بتاریخ پنجم نزول برات بموضع کوند
 و شب ششم عقد نکاح نواده ام اقبال نشان محمد امین عرف
 عبد الغفور سلمه الله بالسرور با صبیبه سید ریاست حسین صاحب تقر
 یافته چشم که بتواریخ معصوده تشریف شریف ارزانی داشته
 برات و نخل نشاط را بمقام کوند زینت و نیازمند را
 رهن منت فرمایند و السلام بجناب مرحوم خواجه محمد کاظم
 قسم یافته خواجه صاحب و الا مناقب مکرم و معظم دام مجید
 پس از سلام و نیاز عرضه میداد که سه روز می رود که سامی صحیفه
 در خصوص استفسار از اختلاف قراة در آیه که می بسم الله مجربها و

مضمون سوال این
 که در قفسه سینه او که بسم الله
 مجید یافته چشم و کسر را باری
 بچول خانکه تا چشم باری
 میشود از این منظره ظاهر

مرسمها و رود فرموده رهن الطاف کرده چون فقیران و فزیر بامداد
آن بچیانیدن ز لوی بخت عروض وجع در بند دست یمن مترد و متعذر
از نوشتن و برداشتن کتب بودم و هنوز از ان نجات نیافته ام
در ارسال جواب تاخیر رود اما در روز تفاسیر با استعانت
بر آوزدم و دیدم در همه تفسیر مجربها بفتح المیم و ضمها هر دو نوشته
اما اختلاف حرکت را پس درین تفاسیر که نزد ما موجود است تصحیح
بدان نرفته چون اماله از اصول مقرر در موضع خودست درین مقام
ذکر آن نکرده اند حال عبارت تیسیر که کتاب معتبر و معتد در علم
قرات است نقل میکنم حفص و مجزوه و الکسائی مجربها بفتح المیم و الباقون
بضمها و قد تقدم الاختلاف فی الرار فی باب اماله و بیشتر در همین کتاب
در باب اماله نوشته و امال حفص مجربها فی هود لا غیر و نزد امام حفص
که قرارت شان درین دیار مشهورست اماله در همین یک موضع از قران
است و عبارت تیسیر که اول منقول شد مطابق دیگر تفاسیرست یا و
زیاده بجناب شاه قیام صاحب اصدق صادق صا دق حش
وامت بر کاتمه رقمی شده در حضرت بابرکت شاه صاحب

صاحب کتابت
دانش
را مان
بسی
باید نظر آن
و بجم
باشد و فائده

منبع صدق و صفا منبع صادق مصطفی معنی لفظ مهر و وفا از ناکان
 مستعمل جو ر و جفا دستگیر در ماندگان و ضعف اراده الله کرامته و شرفا
 به چکنم وصف تو آئینه حسن خدا و شعر جامی است که در مدح تو آمد ز با
 هر چه اسباب جمال رخ خوب ترا و همه بر وجه کمال است کمالا بحسب فی
 از در مانده حرف صلاح ناخوانده بنده عنید اسم بی مسمی محمد سعید بصره^{له}
 بعیوب نفس و جعل بومنه خیر امن است و رزقه حسن الخاتمه بجاه^{المصطفی}
 و المرتضی و احسنین و الفاطمه پس از تسلیم و نیاز مندی معروض^{انکه}
 نوشته محبت سرشته موجب از دیاد اخلاص و عقیدت گردیده و
 خلعت خاطر را مبدل بصفوت گردانید این کمینه را که از خود بهتر گفته^{اند}
 همانا که عیب مراد امن مسعت حوصله خود نهفته اند و گرده با سگان برابر
 نتوانم اگر چه بحکم نفس امار از شیران برتری جویم و این کلمه
 انصاف است که بزبان راستی میگویم و ما ابری نفسی ان النفس لا باق
 بالسوء در عبارت ارای مطاب از دست میرود و از مسجع نویسی مقصد
 فوت میشود و یکنظر فرما که مستحق شوم ز اینای جنس و گسگ که شد
 منظور خیم الدین سگانام است و ملازمان که بر وزیر خست گریه از یاد

جدائی نیازمند گردان روزی بدین معنی نبردیم بخیال آنکه
 تو گلی ز خار خارج نم آنگار دار و چو تو من کی تدارم تو چو من هزار دار
 اکنون فرموده آنجناب را باورد اشتهم زیرا که آنجناب از اهل درند
 و اهل درد بر جدائی موش خانه خود میگرفتند اگر گریه حضرت از بخت بود چرا
 بنده را لائق صحبت خود نمیکردانند گر چاهئے تولئے در چاهئے نه ملئے
 سب تمسے ہو سکے ہی ممکن تو ہمسے و تدار بخش نامے قوال ساکن
 مانکپور و ارداین شہر گردیدہ چند صحبت با او اتفاق افتاد تھا کہ از نبودن
 ملازمان و الاحرار تھانور دم قوالے خوب بہت و لائق مجلس شایخ
 اور ابرقن جو امان ترغیب ادم لیکن مغرت پیش آور این رباعی خواجہ
 میر درد علیہ الرحمہ از زبان او شنیدم ہ جوع و عطش ست آب آتش فقر

| | |
|-------------------------|------------------------------|
| وز فرش زمین ست فراش فقر | دیدیم کہ اغیاسے محتاج اند |
| ای درد معاش ست معاش فقر | حافظ صاحب ہنوز از خانہ تشریف |

نیارودہ اند خاطر را تعلق بہ دیگر حالات خود حوالہ برضمیر منیر نمودم
 در تعلیم احمد صاحب در انچہ میدانم اشارت الہ تعالیٰ قصور نخواہیم کرد
 بجناب لوی شیر علی صاحب تسلیم و نیاز عرض میکنم و بجمیع حضار مجلس سلام و نیا

رقعه که بتقریب نوید شادمانی حافظ نذر الرحمن سلمه الله

تعالی تقسیم کرده شد و در سبک انوار کلام حمد و نعت

حمد خدا و غزوه جل نعت مصطفی

بر آل و بر صحابه و بر پیروان او اما بعد حقیر سرایا تقه صدیر محمد سعید

در حضرات بابر کات بزرگان و اقربان و غزیران و اخوان لب تمنا

بالتماس مدعا میکشاید و اظهار آرزو بامید اجابت می نماید که بتاریخ

نهم شهر جماد الاخره شب دهم از دواج سرایا ابتهاج بزرگوار

حافظ قرآن سید نذر الرحمن پسر الاکبر حاجی میر تقی محمد حسین صاحب سلمه

الله تعالی قرار یافته چشم که بتاریخ معهود بفقیر خانه تشریف آرد

داشته شریک محفل کاج بوده بعد تناول با حضور محقر برات رازیب

وزینت و خاک را راثرف و غت بخشند و بتاریخ دوازدهم

مغرب اجابت دعوت طعام و لیمه روده ممنون احسانه فرمایند

شده هجری بجناب شاه محمد معصوم صاحب خلفا الرشید

مولوی شاه عبدالرشید مرحوم مرقوم شده و

بسم الله الرحمن الرحیم و الصلوة والسلام علی رسولہ الکریم

سواد دیده حل کردم و ششم نام رسو تو پیکر تاد و رقت اندن چشم قدر برو تو
 در حضرت با عظمت سلاله اکارم نقاوه اعظم سیاح بلاد شریعت
 و طریقت سیاح بحار معرفت و تحقیق و وارث معارف علوم احمد
 چشم و چراغ خاندان نقشبندیه مجددیه دامت برکاتهم و ضو عفو حسنا
 از اذل الخلق بل لاشی فی الحقیقه از محیب قریب دورتر مان نصیب
 بجنور محمد سعید نظر امر تعالی بعین العنایه الیه و غفر له و لواذیه سلام
 سنون باشواق روز افزون و اصل باد عنایت تاسه والا بدست محلی
 بیگ عرب پنجم شهر رمضان شریف سرکه کشنیده وصول گردیده دیده
 را نور و سینه را سرور بخشیده قاصد اینکه ز کوی تو خبر می آرند پا
 می ندانیم که از جان چند رمی آرند یا قبل ازین قطعه نواز شناسه بوست
 امیر نواب صاحب رئیس کونند در باره جستجوی حافظ جمال احمد صاحب
 فرزند حضرت مجدد قدس سره ورود فرموده مورد مبارکاتم کرده بود
 چنانکه حسب نوشته تجسس مغری الیه نمودم معلوم شد که ایشان
 یکروز قبل روانه وطن مالوف را سپور شدند غالباً ملاقی و اجتماع دست
 داده باشد خواستم که اطلاع این حال بذریعہ قیمه الضراعه بملازمان کنم

حواله بر ابرو ز فردا شده صورت نبست و نه گام تشریف آوری خدا عالم بقا
 درین شهر خیر را اطلاع نشد و گرنه بسر چشم حاضر شده مستفیض و مستفید
 می شدم اکنون اگر اتفاق قدوم درین بلد شود خاکسار را ضرور اطلاع ^{شود}
 زیاده نیاز حاجت نیازمند آنکه بنده را بدعای از یاد محبت الهی و حسن
 یاد آرند و السلام علیکم و علیٰ آلکم و علیٰ رضوان روز یکشنبه ^{۱۲۹۲} هجری
 خاتم طبع یوان جناب غفران باب یو لوی نو علی ایس علمیه حتمه رب
 الناس بسم الله الرحمن الرحیم و الاول و الآخر و الظاهر الباطن و هو بکل شیء علیم
 حمد بید خدا تعالی را که نظم دیوان کائنات کا قلم بدین نگار اوست و مجبور
 افراد ممکنات بر صفحات تکوین و ایجاد ترتیب داده نشی حکمت بدائع اثنا
 او و درود نامحدود و شمار سید موجودات و افضل مخلوقات که مطلع
 قصیده انداع و مقطع غزل نبوت است و صدر نشین ایوان هدایت
 بنیان رسالت و برآل اطهار و اصحاب انبیاء و خصوصاً خلفای اربعه
 راشدین که چهار عنصر دین متین اند و با هم چون مصرعهای رباعی از کمال
 و داد اتحاد گزین و بعد از آن مخفی و محتجب مباد که این شاعر زیبا از
 حجله طبع بر منصب ظهور جلوه ناکرده و این یوسف بی همتا از چاه

کتمان بیزار از اشتها رسید که بصدر چشم شتیاق تماشا
 جمال با کمالش نماید و بنهر از جان مشتاق انرا زینجا و از خریدار آیدین
 دیوان بلاغت بیان خدا بیا مرز جناب مولوی انور علی یاس ست و مجموع
 افکار فیسان آثار آن مخندان دقیقه شناس که از مدتی شعر را دیده
 براه انتظارش نگران بود و فصحا و بلغار از رغبت تمام و ذوق مالا کلام
 بسیر آن بهارستان بخیران اگر نظم ست چون عقد ثریا از مکان
 بلند طالع و اگر نثر ست چون نسر طائر در غایت ارتفاع واقع هر شعر
 آن تاخن زن دلهای عشاق و هر مصرع آن نشتر رگهای جان ارباب
 مذاق تا چند کسی براه تعریف و توصیف آن پوید بفرجی اے مثل مشهور
 مشک آنست که خود بوید نه که عطار گوید و طعمه نزد اصحاب فهم رتبه آن
 کم نه هرگز گفته سلف ست ؛ لاجرم الطباع این دیوان ؛ حجت محکم از
 بی خلف ست ؛ چون حسن کلام ظاهر و عیان ست حال قائل آن
 قابل شرح و بیان ست ولادت انجناب غفران مآب در سال یک هزار و
 دوصد و چهار از هجرت رسول مختار اتفاق افتاد فقیر از زبان مبارکش
 شنیده ام که از بعضی بزرگان دریافته تاریخ ولادت خود چراغ یافته ام

والد ایشان شیخ محمد حیات نام داشت و وطن و مسکن ایشان قصبه
آن که بر دو منزل جانب غریب و عظیم آباد واقع است در بدایت حال
بقصد اکتساب علوم در عظیم آباد رخت اقامت افکنده از قاضی عبا^{سعد}
مخوم که تلمیذ مولوی محمد حسین صاحب خوانی مشهوره و تفضل حسین خان
ریاضی دان بود که اساتید چند از فنون متداوله خوانده طبعش از بسکه
متوقد و زکی بود با وجود کم توجیهی گوی سبقت از هم بقان می ربود
و تهمیدران از منته نخدمت شیخ غلام علی رابع که صحبت میر تقی میر در یافته^{بود}
رسیده مشون در غرطها س اردو گرفت و چون طبع جوانان
و مزاج عاشقانه داشت در همان هنگام اصول موسیقی و نواختن بعضی
از سازان نیز از بعضی ماهران این فن آموخت و بعد از رحلت برادر
بزرگ خود مولوی کریمت علی مغفور نخدمت افتای عدالت و صدیقینی
آن از پیشگاه حکام عالی مقام امتیاز یافت و چون ذوق فارسی بر طبعش
غالب آید صاحبان بگزارم چون میر افتخار علی ذره و پسرش میر امامی
و برادرش میر محمد کمری و سید سلطان عالم مازنی و برادرش
مولوی سید صاحب عالم صحبتها س رنگین داشته بسیار سیر فی الفکر

به سعید الدین بود شرفی تکلف و بی توقف در غایت لطافت می نوشت
 آنچه درین مجموعه درج کرده شد بطور انموذج است مکاتیب او را
 صاحبان آن هر جا که یافته اند جمع کرده اند و خود آنحضرت اعتنای آن
 نداشت بلکه غولها سے ہندی ہم بسیار ضائع و پریشان گردیده و آنچه
 در زمان قیام عظیم آباد بتقریب شاعره ما گفته همه بمعرض تلف رسید
 ارادت بخدمت مولوی احمدی پھلواری و قدس سرہ داشت ہمیشہ در
 تہذیب اخلاق یگانہ آفاق بود در آخر صحبت مولوی محمد فصیح غازی پور
 علیہ الرحمہ اوراد گرفت و در مجالس معطوت و تذکیر آن عالم با عمل نشسته
 از سردنیا و مافیہا برخواست و ترک خدمت افتا گفته برو خلیفہ معینہ کہ آنرا
 بہ صلاح حاکمان عہد پنشن گویند قناعت کرد و مکر خدمت بطاعت
 و عبادت حق تعالی لچرت بر بست و در اقامت صلوات و جمعہ و
 جماعات و شب خیزی و تہجد گزاری و تلاوت قرآن مجید و اتباع سنت
 و اجتناب از بدعت بجد و جہد کوشید و درین اثناء پسران جناب بنو علی
 بعارضہ و رم طحال زیادہ بر یک سال علیل ماندہ انتقال از خدایش بخت
 جاداد و آنحضرت یک از پیشتر شوق حج و زیارت بدل میداشت تصمیم غریت

حرمین شریفین زادها الله شرفاً و تعظیماً مع الهیانه با سامان
 سفر بظیم آباد رسیده در امروز و فردا سواری بجزه عازم مملکت بقصد
 رکوب جہاز بود ناگاه بعارضه جانگاہ بیضه بیمار شده داعی حق البیک
 اجاب گفت انالله وانا الیه راجعون و این حادثه بستی و پنجم ذیقعد
 شب سه شنبه ۶۲ هجری رونمود فرارش متصل مکان و الله مغفور
 راقم حاجی غشی و اعطی علی در باغچه واقع افاض الله علیه شایب القفر
 و اسکنه فی فردیس الجنان قطعات متعدده در تاریخ این واقعه از
 خاطر قاترم سرزده در اینجا از انحاء و قطعه ثبت افتاد قطعاً

تالیف کتب کتب
 تاریخ و جغرافیای
 کتب کتب کتب

جان بحق تسلیم نگام کرد در شای آه
 گفت سال یکین از دو صد و شصت و دو
 شد چو خدا سوی خودش رهنمون
 باد الهی شرف آن فزون
 رخت سفر بست زو نیا دون
 جامع صد گونه علوم و فنون
 وصف وی از حیطه فکر مبرن

مولوی انور علی چون قصد بیت اند کرد
 عقل تاریخ و فاش صورتی هم معنو
 و یکسر مولوی انور سیل با صفا
 راه نور و سفر کعبه شد
 آمد اجل بر سر و ناظران
 بود عجب نادره روزگار
 ناظم و نثار و فصیح و بلیغ

| | |
|--------------------------|--------------------------------|
| آه چو آن خسرو معنی نماند | دانش از که ستانم کنون |
| در غم آن شاعر رنگین خیال | میر و دانشک از مژه ام لاله گون |
| روی زانده خراشیده عقل | گفت که انور علی ذی فنون |

و بعد چهار یا پنج روز از وقوع این آفت راقم الحروف محمد سعید عفا الله عنه که نسبت مصاهرت با جناب فقور دارد با اہلبیت شان و مردم خانہ خود بنت انجناب مرحوم بر اہ کلکتہ بحرمین شریفین رفته از حج و زیارت شریف گردید و از طرف انجناب مغفرت ایاب نیز حج کنانید تقبل اللہ منا ومن جمیع المسلمین اکنون ختم کلام بر تاریخ الطبع دیوان کنم و این نامہ را مہرے پایان زخم قطعہ تاریخ طبع دیوان لراقمہ

| | |
|----------------------------|--------------------------|
| تعالی اللہ زہد دیوان لکشی | نقاب اختفا برداشت از رو |
| نہ دیوان شاہد شیرین زبانے | طبع سبز خط عنبرین مو |
| کند ہر بیت آن پنهان اشارت | ادافہسان معنی را چو ابرو |
| غزلھا دلربا ز غزلان | مضامین شوخت از چشم آہو |
| ازین اشعار حکمت را طلب کن | ازین ابکار و معرفت جو |
| ہمین شعر و ہمین نظم بیانست | حلال آمد اگر نوع ز جادو |

نسخی معنی رنگین آنرا
 بلاغت پاسبان این کلامت
 ز جد و طعنه این نهبر الفصاحه
 کلام کمیت این پاکیزه گفتار
 جناب مولوی انور علی یاس
 درین قرب زمان با سرعت فکر
 چو استادان فرس در فارسی اند
 چکاویم خوبی خلق عطیش
 خدایش چادهد و رباع رضوان
 کلام او مرا خود حرز جانست
 ز کلام طبع چون نقشش برآمد
 گله در روضه امید بشکفت
 غزلهایش بسوز و ساز خوانند

سازی تاز برگ گل ترازو
 نذر و معنی از الفاظ پهلوی
 سخن را آمد آب فست در جو
 ز افکار که این اشعار نیکو
 سخن سنج و سخن دان و سخنگو
 ندیدم شاعر خوشگوی چون
 بطرز میر گفت اشعار اردو
 عجب پاکیزه خلعت بود و خوشگو
 کسی اکنون بآن ذهن و ذکا کو
 سز و گرسا ز مش تعوید بازو
 رسید آوازه حسنش بهر سو
 مشام خلق تا از او بر دبو
 بهر شهر بهر ریزن بهر کو

رقم زد خامه ام تا ریج طبعش
 بماند سالها این نظم و لجزو

قطعه آخری

یکی نظر کن دین صحائف که جمع بینی در و لطائف
 ز نظم و نثر کسی که شناسی دین زمانه گشت مسموع
 نتایج طبع یاس منفور چون طبع شد بسی مشکور

نوشت تاریخ طبع حسرت زهی کلام بلیغ و مطبوع
 ۱۲۸۸ هـ

افکار تازه

میرم از بجز تو بیسار توام
 چون توان گفتن خریدار توام
 دین عجب شتاق دیدار توام
 بلبل شیدا ی گلزار توام
 مائل خورشید رخسار توام
 از خود آزادم گرفتار توام
 در عقوبت من گنهگار توام
 خوش بود جازیر دیوار توام

عمر باشت عاشق زار توام
 نه زری دارم نه دنیای دین
 مهر روی تست تابان هر طرف
 آشیانم را مسوزای برق خو
 شب نیم آسا با همه افتاد گ
 لطف کن یا قهر رحمت یا غضب
 گر کنی عفو از کرم منت تراست
 سایه طوبی ندارم آرزو

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| از دم جان بخش عیسی خوشترست | حرفی از لعل شکر بار تو ام |
| و مبدم تیغ آزمائی بر سرم | منفعل از لطف بسیار تو ام |
| ترتیم سازند محراب دعا | کشته ابرو و رخسار تو ام |
| دوش آمد آن نگار دلربا | گفت در رنج و بلا یار تو ام |
| من نیم از تو جدا و هیچ حال | با تو ام هر جا و دلدار تو ام |

گر رسد در دوالم در عشق من
غم مخور حسرت که غمخوار تو ام

| | |
|--------------------------------------|---------------------------------------|
| جلوه حسن از ل در همه جا نمی بینم | هر کجایم نگرم نور خدا نمی بینم |
| نیست تشبیه خست با من و خور فکر و خوا | نسبت لطف تو با مشک خطای نمی بینم |
| خوشتر از مهر وفای دیگران میدانم | گر ز دست تو گم جو رو خفای نمی بینم |
| چشم گریان لب خفک در رخ | همه از لطف کس مه های شامی نمی بینم |
| زهره از کف دست تو شکر نپا می | در درازم عشق تو دوامی نمی بینم |
| گرچه ارم گله از تنیدی خوی تو بوی | رود از دل همه چون رو ترا نمی بینم |
| بدگو بند نظر بازی من باز خنک | کس چه داند که درین دید چنانی نمی بینم |
| ناز کن ناز که ناز تو خرد اهل نیا | جو رکن جو که جو تو وفای نمی بینم |

یکره از مهر سو حسرت و نخت تبین
نظر لطف تو بر شاه و گدایم

بشکست دلم سله سده تنگ
واسه لقا خطا من قال سالالا
دردا که ز خط حسن رخت گشت دوالا
شیرین لب خود را سخته تلخ میالا
گل پیرینا سیم تن ماهه مشالا
جانم بلب از غصه و غم آمده حسالا
در بزم شهبان یافت کجا پای دوالا

آن بت که از و شک بر دلولالا
ابر و تو ایماه بود تیغ سیه تاب
گفتم ز غمت و ارم از سبزه دسید
آلوده مبادا که شود دامن پاکت
روشن کن از وصل گم تیره شبم
دل خون شد و از دیده برون افت
تا شمع بکپای ناستاد بخت

حسرت بگی رنج و غم از مال و متاع
باشد فقر ارانه غم در دانه کالا

رباعی شتمل بر تاریخ رحلت مولوی لطافت حسین جوم

رحلت فرمود ناگهان سوی خبان
یوم الاحد و دم زبانه رمضان

افسوس که مولوی لطافت جهان
سال و منه فوت روز و تاریخ بدن

قطعه سال انتقال مولوی عنایت احمد واقع روز و تاریخ

| | |
|--|--|
| <p>آنکه نامش تبو گویم زین لب رنگ و نبوی گل و ریحان علوم کرد رحلت چو ازین دارفت گفت تاریخ که واویلا ۱۵</p> | <p>پیر و احمد و مقبول احمد آبروی چنستان خسرو دل غمدیده به بند یاد آمد شد بفر دوس غنایت احمد</p> |
| <p>قطعه تاریخ ولادت پسر الاکهر حافظ یوسف علی صاحب خلف الرشید میر افضل علی مرحوم</p> | |
| <p>چون بیوسف علی ایند بخشید عقل روز و سه سال و تاریخ</p> | <p>ولد ارشد اقبال نشان گفت آدینه و سابع رمضان</p> |
| <p>نام تاریخی منظر علی شاه پیری رباعی در اختتام این کتاب طبع آن بعون الملک الوهاب</p> | |
| <p>صد شکر که این نامه پایان آمد در قالب طبع تا کشیدند انرا</p> | <p>دین گوهر مقصود به امان آمد گوئی بدل سنگ رگ جان آمد</p> |
| <p>قطعه تاریخ طبع</p> | |
| <p>دیوان حسرت طبع شد با حسن بیاسی با تف بگوش کبری نه آغا طبع از بهر سال</p> | <p>شده بود آفاق چون سیارگان طبع شد کرد این کن یک نگه دیوان حسرت طبع شد</p> |

قطعه آخری

| | |
|-----------------------|------------------------|
| کردند و رسم بنام طبع | هر آنچه من حسنین نوشتم |
| تاریخ نظم بحسن انجاسم | محبوب الناطقین نوشتم |

تَمَّ الْكِتَابُ بِعَوْنِ الرَّبِّ الْوَهَّابِ

۱۳۰۰ هـ

خاتمه الطبع چکیده خامه بلاغت ختامه عالیخان دان بجا
 علم و عرفان فطن خبیر مورخ نبی نظیر سید ضوی
 مولوی معنوی شاه محمد یحیی صاحب منعمی ابو العلاء
 خلف الرشید شاه وجه اسد بن شاه احمد اسد قدس سما
 سلمه اسد تعالی و زاده مجد او کرام

بسم الله الرحمن الرحیم

شد آرزوی تو از حد امیداران | خواستنیاق مه عید روزه داران

سخنیکه از دل زبیران و از زبان بدل آید حمد سخن آفرینست که از کلام
 زبان و بر نعت وحدانیتش آشکار است اشهد ان لا اله الا الله
 و لفظیکه پیوسته معنی سخنیکه ربطش بالفاظ یاست لغت فصیحست
 که بلغای عرب و فصحای عجم ابرکمال فصاحت بلاغتش از فصاحت بلاغتش
 بر نبوت رسالتش اقرار لا اله الا الله محمد سول الله الله وصلی سلم علیه
 علی اله و صلیه ما نکلک المنکون بكل حرف لسان فی البعادی العمران اما بعد
 شده دیدن را و نوید شنیدن را که عنایت به از نهانخانه اختفا
 به از اظهر مستعد جلوه گریست و زیبا دلبر از کمن غیب بمنصه

شهو درخ نموده آماده دلبرے ست مشتاقان اگر بعض نقه
 جان این یوسف کنعان خوبی را گیرند از زانست و عاشق مزاجان
 اگر این لیلی پرده نشین را که در محمل اوراق و صفحات رونماست
 خریدار شوند آسانست دیوانیست که در دیوان هستی نظیر
 و عدیش محالست و قلم چون زبان زبان مانند قلم در شنائے
 محاسن آن لال اگر شعرست در رتبه بالاتر از شعرے و اگر شریعت
 در شست فقرات و ربط عبارات منظم چون عقد ثریا غرلهاد لر با
 تراشونخی چشم غزالان چین و مصاریع رباعی مانند عناصر ربعة
 در اعدل افرجه توافق گزین مجنمس مانند حواس خمسہ در کار مثلث
 چون موالید مثلثه پائیدار تاریخها که کارنامه تصانیف ادوار و تعالیب
 لیل و نهارست و دقتیست از واقعات کائنات روزگار از آفتاب
 آیات و احادیث و امثال طرفه سحر حلال است و هر حکایت بر
 محکی عنه دال ما و با سوانح چون ماده و صورت بهم چسبان
 و مقطعات مانند قطعات خیابان جنان بهار افزای دل مجان
 چون مضامین و براین عارفانه می نگریم در یابی ناپیدا کنار موجزن

و اگر حقائق و معارف صوفیانه می بینم گاسته در کسوت مجاز و گام
 در لباس حقیقت عروس خلوت و شمع انجمن همانا دیوان بلاغت
 ترجمان کسی است که امروز ذات ملکی الصفاتش از غایت شهرت
 در اقطار و امصار کالشمس فی رابعه النهار روشن و پدید است
 و کهنه حائط عظیم باد آزار و رنگ وجود با جودش شک گلزار
 فرخار و مانند روضه جنت جاودانی بصار اعنی مولانا الاجل
 النحیر محرز قصبات السبق فی فیانی علی الحدیث و
 التفسیر افضل علماء الایام نبراس الفضل فی الفقه و
 الاصول و الکلام جمال الملة و الاسلام بهجة الیالی و
 الایام بتذکیر تشرین المنابر و المحافل و بتقریر کتبین
 الفرائض و النوافل بر جاده شریعت مانند طحاوی قد مشرین
 و استوار و در سلوک طریقت چون حسن بصری متقی آثار عمرت
 اطهار و اصحاب اخبار سلطان اقلیم نکته پروری و سحر بیانی فارس
 سیدان و قیقه سنجی و سخندانی آنکه زلیخای دانش را در پیرانه
 سری بجلعت جوانی نواخته و حاصل مزرع علم را در ایام خشک

سالی و زمان قحط کمال بجه مرتبه ارزان ساخته ناطمیکه نظمش
 ان من الشعر لحکمة و ثماریکه شرش ان من البیان
 لسخا است اگر منظوم است موز و تر از قبای برگ گل برقا
 بلبل شیدا و اگر منشور است چون سلک گهر از متر پانوشما
 مجمع البحرین ذو اللسانین مهبط الفيوض اللاهوتیه
 مطرح الاقطار الجبروتیه انکه تماشای حسن لایزال در آینه
 جمال بیت اسد فرمود و شعشعه انوار تجلیات ایزد بجه همتا در مجا
 شباک روضه حضرت حبیب خدا علیه و علی آله من التسلیات اصفا
 و من التجلیات اجلها مشاهد نمود که هزار بار بشویم بان مشک گلزار
 هنوز نام تو گفتن کمالی ادبیت و مولای و استادی ملجای و
 ملاذی شیخی و سندی و فی کل العلوم معتمدی
 بولانا الحاجه شاه محمد سعید حسرت انار الله برهانه و افاض
 علی الخلق فیضاته و لا یدرک الوصف المطهری خصا
 ران یکسر سابقانی کل ما وصفنا و شکر خدای جل و علا بهر از
 دل و جان بجا میاریم که آن دیوان حقائق تبیان حله پوش طبع

گردید و آن مطلوب است و جلایا با احتجاب از رخ پر نور بر کشید
 لعل محمد به آن نقش که خاطر منیخواست آید اکنون پس پرده تقدیر پدید
 حقیر محمد یحیی ابو العلامی غظیم آبادی که درین مجلس چون منبر
 بیگانه به بلوک گل جا دارد از کوچه ابد الان و کمترین شکر دان
 آنجانب تقدس اقتساب است و از سی و سه سال در حلقه درس گاه
 و بیگاه حاضر بوده بقدریکه ساقی ازل در کاسه تقدیر ریخته است
 مشرب اصفی و مذاق اصلی یافته است و در جرکه تلمذه بفرید التفات و
 لطف خطاب امتیاز موفور دارد و هذا من نعماء الله تعالی
 علینا کما یشهد علیه ما کتب فی حضره استاذہ الکیم
 و شرف فی باطنه العمیم رباعی یحیی که بعلوم هنر آراسته است
 نخلست که از باغ شرف خاسته است و حسرت چکنم بیان خوبیهایش
 جمع است و هر چه دلم خواستیم و اما باینجه قریب فیلث شاه صدق گفتار
 و لکن شکر تو را زینکه موجب افزونی قدر این است لب نیازم باین نه میسازم
 بلند مرتبه ان خاک آستانه ام و گدای کوی تو ام گم بر آسمان شده ام
 و بلبل طبعم باین نشید و لکشم هم آواز احسان دست حق من بی نهایت

یعنی استاذ استادی
 مولانا شمس الدین
 شمس الدین

من نیز بیان کدام یکی را بیان کنم و تجزیه این چند سطر بطور خاتمه الطبع که
 بری از اطرا می شاعرانه و پاک از مبالغات منشیانه ست نقد
 سعادت بکف می آرد و به تسطیح چند قطعه تاریخ طبع باعتبار آغاز و
 انجام علم مفاخرت بر افلاک بیامی سازد و

قطعات التواریخ لا ابتداء الطبع

| | |
|---|--|
| خسر ملک سخن استاد عالیشان ما حامی بن حسرت علامه مولانا سعید هست به تندیب انصافش همه عالم گوا منطبع شد کلیات آنجناب مستطاب گشت دستور العمل حاصل بر اشعار از زبان حق بیانش گفت بخیال طبع | وصف ارباب علم و فضل صد انجمن انکه باشد در شنایش ناطقه کل اللسان جمع حسن عمل در ذات او خلق حسن گشت حاصل کام دل از فضل رفیع المنن در بلاغت فصاحت و به طرز سخن تا جهان باشد بماند یارب این یونان |
| در عاقبتیم بخی مصرع تاریخ طبع | باد ازین دیوان الارقونق بزم سخن ۱۲۹۹ هـ |

ایضا

| | |
|---|---|
| چو دیوان استاد من طبع شد خدایا بود تا سخن بر زبان تو | پس ارتفاع خواص و عوام همیشه بود نفع بخش این کلام |
|---|---|

| | | |
|--|-------|--|
| نوشتم تاریخ آن در دعا که این نظم زنده بماند ام ۱۲۹۹ هـ | | |
| | ایضا | |
| طبع دیوان حسرت مگشت سنة انطباع گفتم باد نفع دیوان برای خاص و عام ۱۲۹۹ هـ | | |
| | ایضا | |
| طبع گردید و دیوان بلیغ حسرت سنة طبع رقم ساخته کلک یحیی از ریاضین مضامین و پرامن طبع گل مطلوب برآورد سر از گلشن طبع ۱۲۹۹ هـ | | |
| قطعات التواریخ لا ختم الم طبع | | |
| ز اختتام طبع این دیوان بخت گفت یحیی سال ختم طبع آن شاد و خرم جان ناشاد و مژ حبذا دیوان استاد و مژ بود ۱۳۰۰ هـ | | |
| | ایضا | |
| کلیات حسرت عالی خیال سال طبع کلیات انجمناب منطبع گردید و ختم طبع شد کلیات حسرت من طبع شد ۱۳۰۰ هـ | | |
| | ایضاً | |
| استاد من محمد باشد سعید مرت در علم فرد عالم در شاعری سلم | | |

| | |
|---|---|
| <p>در قهر و زهد عرفان مد فرید غظم بر طر اهل ایمان اسخ و ستم و محکم دار در خشت است و دائم و چشم پر غم لطفش برانی خیم جان من است مریهم باشد نگاه پاکش در روی جان پر غم همشرق آفتابیم فارغ ز رحمت و دم دارم بسخیرالش هر لحظه و بهر دم فیه فیضیاست کس نشانی از کسی کم نافع ترست یوان در چار سوی عالم معشوق و عشق و عاشق کیجاست جمع با هم و کسوت حقیقت حسن مجاز و دیدم شد انتقاد رین ال گردید خیم نامش نبویا طین تا شمع فیض گفتم</p> | <p>در قهر و زهد عرفان بر رسم راه نمان و حب شاه مردان چون بود در شمس از راز فقر آگه با سوز عشق هوسه یحیای می ده دل احش بود سیجا هر داد و اوست تاثیر نسبت او تمیز انجما بیم بسیار فیضیا بیم من بلبل جمالش پروانه کمالش دیوان انجما بست مانند افتاب از ابر در گلستان ز در بحر عمان هر شعر و لریا هست هر بیت جانقرا هست در پرده مجاز است پیدا جمال معنی شد ابتدا طی طبعش سال گذشته آغاز شد سال انطباعش روشن بر امل معنی</p> |
|---|---|

ایضا

نباشد شاعری مقصود بالذات

جناب حضرت استاد کورا

بکار خیر سازد صرفا و فوات
 بنظم و شراز رنگین خیالات
 بفکر صائب خود و محو اثبات
 بفضل خالق ارض و سموات
 بلطف استعارات و کنایات
 درین یک بیت باشد پاک از آفات
 ز سه دیوان گلستان مراد
 نداد و داد گلزار خیالات
 ۱۳۰۰

محمد با سعید اسم شریفش
 چه رنگارنگ گلهامید ماند
 کند در دفتر نازک خیالان
 شده مطبوع دیوان بلیغش
 کلامش پاک و صاف و شسته باشد
 او تارنج از برای سال طبعش
 تعالی اند چه دیوان با صفاست
 برای نام و سالش ملهم غیب
 ۱۳۰۰

ایضا

آمد از پرده تقدیر پدیدائی گیتی
 مینمویم بدرگاه خدا استدعا
 شیخنا قد و تناقب لتنا مولانا
 آنکه معروف ما نیست بنمرد و تقوی
 شادی هست از ناز و اد استر پیا
 با همه نور و ضیا و شرف و مجد و بجا

سید احمد هر آن نقش که خاطر میخواست
 شد مطبوع کلامیکه برای طبعش
 نظم علامه نخر ریحان حسرت
 آنکه مشهور جهانست بعلم و دانش
 و چه دیوان بهر ببری از جمیع
 لشکر بزرگان بر آن آمده از قاطب مع

| | |
|---|---|
| حاصل باشد ویرینه تمناهای ما | حسب واقع بواجب صریح الطبع |
| و لنقطع الحکام بحمد الله الملائک المنعم والصلوة والسلام | و لنقطع الحکام بحمد الله الملائک المنعم والصلوة والسلام |
| علی سیدنا محمد خیر الانام وعلی اله الکرام وصحبه العظام | علی سیدنا محمد خیر الانام وعلی اله الکرام وصحبه العظام |
| صد سال سنوین سخن از زلف یار گفت | سودی حدیث شوق بی پایان بخت |
| تاریخ پرآورد ده پسر الاکبر شاه محمد یحیی صاحب مسمی بسید | تاریخ پرآورد ده پسر الاکبر شاه محمد یحیی صاحب مسمی بسید |
| محمد مهدی سلمیها الله تعالی بالمواهب | محمد مهدی سلمیها الله تعالی بالمواهب |
| فرض بر من شکر احسانش بدام | حضرت استاد استادم که هست |
| صاحب غر و شرف فی لاصتنام | حضرت علامه مولانا السید |
| انتم فی اللیل کالبر التمام | راته کالشمس فی نصف النهار |
| منطبع شد با هزاران استقام | کلیات انتخاب مستطاب |
| در اصول نظم و انداز کلام | حاصل گردید دستور العمل |
| روضه الانوار آمد سال نام | هست بگفته در آن گلخانه |
| قطع تاریخ طبع را و مولوی محمد عبد الحق صاحب متخلص | قطع تاریخ طبع را و مولوی محمد عبد الحق صاحب متخلص |
| به بنون خلف الرشید مولوی واعظ الحق مرحوم و مغفور | به بنون خلف الرشید مولوی واعظ الحق مرحوم و مغفور |
| بجان پروانه شمع رسالت | جناب حسرت ماند خط لکن |

نه در علم و نه در فهم و فراست
 نمازم چون برین غرور سعادت
 خدا دار و سلامت با کرامت
 بفکر شعر دار و میل و رغبت
 چو آب نهر جنت در لطافت
 آب و تاب حسن و زیب و زینت
 ز نو سر سبز شد باغ بلاغت
 نه دیوان بل گلستان فصاحت
 ۱۳۳۸

ندیش کس ندید از چشم انصاف
 تمذنب هست ما را از جالبش
 غنا یتهاش بر ما بیکر انسست
 بحکم طبع موزون گاه گاهی
 کلامش جمله پاک و شسته و صفا
 چو دیوان بلغیش طبع کردند
 سخن آمد آب رفته در جو
 جنون از رو بهجت گفت تاریخ

قطعه تاریخ از حافظ محمد عبد المجید بن حافظ عبد القادر خا
 ساکن رام پور حفظه الله بالسرور

بحسن لطافت چه خوش طبع
 تصانیف حسرت چه خوش طبع
 ۱۲۹۹ ۱۲۹۹

کلام جناب محمد سعید
 دو تاریخ در مصرعی گو مجید

قطعات تواریخ زاده طبع و قادمولوی عبد الاحد
 صاحب لکهنوی فرنگی محل متخلص بشمشاد زاده مجده

باز و برگ شد دیوان حسرت

تعالی الله بزرگ دلکش و خوب

| | | |
|---|-----|---|
| رقم برزد چھانخل صناعت ۱۳۰۰ | | پی تارنچ طبعت کلک شمشاد |
| | ولہ | |
| ہو د فردوس و ش مطبوع ہرل گلستان معانی شمع محفل ۱۳۰۰ | | ہمانا نسخہ دیوان حسرت سہر شمع گفت سال انطباعتش |
| | ولہ | |
| این گہر آبدار منظوم گل کر دکہ نوبخت از منظوم ۱۳۰۰ | | سرزد چوز بحر طبع حسرت شمشاد از طبع سال طبعش |
| | ولہ | |
| از عبارات با فصاحت مخمضاتین گفت شمشاد سال طبعش کتاب حسرت ۱۳۰۰ | | چہ صغیر انویر کم کجا اشارات آسمان وان معنی بصدا طاعت طبع چو در آمد |
| قطعات تواریخ مصنفہ مولوی محمد فصیح الد صاحب وفا لکھنوی فنرنگی محلی شاگرد میرزیر علی صاحب مرحوم سلبہ انداحی القیوم در سنہ ہجری | | |
| احباشادمان گشتند بے حد چہا نظم طرب افزا رقم زد ۱۳۰۰ | | کلام پاک حسرت شد چو مطبوع ہجری سال طبعش چو نفاجت |

در سنه فصلی

| | |
|----------------------------|--------------------------|
| کلام حضرت حسرت چو شطرب طبع | شگفته شد گلی از باغ امید |
| و وفا گفتم بفصلی سال طبعش | کلام شک عرفی طبع گردید |

در سنه عیسوی

| | |
|--|--|
| حضرت حسرت که در شعر و سخن مدح ذات پاک آن قدسی صفات کلیات خود برای یادگار در عظیم آباد با صد آب و تاب عیسوی تاریخ طبعش ای وفا | هست با عرفی و صائب بمقدم گر تمام عمر سازم هست کم جمع چون فرمود آن عالی هم طبع گردیده پی فیض اتم تخفیه فرحت اثر کردم رستم |
|--|--|

ایضا در عیسوی

| | |
|---|--|
| فاضل کتیا خاجت شیرین سخن کرد یوانی قریب زبان فارسی سکه استادش رنج میان بر باد در عظیم آباد طبع شد دیوان او فکر کردم چون بی سال مسیحی او | مقتدا سی لکان پیشوای عارفان تا بماند یاد کار ذات پاکش در جهان هست بی اگر بگویم پادشاه شاعران چون این خبر گشتم نهایت شان شدند انگشت نهان نشا از آسمان |
|---|--|

قطعات تواریج طبع را دیگانه ز من مولوی محمد طاهر حسن
شوق نیموی عظیم آبادی سلمه لهادی باعتبار آغاز طبع

که ارباب سخن را هست مطبوع
زه دیوان و لکشر گشته مطبوع
۹۹ ۱۳ هـ

چه زیبا طبع شد دیوان حسرت
بگو شمر گفت تا تف سال طبعش

وله

طبع را و حسرت شیرین زبان
صورتش مرآت معنی و بیان
کلیات حسرت قطب جهان
۹۹ ۱۲ هـ

بند این کلیات بی نظیر
با هزاران آب و تاب آید طبع
ز در قلم تاریخ طبعش کلک شوق

وله

که شد زینت طبع دیوان حسرت
سوشی بگفتا بیاض افادت
۹۹ ۱۲ هـ

هزاران هزاران سپاس خدایند
دل شوق چون دست تاریخ طبعش

وله

دیوان سعید نعر گفتار
گلدسته آید از اشعار
۹۹ ۱۲ هـ

در قالب طبع چون در آمد
تاریج نوشت خامه شوق

تواریج باعتبار انجم طبع و لید دره

| | |
|---|--|
| <p>سند خاطر ارباب ایقان رقم کردم کتاب عشق عرفان ۱۳۰۴</p> | <p>چه زیبا طبع شد دیوان حسرت بهری شوق سال انطباض</p> |
| <p>وله</p> | <p>وله</p> |
| <p>نظام کشور علم و فضیلت شه اقلیم عرفان و طریقت نمک پرورده اش حسن بلاغت غلط کردم همه شعر ولایت چه دیوان روکش دیوان شوکت سواوش زلف لیلای حقیقت سطورش کاکل حوران جنت روان از جداولش نهر لطافت زهی بندش نخه طرز عبارت درین سال سراپا عیش و عشرت که شد از رنگ مانی نقش حیرت کنون مطبوع شد دیوان حسرت ۱۳۰۴</p> | <p>جناب حسرت ذیجاء و تمکین رئیس شهر علم و زهد و تقوی سخن را فخر شد از نسبت او عظیم آباد را ناز از وجودش مربک کرد چون دیوان خود او بیاضش روی سلاک معانی نقاطش خال روی نازنینان حرفش جمله ساز گلشن حسن خوشا لطف مضامین بلندش سخن کوتاه آن مجموعه فیض چنان مطبوع شد باز نیت و بیا نوشتم سال آن با جان شادان</p> |

ولہ

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| بآب و تاب با صد حسن و خوبی | چو شد مطبوع این دیوان حشر |
| بفصلی طبع من تاریخ طبعش | بگفتا بحر اسرار حقیقت |

قطعه تاریخ از حافظ سید نذر الرحمن سلمه اللہ المثنان

| | |
|-------------------------|-------------------------|
| زہ حسن دیوان قطب زمان | کلام و زبان فصیح و بلیغ |
| چو رسید دل سال آغاز طبع | بگفتم بیان فصیح و بلیغ |

سال انجام طبع بتعمیم سہ عدد در اردو

| | |
|-------------------------|----------------------------|
| ہواہو طبع قسطاس البلاغہ | زبان تعریف سے ہی جسکے قاصر |
| زروی جستجو تا سنج اسکی | ملی ہی محکو منظوم نوادر |

تاریخ تمام از شیخ عابدین صاحب کاتب کانپی

سلمہ اللہ الواہب

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| عبدالقادر چو کر و مطبوع کتاب | قسطاس بلاغت کہ بود لائق سیر |
| سال طبعش چہ جہت عابد از دل | دل از سرچید گفت اتمام بخیر |

طبعات تواریخ طبع قسطاس البلاغہ از تاریخ طبع
صاحب دراک عالمی شاہ بابا طبعہ چو از اوچ نازک

خیالی ہمیشہ زادہ مصنف علام مولوی سید ظفر امام
ابن الحاج مولوی علی حسین الحسنی الحسینی المغفور متخلص
برضوان البتہ اہل تعالیٰ بالفرج والسرور

| | |
|-------------------------|------------------------|
| ہمچو حسرت کلام نقرش نیز | ہست محسود حاسدان لاریب |
| سرا عدد ابریدہ سال طبع | اختر صبح گفت ہاتف غیب |

دیگر

| | |
|------------------------|---------------------|
| چون محمد سعید سعدی وقت | داد ترویج سکہ دیوان |
| از سر انبساط رضوان گفت | سنہ طبع چشمہ فیضان |

ہر کی مصرع ازین بنا نخست

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| کلام فاضل علامی حلق | جناب حسرت بامجد و تمکین |
| چو بالتصیحہ وافر منطبع شد | ز شادی دل شدہ گلزار رنگین |

صورۃ مکتبہ الفاضل الادیب الحسیب النسیب
بحر العلوم و الحکم سحاب اجود و الکرم الطیب
اسحاق و الحکیم الفائق مامن علم الاولیہ فیہ یدخل
سیما صناعۃ الطب فقد بلغ فیہا الغایۃ القصوۃ

الشاعر الفصيح الناطق بالقول الصحيح المولوي
عبد الحميد ابن المرحوم المولوي احمد السديني المنصور المولوي
الطفي نخشن سلمه الله ملك الملك ب العرش مقرط
على نبد الكتاب بالعربية الفارسية فافادوا اجاد اصا
القطعة العربية كانها الجواهر الزواهر في القلائد الذهبية

بسم الله الرحمن الرحيم

يقال لذا القسطاس البلاغة
لعمري انه راس البلاغة
مضي فيه نبلا س البلاغة
الأم اجتاز اقياس البلاغة
تساوق فيه افراس البلاغة
تسال اليه اجناس البلاغة
فقام لأن مقياس البلاغة
قرالت منه ادناس البلاغة
فحدث منه اخراس البلاغة

لقد طبع الكتاب المستظا
كتاب ذاك ام سحر مبین
شهاب ثاقب نجم منير
فما اسنى سناه ولت شعري
وهذا السفر مضمون وسيع
وهذا سفر ملك جليل
وكان الناس قبلاني ظنون
لقد كان البلاغة ذات مسخ
وقد كان البلاغة ذات خرس

| | |
|--------------------------|---------------------------|
| وقد كان البلاغة ذات خد | تقوى منه احساس البلاغة |
| وقد كان البلاغة ذا خفاق | جرت من ذاك انفاش البلاغة |
| وقد كان البلاغة ذا مراق | فزال بذالك فسواس البلاغة |
| وقد كان البلاغة في حضيض | تعالى منه قرناس البلاغة |
| وقد كان البلاغة في غمام | فاضحى امنه اشماس البلاغة |
| وقد كان البلاغة ذات فقر | فبدل بالغنى باس البلاغة |
| وكان قبيله فظا عليظا | فلاح بذالك ايناس البلاغة |
| وقرطاس البلاغة كان هملا | فحرمته قرطاس البلاغة |
| غدا كاس البلاغة كان صفرا | وامسى متعكاس البلاغة |
| فزدنا واحدا في عام طبعه | وقلنا العام قسطاس البلاغة |

ثنوی فارسی محتوی بر اشعار آبدار غیت باغ و بهار

بسم الله الرحمن الرحيم

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| جناب بهام محمد سعید | که بختش بود همچو نامش سعید |
| رضی عالم و فاصل بے بدل | بگیتی بهر علم ضرب المثل |
| بمعقول و منقول و علم ادب | ندیده چو او دیده روز و شب |

براه تجرید و یل یکہ تاز
 فروزان ز نور خدا سینه اش
 ز سہ فقر سرمایہ ہر کمال
 بلندی مباہمی بہ پستی او
 زمین و رزمین علم دنیا و دین
 سلیمان کہ از فیض انگشتی
 از و بر سر جہل آشوبھا
 بہر فن فراتر بود جاے او
 چو طبعش سوی نظم رغبت کند
 سخن از فیض طہار نوی
 بلاغت بہ نیروے باز و ازو
 بود خامہ اش صد نگار آفرین
 ندارد با و چون تمنا سخن
 عجیب کلماش چہ عنبر فشان
 و بہر سخن سنج معنی شناس

خوش صوفی صافی پاکباز
 نہ زنگ کسوفی بآئینہ اش
 ز سہ دولت سرمدنی زوال
 نخل ہوشیاری زستی او
 بفرمان او جملہ زیر نگین
 زحل را کند غیرت مشتری
 وز و دیو غم در لکد کو بھا
 بگیتی کسی نیست ہمتای او
 بتطمش تخلص بحسرت کند
 زہی پایہ و دستگاہ قوی
 لال سخن را ترازو ازو
 بفکر بلندش نہرا آفرین
 کہ او یوسف آمد ز لیلجا سخن
 بہ بازی زند خندہ بر زعفران
 دلش بہت قصر سخن اساس

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| گرمی ترین سبزه زبان سخن | خوشا حذاق در دامن سخن |
| کمال کلامش بهر جا رسید | ز قعر ثری تا ثریا رسید |
| نه تنها دل انس در بند اوست | که جانها همه آرزو بند اوست |
| بهر کلامش دخت چمنار | بر آورده آرزو دل صد شمار |
| دل لعل در کوه با خون آرد | همه آب دریای حیچون آرد |
| پراز گل چمن از نم رنگ او | عنادل نوازن ز آهنگ او |
| جگر خسته زین جستجو آرزو | دل آرزو آرزو آرزو |
| بر قطره اش زهره بحر آب | کند ذره اش نخچه با آفتاب |
| کشد چون به پیکار تیغ زبان | دو پیکر کند تیر بر آسمان |
| ز شیرینیش جاسد بد سخن | چو فریاد بر پای خود تیش نهن |
| چه زیبا همایون کتافی مینشت | خوش آوین دکان باغ بهشت |
| بیاضش چو صبح بنارس گزین | سوادش چو شام آو و دینش |
| بیاضش همه مطلع آفتاب | سوادش همه طره مشکنا ب |
| بیاضش بخورشید پر تو فکن | سوادش شب قدر را عشوه کن |
| بیاضش چو صبح طرب جانگیرین | سوادش چو زلف غزالان چین |

از زمین با دل منتوحا کس
 صاحب جود و نیت
 دارا اینست چو در
 فرنگ شش بیکی

سوادار بر دشیری زین کتاب
 سطورش پی قید و طحا کنت
 چه نامه که از خوبی و برترے
 چه نامه که سرچشمه زندگی
 سر با فصاحت همه حرف حرف
 ز تاب فروغش با وج سپهر
 از وزندگی هر دل مرده را
 همه لفظ و معنی خوش اسلوب تر
 غزلهای او جمله بیت العنزل
 قصاید همه مصرع امید
 تواریخ او جمله شانسانبیل
 مشکهای او هر یکی به مثال
 زهر خرمین اندوخته توشه
 نه دامن قبا این گل از نوک خا
 نه باد خزان با گلش در سبزه

شود مردم دیده آفتاب
 بنارم باین طبع و فکر بلند
 ندارد دنیا ز ستایش گره
 نگارنده را عمر پائیدگی
 معانی خوش اسلوب و تغزل و شکر
 فروزان بود دیده ماه و مهر
 وز و خرمی طبع افسرده را
 چو سبزان بندی همه خوب تر
 ز به نظر قدرت لم یزل
 دماغ حس در اچو پوی نوید
 بحسن و لطافت همه به عیال
 خیالات او جمله دور از خیال
 نه شادان چو پروین بیک چشم
 نه این نشه را سرگران از خمار
 ندارد دهنهاش غم برگ ریز

نه باکش ز آسب بر د عجز ز
 نگيرد گنج خرمش را شرار
 نه آبش بشوید نه بادش بر د
 چه فرخنده باغ پر از آب و رنگ
 همه حرمی لاله گلزار او
 همایون درختی ست آکنده بخت
 ز بس محکمى بر زمین آیه
 دو انیده هر چار سوره شیا
 نه بر تیغ کوهش سدی شیه
 مبر است مهرش ز عیب وال
 فروزنده ماسه بگردون اوج
 چه شمع فروزنده انجمن
 نمیرد چراغش چو خورشید و ماه
 چه شمع که از غایت جوش نور
 نمره ز پیغان بے هشان

نه خوف گزندش نه تاب تمور
 نه خاکش نشاند بد امن غبار
 نه آشوب دوران زیادش بر د
 دژی استوار ز روین و سنگ
 همه محکمى پاى دیوار او
 فرو در زمین بفته بخش چو پنج
 ز شاخش چرخ برین سایه
 نه جند ز صرصه نه از تشیفا
 نه از سیل بارانش اندیشه
 سحر امزش از محاق کمال
 بود زورش این از بیم موج
 چه تابان سیمای بملکتین
 فروزنده شمع بشام و پگاه
 بود رشک شمع تجلی طور
 بفرنگ از ان باد مشعل کشان

شب و روز شادان و خندان بود
 بگردش انبوه سوزانگان
 نه سینه نگارش چو دریا و کان
 نماید نهان گرچه کالای خویش
 فراهم چون گنج جهان میکنند
 متاع دکانش که خوش حیده است
 نهاده چنین آشکارا بود
 تعالی الداین نامه دلپسند
 بحیرت از دیده حنره بین
 تعالی الداین صفحہ پزگار
 درین شهر چین حاسد بنگال
 همه مصرع بیت اول جواب
 چه زیبا کتای گرامی نهاد
 بهمانی میهمانان سبیل
 بھر دور و نزدیک و ہر گوشہ

رخ افروز بزم سخن دان بود
 نہ ہر چار سو جوش پروانگان
 ز تاراجش امین متاع دکان
 ز غواصی و کاوشش سینه اش
 بزیر زینش نہان میکنند
 ہمہ نوربان و پسندیدہ است
 باور ہر زمان را نہ یار بود
 کز و خیرہ شد چشم فکر بلند
 بود صفحہ اش شکار زنگ چین
 ہمہ شک خوبان چین و تار
 باہو گرفتن نیا بد مجال
 ہمہ نکتہ اش نقطہ انتخاب
 پے اوستادان خط اوستاد
 کشادہ جبین همچو خوان خلیل
 ز الوان خوانش سد توشہ

ز صے نامہ نقر حسن آفرین
 ندانم چنین گوهرے ارجبند
 تعالیٰ اسد این گنج بے دست نذر
 چه گنجینه کز خسرتش گنج گاو
 چنین نقر گنجینه شایگان
 بزنگ رخ گل ز جوش ببار
 بگلبارنگ مستان و شور و فغان
 بنا کاسے عاشق و لفکار
 بحالی دماغان گردون خیال
 بنحوش ذوقی تر زبان سخن
 بسوج مقالات دریا خصال
 که در هر دله خوب و مرغوب تر
 اگر دفترے درج مضمون کنم
 ز طبع رسائیت چه خواهمی مدد
 شمار صفاتش که آمد بحال

که بر هر زبان آفرین آفرین
 بهایش چه خواهد ز گوهر پسند
 نه پاک از حرامی نه پروای دزد
 بقربان رود از عنسم کاو کاو
 ز طبعش بامیر سد و انگان
 بدایع دل لاله داعن دار
 به لائے خرابات پیر سخنان
 برم کردن آهوان تشار
 بطوطی کلامان شکر مقال
 بفرق کلام و بجان سخن
 باوج خیالات دور از خیال
 تدیدم کتابے ازین خوب تر
 ندانم که حدش ادا چون کنم
 که وصفش بود بے حدودی عدد
 بیانش زبان را چه باشد مجال

| | |
|--|--|
| <p>پیشانی کنون لب به بند از کلام که سخت تو یار است و یاور نصیب ز بانرا فروکش ازین دعا خدا یا بلطف که عامست عام زهر رنج و هر آفتش دور دار هر آنچه از تو خواهد شتابی دهش زبان عرض این مدعا میکند پی سال طبعش ز دم فال طبع بگفت از سر حال بے اختیار</p> | <p>اجابت ستاده است بصر کلام به نصف النهار است کف الخضیب بر آورده بحراب دست دعا بجای نوبه و بآل کرام ز فیضش دل خلق مسرودا بصر کام دل کامیابی دهش دل من بصد دل دعا میکند که آرام بگفت گوهر سال طبع بگوش دلم طبع باغ بچار</p> |
|--|--|

تاریخ نظم و طبع این شنوی از حقیر محمد سعید غفر الله له و ثوابه و شریفه

چو گفت این شنوی زیبا حکیم عبد الحمید یکتا

سین تنظیم و طبع حسرت نوشت باغ بچار افزا

ی م ی



بعد اختتام طبع آنچه از بحر موج طبع مصنف بسال
ظهور رسیده برای نزہت خاطر ناظرین بحکم کل جدید
لذیذ منطبع گردیده و تحت نزل در عاشق شدن معشوق

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| رخ زرد چشم گھربار داری | باین حسن با عشق ہم کار داری |
| که دل را ربود از کف چونتوما | که شرب چو من ناله زار داری |
| بنزور انتظار که داری سر راه | بکوی که ره در شب تار داری |
| نگر بسته دل زلف نگار | که آشفته او ضاع و اطوار داری |
| کنی چون ستم دیدگان آه و زار | همانا که یار ستمگار داری |
| چرا عاشق خود نگشتی که امروز | چو یوسف هزاران خریدار داری |
| بعشق تری باختی دین و دل را | چو شد فاش ازت چه انکار داری |

رسیدی بکامل از دلربایان

جو حسرت تمنای دیدار دار

قطعه تاریخ انتقال مولوی محمد فرید مرحوم پسر مولو عبید اللہ
مغفور پاتر دهم شوال ۱۲۰۷ و شنبه

زمرگ عزیزم محمد فرید
مرازیستن گشت بی ساز و برگ

این قول منبتی قول
منبتی منبتی منبتی
دل آشفته دیدار و انتظار
مگر بخت سوار کار دار
پیش از ناله و آواز
منبتی منبتی منبتی
شاه محمد علی صاحب
چو حال گل لاله خند داری
که دل از غبار از غم و اندوه
مرازیستن گشت بی ساز و برگ
باین حسن با عشق ہم کار داری

مرحوم * سلمه الحق القيوم

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بجد آن ناظم ارکان را که جهان قطعاً ایست از دیوان حکمت او
 و نعمت بجد آن سبب امکان را که کونین مطلع است در شان فطرت
 او، آتش سفینه نجات بحر ولایت، اصحابش اصول و اثره و تواتر
 اما بعد بر پای نادانی سرافکنده هیچچنان بنده احمد حسین صوفی
 عظیم آبادی بفیض ذکر کسے اینک قلمی بدست دارد یا عصا
 اعجاز نما، موسوی و نغمه از ناله گلو بر می آرد یا مریم زلفش
 عیسوی، چرا بر خود نبالم که ناطقه ممنون بیان معنی و چگونه برنگ
 هزار خوش تنالم که گلستان مرهون صرف رنگین داستان نیست
 سخن پرور انرا نوید و معنی پرستان را اثر ده که مایه معانی و بلاغت
 و ماده بدیع و فصاحت یعنی کلیات مرجع انام، ما و اخاص و عام،
 معقولات را یکیه گاه، منقولات را پشت و پناه، صاحب الورع
 و التقوی، ذو الغر و العلی، الشہیر فی القریب و البعید،
 مولانا محمد سعید، ید ظلہ العالی، مادام الایام و الالیالی حسن

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| طبع والايش بخواند خطب گر | لفظ با معنی بگیرد از دواج |
| همچو سلطان در اقالیم سخن | سکه استادیش دارد در دواج |
| نظم فرمود آنچه ملهم شد ز غیب | کشف را بهم کرد و ز شراندرج |
| صاف معانی در الفاظ فصیح | شمع روشن چون تصدیل زجاج |
| کلیاتش مخزن اسرار هست | اهل معنی را و هدیس انتخاب |
| یافت اینک کلیاتش انطباع | سوی تارخیش مرشد احتیاج |
| سال طبعش خانه صوفی موت | کلیات حسرت الطف مزاج |

قطعه آخری

| | |
|--------------------------|-----------------------------|
| جناب حسرت دریای فیضان | که هر حرفش بود لولوی نایاب |
| مگر خنجرانه دارد سینه او | که می چو شد ز اشعارش می ناب |
| کلامش صاف پیکر همچو چهره | که کسب صفات خویش و مهتاب |
| مرتب کرد دیوان بلیغ | که هم زان گلشن معنی شاداب |
| برای سال دیوانش چه صوفی | که هر سفته در غلطیان با آرب |

قطعه تاریخ طبع از شاعر عالی طبیعت خواجہ حسن
محمد شاه شهرت سلمه سعد تعالی

| | |
|--|---|
| <p>سید محمد علی حسینی شیرازی</p> | <p>بنوشت کلیات ز فیض کمال طبع اجازت نیکو از سر سال طبع</p> |
| <p>تواریخ عنایت میر حامد حسین صاحب یگانہ زمان عرف میرن صاحب متخلص نکبت خلف المشید صاحب میرزا حسین صاحب از اعانت طبع در کتاب المجرى گفته بود و سلمه الله و دو</p> | <p>تواریخ عنایت میر حامد حسین صاحب یگانہ زمان عرف میرن صاحب متخلص نکبت خلف المشید صاحب میرزا حسین صاحب از اعانت طبع در کتاب المجرى گفته بود و سلمه الله و دو</p> |
| <p>سیرت حسرت علی مرتب تیمت تک گزیند که یاتیمش بیش الفاظ بدایه اش اعتراف تا نگلی مای مضامینش میر باید خاطر نازک خیالان را بهر کس که در دیوان او بطر طبع این دو سال صبح و یک صبح</p> | <p>شاعر رنگین بیان هر وقت اهل هنر آب از شرم سواد خامه او ابر تر مایه ضوئی فی صید شایین نظر گزیند لطف سنی یگانہ باشی بانبر شوق رنگینان و حسن سنی سیر کین یصان سخن است نکبت گنج بلغ علم و ادب هم کلام خوب تر ۱۳۹۹ ع ۱۳۹۹ هـ</p> |
| <p>آن صدر و اخلاص و کبر</p> | <p>یعنی جناب حسرت و علم جبران</p> |

| | |
|--|------|
| دیوان و شش قسم فغانه گل شکفته تاریخ طبع گفته باشد و این زمان ۱۲۹۹ هـ | |
| | دیگر |
| آن مولوی جناب محمد سعید نام فرداد بیرضامه رنگین طراز من دیوان نخته کار رقم زو سنین ۱۲۹۹ هـ | دیگر |
| | دیگر |
| جناب منظم محمد سعید کنون واد دیوان پیر الطباع یراشعار بهر قسم چون محتویست شبه شاه اقلیم فضل و کمال مصارع او جمله سبک کمال تصانیف حسرت تو شستیم سال ۱۲۹۹ هـ | دیگر |
| | دیگر |
| آن بدریکال فضل یعنی حسرت این بنده کم سواد نکبت تاریخ دیوان خودش طبع گمانند و نکبت سرایه تحقیق و خبر سندی گفت ۱۲۹۹ هـ | |
| | |

| صحیحنامه قسطاس السبلان | | | | | | | |
|------------------------|-----|-----------|-----------|------|-----|------------|------------|
| تقریباً عربی | سطر | خط | صحیح | صفحه | سطر | خط | صحیح |
| ۲ | ۳ | فرزوق | فرزوق | ۳۶ | ۱۱ | ماسوئک | ماسوئک |
| حاشیه | | شیخ | اشیخ | ۳۷ | ۶ | بزیر | بریز |
| دیوان ۲ | ۷ | نرد | نرد | ۴۱ | ۵ | بود | بو |
| ۴ | ۸ | خوانمش | خوانمش | ۴۲ | ۹ | چشم | چشم |
| ۵ | ۱۵ | سه و انجم | سه و انجم | ۴۳ | ۱ | توید | توید |
| ۷ | ۵ | اذا | از | ۴۷ | ۸ | کلیم | کلیم |
| ۲۰ | ۸ | سجیدیه | سجیدیه | ۴۹ | ۴ | شیوه | شیوه |
| ۲۴ | ۸ | پرورها | پرورها | ۵۱ | ۱۲ | ما | ما |
| ۲۹ | ۱۴ | یا | با | ۵۲ | ۶ | حیرم | حیرم |
| ۳۰ | ۲ | زیستم | زیستم | ۵۵ | ۴ | بیازار | ببازار |
| ۷ | ۹ | بیفرو | بیفرو | ۶۰ | ۳ | گنه | گنه |
| ۵ | ۱ | نه | ز | ۶۱ | ۸ | بیاد | بیاد |
| ۷ | ۱۳ | بخرم | بخرم | ۶۳ | ۷ | نار و خیار | نار و خیار |

| صفحه | سطر | غلط | صحیح | صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|------|-----|--------|--------|------|-----|-------|-------|
| ۶۴ | ۸ | یا | با | ۹۴ | ۱ | بر | پر |
| ۶۱ | ۱۰ | فزون | فزون | ۹۵ | ۱۵ | ع | عز |
| ۶۱ | ۱۱ | کرد | گرد | ۱۰۰ | ۱۲ | جناپه | جناپه |
| ۶۴ | ۱۵ | ترا | ترا | ۱۰۱ | ۴ | سیم | سیم |
| ۶۶ | ۱۳ | آشکار | آشکار | ۱۰۳ | ۵ | گبر | گیر |
| ۶۸ | ۱۰ | ر | ز | ۱۰۶ | ۴ | گردم | گردم |
| ۸۰ | ۱ | گمانم | گمانم | ۱۰۸ | ۶ | وگر | دگر |
| ۸۲ | ۲ | گلبدان | گلبدان | ۱۱۲ | ۱۰ | میردم | میردم |
| ۸۴ | ۵ | قطر | قصر | ۱۱۳ | ۱۲ | و | و |
| ۸۶ | ۱۱ | مشای | مشای | ۱۱۴ | ۱۲ | خوش | خوش |
| ۸۷ | ۱ | مقابل | مقابل | ۱۱۵ | ۱۵ | ار | از |
| ۸۹ | ۴ | ز | زر | ۱۱۶ | ۲ | کنند | کنند |
| ۹۲ | ۱۰ | دور | دور | ۱۱۷ | ۳ | پینه | سینه |

| شماره | مطر | فصل | صنعت | مکان | صنعت | مکان |
|-------|-----|--------|--------|------|-------|------------|
| ۱۱۵ | ۱۲ | دلربا | دلربا | ۴ | زیر | زیر |
| = | ۱۵ | ایضا | ایضا | ۲ | بیار | بیار |
| ۱۱۸ | ۷ | سیاهی | سیاهی | ۸ | ایوان | دوران |
| = | = | اشا | اشا | ۱ | اجدق | دید و نقاش |
| ۱۱۹ | ۴ | نی | نی | ۹ | جنت | جنت |
| ۱۲۰ | ۱۰ | گر | گر | ۱ | سند | آش |
| ۱۲۱ | ۱ | کشته | کشته | ۴ | خواب | ریا |
| = | ۶ | صفت | صفت | ۱۱ | بده | بده |
| ۱۲۲ | ۸ | مرد | مرد | ۱ | رخوان | رخوان |
| ۱۲۳ | ۱ | فرموده | فرموده | ۶ | مشبه | مشبه |
| = | ۱۳ | در | در | ۱۵ | نظارت | نظارت |
| ۱۲۴ | ۷ | بسته | بسته | ۳ | پایان | پایان |
| = | = | صفت | صفت | ۱ | دور | دور |
| ۱۲۵ | ۱۲ | لهذا | لهذا | ۴ | در | در |

| مستوفی | مطر | نخل | صحن | مستوفی | مطر | نخل | صحن |
|--------|-----|-------------|-------------|--------|-----|-------|-------|
| ۱۵۰ | ۹ | نیلیر | نیلیر | ۱۶۳ | ۳ | نخل | صحن |
| ۱۵۰ | ۱ | راز | راز | ۱۰ | ۱۰ | راز | راز |
| ۱۵۰ | ۱۵ | بودگای بودو | بودگای بودو | ۱۱ | ۱۱ | سلطان | سلطان |
| ۲۲ | ۲۲ | پیشم | پیشم | ۱۶۹ | ۲ | ۱۱ | ۱۱ |
| ۱۰ | ۱۰ | نکرست | نکرست | ۱۶۴ | ۳ | غرف | غرف |
| ۱۰ | ۹ | نخل | نخل | ۱۹ | ۳ | نخل | نخل |
| ۲۲ | ۲۲ | نخل | نخل | ۱۹۲ | ۳ | نخل | نخل |
| ۱۵۸ | ۹ | مغیره | مغیره | ۱۹۵ | ۲ | نخل | نخل |
| = | ۱۲ | هرچند | هرچند | ۱۹۱ | ۱۵ | دیده | دیده |
| = | ۱۲ | کرمی | کرمی | ۱۹۸ | ۵ | نخل | نخل |
| = | ۴ | نخل | نخل | ۲۰۸ | ۴ | روان | روان |
| = | ۲۰ | نخل | نخل | ۲۱۰ | ۳ | نخل | نخل |
| ۱۹ | ۱ | نخل | نخل | ۲۱۶ | ۱۳ | نخل | نخل |
| = | ۲ | نخل | نخل | ۲۱۶ | ۵ | نخل | نخل |

| صفت | سطر | غلط | صحیح | صفت | سطر | غلط | صحیح |
|-----|-----|------------|------------|-----|-----|----------|----------|
| ۲۲۰ | ۳ | فاشگره | فاشگره | ۲۸۰ | ۱۵ | توپر سبز | توپر سبز |
| ۲۲۲ | ۴ | نیز | پیر | ۲۸۲ | ۹ | نواست | نواست |
| ۲۲۳ | ۱۲ | رحمه | رحمه | ۲۸۳ | ۵ | ساد | ساد |
| ۲۲۵ | ۴ | که | که | ۲۸۴ | ۱۲ | زوه | زوه |
| ۲۲۷ | ۴ | وتارنج | وتارنج | ۲۸۵ | ۱۲ | شیعیان | شیعیان |
| ۲۲۹ | ۲ | توارنج محل | توارنج محل | ۲۸۶ | ۱۳ | بار | بار |
| ۲۵۰ | ۱ | استغفار | استغفار | ۲۸۹ | ۴ | ماهر | ماهر |
| ۲۵۵ | ۱ | ندیر | ندیر | ۲۹۲ | ۱۳ | از | از |
| ۲۵۷ | ۹ | فوج | فوج | ۲۹۵ | ۳ | بیاده | بیاده |
| ۲۶۱ | ۸ | تزوج | تزوج | ۲۹۶ | ۸ | دشمن | دشمن |
| ۲۶۲ | ۳ | کریم | کریم | ۲۹۷ | ۱۵ | دشمن | دشمن |
| ۱۹۲ | ۱۲ | غم | غم | ۳۰۳ | ۱۳ | وزم | وزم |
| ۲۶۴ | ۱۵ | عجب | عجب | ۳۰۴ | ۱۰ | رباعی | رباعی |
| ۲۶۵ | ۹ | ۹۵ | ۹۶ | | | | |

| صفحہ | سطر | غلط | صحیح | صفحہ | سطر | غلط | صحیح |
|------|-----|--------|---------|------|-----|---------------|---------------|
| ۳۰۶ | ۷ | روز | زور | ۳۲۳ | ۱ | المشتات | المشتات |
| ۳۰۷ | ۱۵ | آخر | آخر | " | ۱۵ | رویت | روے |
| ۳۰۸ | ۱۲ | رستے | تیرے | ۳۲۳ | ۷ | لب | لب |
| ۳۰۹ | ۱۳ | آئینہ | آئینہ | ۳۲۵ | ۲ | نغمہ | نغمہ |
| ۳۱۰ | ۱۱ | لب | لب | ۳۲۶ | ۱ | احبۃ | اجلۃ |
| " | ۱۲ | کران | گران | " | ۳ | القوۃ العلمیۃ | القوۃ العلمیۃ |
| ۳۱۱ | ۶ | برئی | برئی | " | ۵ | المولوی | المولوی |
| ۳۱۹ | ۲ | فی | فی بیان | ۳۳۰ | ۷ | فیاتوا | فیاتوا |
| " | ۶ | قلہ | قلہ | " | ۱۲ | پور | فور |
| ۳۲۱ | ۳ | ۵ | ۵ | ۳۳۲ | ۵ | لادم | لہ |
| " | ۹ | یقۃ | یقۃ | " | ۳ | فالخط | فالخط |
| ۳۲۲ | ۶ | سرح | شرح | ۳۳۳ | ۱ | ابہ | ابۃ |
| " | ۱۲ | متوسط | متوسط | ۳۳۴ | ۱ | شہنا | شہنا |
| " | ۱۵ | انفاقۃ | انفاقۃ | ۳۱۲ | ۱۵ | لاہ | لاہ |

| صفحه | سطر | غلط | صحیح | صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|------|-----|---------------|------|------|-----|----------|------------|
| ۳۳۹ | ۲ | المحرم للمحرم | | ۳۴۳ | ۲ | ادبیان | ادبیان |
| = | ۵ | نے نے | | ۳۴۵ | ۱ | حال | حالی |
| ۳۳۷ | ۳ | لديارة لديارة | | = | ۱۲ | استماع | استماع |
| ۳۳۸ | ۱۲ | الكنوى الكنوى | | ۳۴۷ | ۱ | ضوء | ضوء |
| = | ۱۵ | والمقن المقن | | = | ۱۵ | اختا | اختا |
| ۳۴۱ | ۵ | مبثا مبثا | | ۳۴۸ | ۲ | المستعان | المستعان |
| ۳۴۱ | ۱۲ | بالماء بالماء | | = | ۹ | رحمة | رحمة |
| ۳۴۲ | ۸ | نغمه نغمه | | ۳۴۹ | ۱۰ | الطافم | الطافم |
| ۳۴۳ | ۲ | ومراد ومراد | | ۳۵۱ | ۱۲ | ارتهزاز | ارتهزاز |
| ۳۴۷ | ۱۲ | منصمة منصمة | | = | ۲ | وده | وده |
| ۳۴۸ | ۵ | گرد گرد | | ۳۵۳ | ۱۵ | ديوان | نسخه ديوان |
| ۳۵۸ | ۷ | وجه وجه | | ۳۵۳ | ۳ | الفرس | الفرس |
| ۳۵۹ | ۱۲ | ازين ازين | | = | ۶ | اذن | اذن |
| ۳۶۲ | ۹ | س ش | | ۳۶۵ | ۱ | نتيجه | نتيجه |

| صفحہ | سطر | غلط | صحیح | صفحہ | سطر | غلط | صحیح |
|------|-----|----------|-----------------------------|------|-----|---------|------------|
| ۳۷۵ | ۱۵ | زیب | زیب | ۳۸۶ | ۷ | تختیم | تختیم |
| ۳۷۷ | آخر | آن | آن ایم | = | ۱۳ | حال | حال اچھا |
| ۳۷۸ | ۵ | دون | بدون | ۳۸۷ | ۱۱ | نسبت | نسب |
| ۳۷۹ | ۳۶ | محروم | محروم بود | ۳۸۸ | ۱۲ | بندی | تنبیہ |
| = | | ظریف | ظریف علیہا الرحمہ والفرح | ۳۸۹ | ۱۰ | عیا لفظ | صدقہ الفطر |
| = | ۸ | عطیہ | عطیہ | = | ۱۱ | موزجہ | موزجہ |
| ۳۷۹ | ۲ | پزودہ | پزودہ | = | ۱۲ | مولوی | مولوی |
| = | ۳ | س | ست خدا شاہد حال ست کہ | = | ۱۰ | کورٹ | کورٹ |
| ۳۸۱ | ۸ | غذیب | غذیب | = | ۱۱ | بعد | و بعد |
| ۳۸۳ | ۲ | بسم اللہ | بسم اللہ الرحمن الرحیم | ۳۹۳ | ۱۳ | الدین | الدین |
| = | ۱۵ | مولوی | مولوی | ۳۹۶ | ۱ | گروید | گروید |
| ۳۸۲ | ۶ | آرامک | آرامگاہ | ۳۹۷ | ۱۱ | داد | داداد |
| ۳۸۵ | ۵ | بامان | پایان منور رد مان | ۳۹۸ | ۹ | الاکمان | الاکمان |
| = | ۸ | گفتہ | گفتہ اند | ۳۹۹ | ۴ | بجش | بجش |

تالیف مولانا محمد رفیع

بجش

| صفحه | سطر | غلط | صحیح | صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|------|-----|------------|------------|------|-----|-----------|-----------|
| " | ۱۳ | جیتی | جیتی | ۲۰۶ | ۱۵ | چاه کتمان | چاه کتمان |
| ۲۰۷ | ۲ | رقعه | رقعه تقسیم | ۲۱۴ | ۱ | بین | بین |
| ۲۰۸ | ۳ | همان | همان است | ۲۱۵ | ۱۳ | طبع | سج |
| " | ۱۵ | برکاته | برکاته | " | ۱۵ | باقف | باقف |
| ۲۰۳ | ۱۵ | سکانهام | سکانهام | ۲۲۰ | ۱۰ | تصانیف | تصانیف |
| ۲۰۴ | ۲ | خارخار | خارخار | ۲۲۲ | ۹ | اجلبا | اجلبا |
| " | ۱ | مکن | مکن | ۲۲۷ | ۲ | زنگین | زنگین |
| " | ۹ | آور | آورد | " | ۶ | او | دو |
| " | ۱۰ | شنیدیم | شنیدیم | ۲۲۸ | ۱ | شد | شده |
| ۲۰۵ | ۸ | صاحبها | صاحبها | ۲۳۵ | ۱۱ | باصحیح | باصحیح |
| ۲۰۶ | ۴ | ضعوف | ضعوف | ۲۳۸ | ۴ | نماید | نماید |
| ۲۰۷ | ۱ | امروز فردا | امروز فردا | | | | |
| ۱۳ | وژد | وژد | وژد | | | | |
| " | " | شاه | شاه | | | | |

این کتب در کتابخانه

کتابخانه

اشتہار

واضح ہو کہ یہ کتاب سب کتاب جس کا نام قسطنطنیہ العبدانہ ہے یا مقیم ہوں
 و تصدیق تمام حسن المطابع مطبع مولوی عبد القادر صاحب آفغ غلام
 پٹنہ میں بفرایش مصنفہ اشد ظلمہ چھپکوشائع ہوئی قیمت اسکی
 سوای محصول ڈاک دو روپے رکھے گئے ہیں اور اختیار اسکا نا
 محمد فتح اس خاک رکودیا ہو صاحب خدیار ہوں میر پاس تشریف
 لائیں یا طلب فرمائیں اور دوسرا التماس یہ ہے کہ یہ کتاب حسب نشا
 قانونی بستم شدہ غلام اخل بھی بستی صاحب سکریٹری گورنمنٹ
 عالی ہوئی ہے کوئی صاحب بے اجازت مصنف موصوف قصد چھاپا
 یا چھپوانیکا نفرمائیں اور جس کتاب کے آخرین مہر ختم حیدر ہو

دافتہ الاشہار

بخت حسین رسد مولوی محمد سعید صاحب واقع محلہ خلدی پوہ منحلہ شہر علیہ السلام



